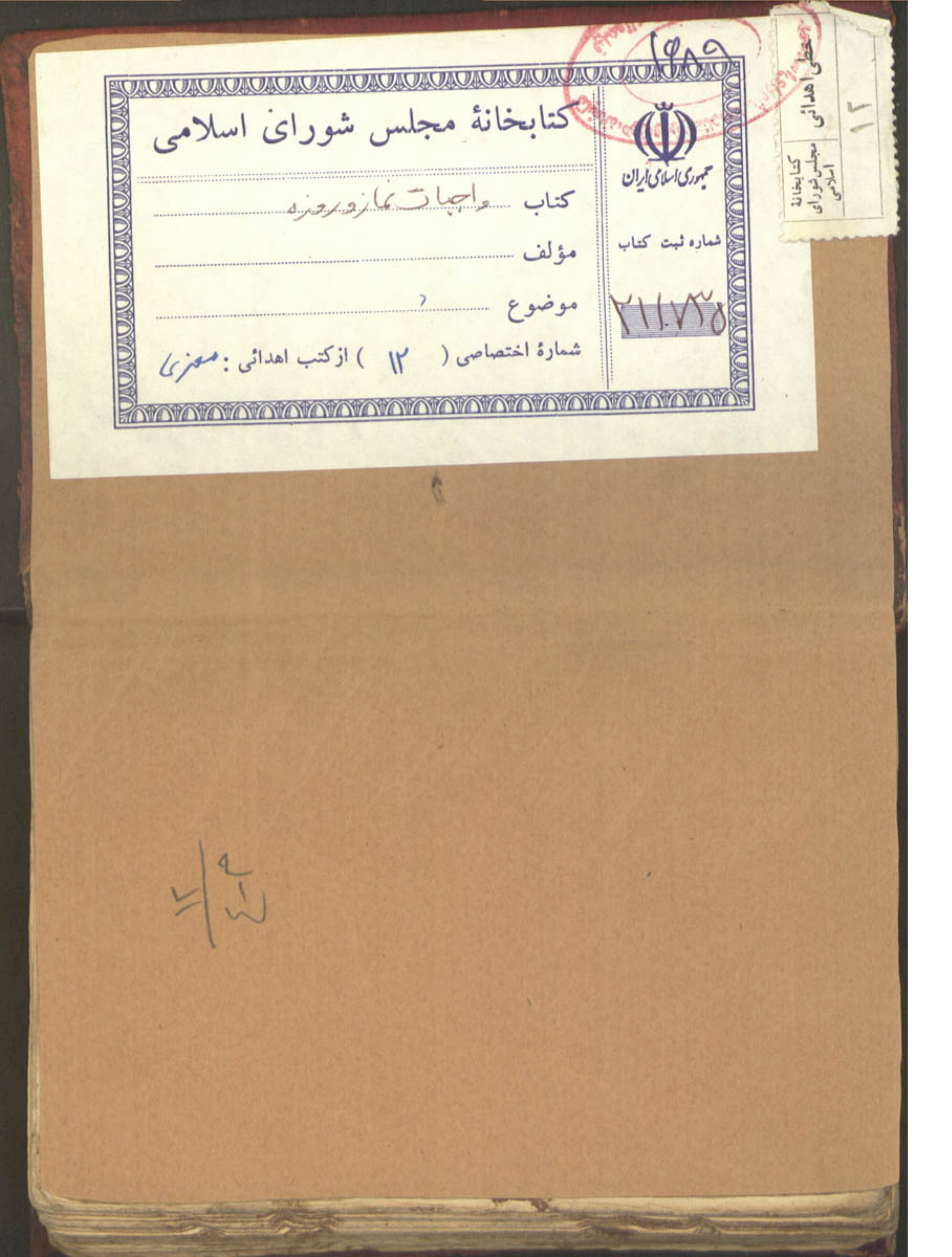
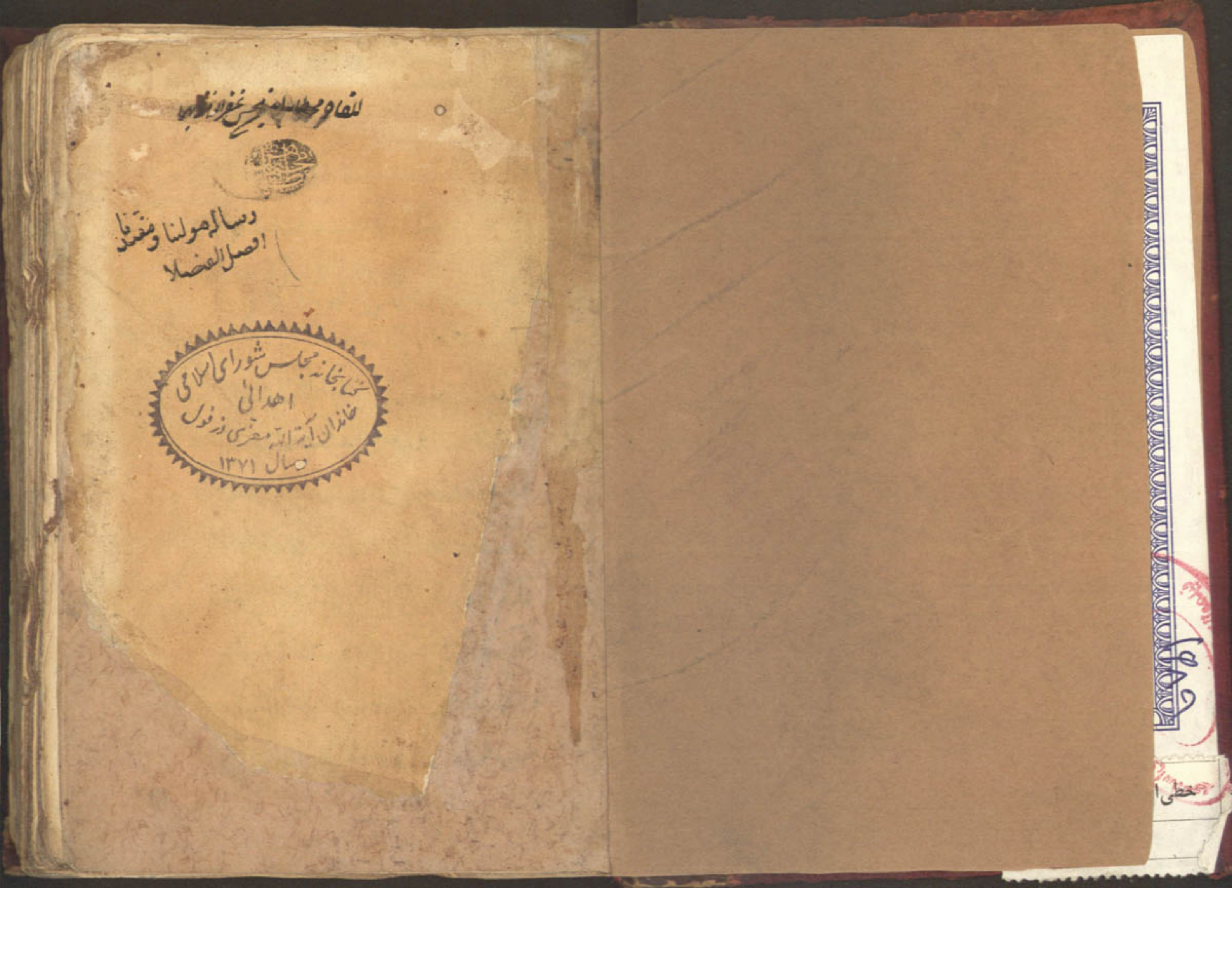

کتابخانهٔ
جلس شورای
اسلامی


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
موضوع
شمارهٔ اختصاصی
شماره ثبت کتاب
خطی اهدائی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی




رسالة مولنا و مقتدانا
افضل الفضلا
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
اهدائی
خاندان آیة الله معزی دزفول
سال ۱۳۷۱

رسالهٔ المرحوم فاضل عصره و فرید دهره ... الشیخ محمد تقی ... المجلسی ... الاصفهانی ... و مدفناً طاب ثراه

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلا[م علی]
اشرف المصطفین محمد و اله و عترته [...]
اما بعد این رساله ایست وجیزه د[ر]
واجبات نماز و روزه و ذکر بعض [...]
و قلیلی از مستحبات انها و دران [...]
نموده تا اغلب عوام الناس از ا[ن ...]
شوند و انرا مرتب نموده بر [...]
[...] آن در بیان احکام نماز ام[...]

[...]ن یا سنت و نماز واجب هفت
[...]یه و نماز جمعه و نماز عیدین و نماز
ایات [و نماز طو]اف و نماز الترامیه که بنذر یا
غیران بر خود [لا]زم نمایند و نماز اموات و نماز
سنتی بسیار است افضل انها نوافل یومیه است
و آن امور است که شارع در نماز اعتبار نموده بعضی
از قبیل مقدمات و شرایط و بعضی از قبیل اجزاست
و مقدمات نماز هفت است اول طهارت از حدث
دوم طهارت از خبث سیم وقت چهارم لباس
[illegible]
پنجم مکان ششم قبله هفتم نیت نماز بنا بر اظهر
و طهارت از حدث بوضو یا غسل یا تیمم حاصل می
شود و طهارت از خبث بازاله نجاسات و این

مطالب در چند فصل بیان میشود [illegible]
ازحدث وخبث غالبا باب حاصل [illegible] کلام
انهارا بیان می نماید فصل اول در بیان [illegible] طهارت
بدانکه هر ابی در اصل خلقت پاک [illegible] کننده است
ازحدث وخبث وهر ابی نجس میشود بتغیر ان در
یکی از صفات سه گانه که رنگ وبو ومزه باشد
بملاقات یا امتزاج بعین نجاست واب جاری هیچ
بقدر که کمتر از ان باشد واب کر بمجرد ملاقات
نجاست نجس نمیشود وهم چنین اب چاه علی الاظهر
نجس نمیشود الا بتغیر مذکور واب باران قبل از
انقطاع از اسمان حکم اب جاری دارد وابی
که از زمین میجوشد وجاری نمیشود نیز حکم اب جاری است

وجب
قیمت
[illegible] ب وزن یکهزار ودویست رطل عراقی
[illegible] روز شصت وچهار منم الا بنجاری
[illegible] ت حتا علی المشهور سه وجب و
نیم طول [illegible] وجب ونیم عرض وسه وجب ونیم
عمق است باینمعنی که هرگاه درحین ظرفی که ابعاد
ان باینمقدار باشد بر شود از اب زیاده نباید زیاد
وکم هرچند ابعاد ان اب بالفعل باهم موافق
نباشد وجمعی از علما اکتفا به وجب در ابعاد
ثلاثه نموده اند وان خالی از قوت نیست لیکن قول
اول غالب احوط است واب کم از کر بمجرد ملاقات نجاست
نجس میشود مگر اب استنجا وهرگاه اب جاری
نجس شود بمجرد زوال تغیر پاک میشود وهم چنین

هست حال چشمه ایستاده و اما اب چاه ... لی

که زوال تغیر ان بکشیدن حاصل شو[د] ... که

طول بکشد زوال تغیر از ان بشود ...

انقدر اب از ان بکشند که بر فرض ... تغیر باز زوال

ان حاصل شود و چون نجاست اب چاه علی المختار بتغیر

تغیر حاصل نمی شود بنابر مشروحات چند که بجهة تطهیر

چاه بسبب ورود نجاسات چند بر ان که بسیاری

از علما مذکور ساخته اند حاجت نشد و اب ایستاده

چه بقدر کر یا کمتر از ان باشد هرگاه نجس شود بمجرد

زوال تغیر پاک نمی شود بلکه با زوال تغیر اتصال

ان باب کر پاک لازمست و باید اب کر مذکور مساوی

با او یا اعلی از ان باشد و احوط مراعات امتزاج است

بلکه

مفصله

پاک ... ب جاری نیز امتزاج و تکاثر اب ... ده

...ط و هرگاه بر نحو مذکور سایر ابهای

... اب ایستاده نجس متصل سازند نیز

معلی بج ... صو

کافی در تطهیر انست و مراعات امتزاج در اینجا نیز

احوط است و هرگاه اب ایستاده زیاده بر کر باشد

و قدری از ان متغیر بنجاست شود اگر قدری غیر متغیر

از ان که متصل بیکدیگر باشند بقدر کر یا زاید بر ان

باشد نجاست مختص بقدر متغیر خواهد بود و باقی

پاکست و تطهیر قدر متغیر بمجرد زوال تغیر

حاصل نمیشود و احوط مراعات امتزاج است و

هرگاه کم از قدر کر باشد همه ان اب نجس است و تطهیر

ان بطریق مذکوره حاصل نمیشود ... و اب

مستعمل در وضو پاک و پاک کننده است [illegible]ت
حکم اب مستعمل در اغسال غیر رافع[illegible] کانه
غسل عید و جمعه و غسل مس میت [illegible] مستعمل
در غسل جنابت طاهر است و در [illegible] طهوریت ان
از حدث خلافست و احوط اجتنابست و احوط در
مستعمل در سایر اغسال رافعه حدث اکبر چون
غسل حیض و استحاضه نیز انست و هرگاه دو ظرف
اب داشته باشد یکی پاک و دیگری نجس و هیچ یکی
مشتبه شود استعمال هیچ یک در غسل و در
وضو جایز نیست و هرگاه متمکن از اب دیگر نباشد
بجهة نماز تیمم میکند و اب مضاف انست
که از امیع الاطلاق اب نتوان گفت بلکه اطلاق

ابرا بران

ا[illegible] اقید یا و تمیز نمایند چون گلاب
[illegible]انه و خیار و نحو انها پاک است اما پاک
کننده [illegible] نه از حدث و نه از خبث و بمجرد
ملاقات [illegible] نجاست نجس میشود هر چند اضعاف
کر باشد و هرگاه اب مطلق با اب مضاف
مشتبه شود و قادر بر اب مطلق معلوم نباشد
باید بهر یک از انها وضو یا غسل را بعمل اورد تا
یقین حاصل شود باستعمال اب مطلق و هم چنین
تکرار لازمست در ازاله نجاست بان فصل
دویم در بیان احکام وضوات و در ان
چند بحث است بحث اول در بیان حکم انست
بدانکه وضو فی نفسه وجوبی ندارد و بعضی

از علماء انرا واجب لنفسه میدانند [illegible] ضعیف
است بلکه بجهة غایاتی که مذکور میشو[illegible]
نفسی ندارد هر چند غایات آن [illegible]
میشود وضو بوجوب غیری برای [illegible] واجب و
طواف واجب و مس کتابت قران هرگاه باحد[illegible]
اسباب موجبه آن واجب شود و از برای
نماز سنتی وضو مستحب است هر چند ادای
نماز سنت بدون وضو حرامست و نیز مستحب است
برای طواف مندوب بلکه سایر اعمال حج و
صحت هیچیک نیست و نیز مندوبست بجهة
تلاوت قران و کتابت آن و بعضی بجهة کتابت
آن واجب دانسته اند و آن احوطست و نیز
مستحب است

[illegible]ست برای بودن بر طهارت و بعضی
[illegible] نفسی وضو را بانجهة میدانند
واجب وضو [illegible] اظهر است و نیز مستحب است
بجهة مهیا [illegible] بودن برای نماز واجب و بجهة مهیا
شدن از برای نماز سنتی وجهی ندارد و ظاهر
تعبیر جمعی از علما اختصاص حکم بنماز فریضه است
بحث دویم در بیان اسباب وضو است و آن
ده چیز است اول خروج بول دویم خروج
غایط سیم خروج ریح چهارم خواب
پنجم مستی و بیهوشی و دیوانگی است ششم
استحاضه قلیله هفتم خروج حیض هشتم
خروج استحاضه متوسطه یا کثیره نهم

خروج نفاس بهم مس میت وش [illegible]
سبب وضو بر تنها نیست و ح[illegible]
سبب وضو و غسل هر دو [illegible]
پس ان از نواقض وضواست [illegible] اسباب ان
نیست و از انچه مذکور شد مشخص گردید که
نواقض وضو بر سه قسمست بعضی سبب
وضو بر تنهائی است و بعضی سبب وضو و
غسل هر دو است و چون احکام خلا رفتن را
فقها علیهم الرحمه درینمقام بیان می
کنند مختصری از احکام ان بیان میشود
بدانکه بر متخلی واجبست که عورت خودرا
از نامحرم بپوشاند و ستر عورت از ناظر محترم

در هرحال

بلغ مطالعه
در احکام خلا رفتن

[illegible]ازمست لیکن چون کشف عورت
[illegible] متخلی میشود حکم مذکور را فقها
رضوان [illegible] علیهم درینمقام بیان نموده اند
عورت در [illegible] عبارت از قبل و دبر است و
در زن عبارت از تمام بدنست سوای
انچه استثنا شده است نسبت بمرد اجنبی
و خصوص قبل و دبر است نسبت بمحارم
و زنان و دور نیست که مراد بعورت در
اینمقام در مرد و زن خصوص قبل و دبر
باشد هر چند بر زن ستر سایر بدن
سوای انچه استثنا شده از مرد نامحرم
لازم باشد و استقبال و استدبار قبله

[...] مختیر مرد در شریعت چون تربت

[...] ورق قرآن و نان و نحو آن و یا

ازاله عین نجاست با نها نشود و هرگاه

بعد عدد ازاله حاصل نشود باید زیاده بران

استعمال نماید تا ازاله عین حاصل شود

احوط آنست که سه عدد را تمام نماید و

اکتفا نماید بان در این صورت کمال

را دارد و آب مستعمل در استنجا پاک است

هرگاه نجاست تعدی از محل متعارف نکرده

اما کلوخ و مانند آن که در استنجای از غایط

استعمال میشود بسبب ملاقات نجاست

با رطوبت نجس میشود و مستحب است که

در حال بول و غایط حرام [...]

کرد و مجموع حال تخلیه استق[...]

را بعمل نیاورد بلکه احوط [...] حال

استنجا از آن نیز مراعات نماید هر چند

استنجا را در غیر وقت تخلیه بعمل آورد

و در استنجای از بول استعمال آب معین

است و اظهر اکتفا در شستن مخرج بول

بیکدفعه است و دو دفعه احوط است و

سه دفعه افضل است و در استنجای

از غایط هرگاه تعدی از محل معتاد نکرده

باشد مخیر است ما بین تطهیر بآب و

استعمال اجسام طاهره قالع عین

نجاست

در حال تخلّی خود را از مردم پنهان [...]
پشت دیواری رود یا اینکه در [...]
پستی رود یا اینقدر دور [...] چون
برای تخلیه نشیند او را مردم نبینند و استعما[ل]
آب استنجای از غایط افضل و جمع بین
المطهّرین اکمل است و مکروهست تخلیه
در زیر اشجار مثمره و در مواضع لعن و
استقبال قرص آفتاب یا ماه یا آلت در حال
بول بلکه در حال غایط نیز و هم چنانست
استقبال باد بلکه استدبار آن بحث سیم
در بیان کیفیت وضو است بدانکه وضو
عبارتست از سه غسل و دو مسح آن شستن

در کیفیت وضو

[...]ستها و مسح سر و پاها باشد و حد
[...]ها از طرف طول از رستنگاه
موی [...]ت تا باخر زنخدان یا موی
مختص بآن و در عرض بین محاذی رستنگاه
از جانبین ملاحظه میشود بنحویکه زنخدان
بیرون مغسول افتد و از عرض انقدریست
که از انگشت مهین و میانین فرا گیرد هرگاه
وسط آن مسافت را بر وسط رستنگاه
موی از پیشانی گذارده از آن پایین آورند
پس انچه از ظاهر رو فرا گیرد شستن آن
واجبست و ما عدای آن از محل وضو خارج
است و محل شستن دستها از مرفق است

تا لبر انگشتان و استیعاب عن[illegible]
کہ بقدر سر موی از محل غسل [illegible]
و باید شستن رو را از اعلی [illegible]
[illegible] نماید
وشستن دستها را از مرفق لبر انگشتان
وعکس ان در هیچیک جای نیست و
محل مسح سر مقدم انست نہ موخر و نہ جانب
یمین و یسار ان واحوط انست کہ بر ناصیه
مسح نماید و فرقی نیست ما بین انکہ مسح را
بر بشره سر نماید یا موی مختص بان و مسمی
مسح در ادای واجب کافیست و افضل
بلکہ احوط انست کہ بمقدار انگشت مسح نماید
و محل مسح پاها ظاهر قدمین است تا بکعبین

وراز

[illegible]ب برآمدگی وسط پاست واحوط
[illegible] مفصل ما بین قدم و ساق مسح
کند و [illegible]عاب مسح از طرف طول واجب
است و از طرف عرض قدر مسمی کافیست
و در مسح مخیر است ما بین انکہ از بالا بپایین
مسح نماید یا بعکس و باید مسح بر بقیه آب
وضو باشد بلکہ بر بقیه تری کہ در دست
باقی مانده باشد علی الاحوط بلی اگر تری
در دست نمانده باشد از سایر مواضع
وضو اخذ نماید واحوط انست کہ مسح
پای راست را بدست راست نماید و
پای چپ را بدست چپ مسح کند و با

اختیار خلاف آن محل اشکال [illegible] آرم
در بیان شرائط وضو است اول [illegible]
وان باید مشتمل بر تعیین ان [illegible] حیثیت
قربت باشد و تعیین وجوب و ندب
لازم نیست و قصد رفع حدث یا استباحه
نماز لزومی ندارد و وضوئی که مقصود
از او رفع حدث بجهت فعل مندوب
باشد چون قرائت قرآن و نحو آن بآن
داخل نماز واجب میتوان شد و همچنانست
وضوی تجدیدی هرگاه بعد معلوم
شود که سابق بر آن حدثی از او
سرزده با اینکه وضوی سابق او باطل
بوده

[illegible] موالات است وان اینست که
[illegible] لاحق نماید قبل از جفاف
تمام [illegible] بر آن پس اگر جزئی از رطوبت
اعضای سابقه باقی نباشد موالات
بعمل آمده است و احوط آنست که مع ذلک
تابع عرفی را نیز داشته باشد سیم ترتیب
است باین نحو که اول شستن رو بعد از آن
شستن دست راست بعد از آن شستن
دست چپ و بعد از آن مسح سر و
بعد از آن مسح پاها را بعمل آورد و در
وجوب ترتیب ما بین مسح پاها خلاف است
احوط مراعات ترتیب است چهارم طهارت



آب وضوءات پنجم مباح بودن
ششم مباح بودن [illegible]
علی الاحوط هفتم مباح بودن ظرف آب
وضوو محل ریختن آنست علی الاحوط
هشتم پاك بودن محل وضوءات و
درجواز حصول غسل وضوو ازالهٔ
نجاست بیك شستن اشكالست واحوط
آنست كه اول محل وضورا شسته بعد
غسل وضورا بعمل آورد نهم مباشرت
افعال وضوءاست پس استنابه بغیر
مع الامكان جایز نیست بحث پنجم در
بیان وضوی اضطراریست وچند

وجه ازان

مذکور میشود اول وضوی
صورت [illegible] است و براو لازمست كه
برجبیره مسح نماید ومسح بران در حكم
غسل وقایم مقام آنست وهرگاه محل جبیره
كشوده باشد احوط آنست كه كهنه پاكی بران
گذارده مسح بران نماید وهرگاه جبیره
در محل مسح باشد پس اگر از محل مسح انقدر
باقی باشد كه اداء واجب بمسح ان شود
وبرغیر محل جبیره مسح مینماید وهرگاه
انقدر باقی نباشد بقدری كه از قدر
واجب مسح بر بشره ممكن نباشد بر روی
جبیره مسح نماید دوم وضوی تقیه است

چنانچه از خون اهل سنت [illegible]
حق وضو باز دیر وصـ[illegible]
ایشان بعمل آورده‌اند [illegible]
سیم وضوی عاجز از مباشرت افعال
وضوات پس اگر کسی دیگر را نایب نموده
خود نیت وضو را بعمل آورد و دیگری
غسل و مسح اعضای او را بجای آورد

بحث ششم در بیان شکوک متعلقه
بوضوات هر گاه شک در حدث نماید
بعد از یقین بوضو بنا بر یقین بطهارت
میگذارد و شرعا حکم بوضو داشتن او
میشود و هر گاه شک در وضو نماید بعد از

یقین بحدث

[illegible]ـث بنا بر محدث بودن میگذارد
[illegible]ـیک مذکور را در حال نماز یا
بعد [illegible] نماید نسبت بآن نماز که بعمل
آورده یا مشغول آن شده شک او اعتباری
ندارد و در جواز دخول او بنماز دیگر اشکالست
و احوط منع است و هر گاه یقین بهر یک
از وضو و حدث داشته در تقدیم و
تاخیر آنها شک نماید بجهة ادای فعل
مشروط بطهارت باید وضو بگیرد و هر گاه
شک در افعال وضو نماید پس اگر شک
او در اثنای وضو باشد باید رجوع
نموده عمل مشکوک فیه را بجا آورد و

ترتیب وضو را تمام نماید و هر [illegible]
فارغ شدن از وضو شک [illegible]
اعتباری ندارد در ظن در [illegible] مذکور
حکم شک را دارد و فصل هفتم در بیان
غسل است و در آن نیز چند بحث است
بحث اول در بیان اقسام غسل است و
آن واجب یا سنت و اغسال واجبه
شش است غسل جنابت و غسل حیض
و غسل استحاضه و غسل نفاس و غسل
مس میت و غسل میت و ما در این مقام
غسل میت را ذکر نمیکنیم چون منظور
بیان احکام متعلقه باحیا است و

اغسال مندوبه

غسل
[illegible] مندوبه بسیار است از آنجمله
[illegible] غسل عیدین و غسل زیارت
و غسل [illegible] توبه و اغسال لیالی قدر و
کل لیالی عشر آخر بلکه کل شبهای طاق
ماه مبارک رمضان الی غیر ذلک از
اغسال مندوبه که در کتب مبسوطه
مذکور است و هر یک از اغسال
مندوبه بنذر و شبه آن واجب
می شود بدانکه اغسال متعلقه
باحیا هیچیک فی نفسه وجوبی
ندارد و وجوب آنها برای یکی از
غایاتیست که بعد از این مذکور می

شود علی المشهور بین الاصح[illegible]
از علما غسل جنابت را وا[illegible]
میدانند و مراعات ان فی[illegible] احوط است
لیکن مستند واضحی ندارد بحث دویم
در بیان اسباب موجبه غسلست
که باعث وجوب ان برای یکی از غایات
واجبه ان میشود و ان پنج چیز است
اول جنابت است و ان بدو چیز حاصل
میشود اول ادخال حشفه یعنی سر
ذکر تا ختنه گاه در قبل زن یا در او
یا در دبر پسر یا مرد هرچند انزال نشود
پس حکم بجنابت هر یک از فاعل و مفعول
میشود

هرچند هیچکدام بالغ نباشند
و[illegible]ل اجنابت با دخال در فرج
یا دبر [illegible] حیوانات بدون حصول
انزال تامل است واحوط حکم بجنابت
است دویم خروج منیست از ذکر مرد
یا فرج زن هرچند ادخال نشود چه
در خواب باشد یا بیداری و چه بواسطه
نظر یا ملاعبت حاصل شود یا خود بخود
بیرون اید و چه با انتصاب الت باشد
یا استرخای ان و چه با جهندگی و لذت
باشد یا بدون ان هرگاه زن انزال
منی بباطن فرج نماید و بیرون نیاید [illegible]

منی

جنابت او نمی‌شود و هم چنان [illegible]
مرد از صلب نازل شود و [illegible]
گرفته نگذارد که بیرون آید چنانکه بیرون
نیامده است جنب نمی‌شود سیم بیرون آمدن
خون حیض است و آن در غالب چون است
سیاه و گرم و تازه و با قوام که بقوت
بیرون می‌آید و بوی بدی دارد و
معتاد زن می‌شود غالبا در هر ماهی
یکدفعه و ۲ هر خونی که دختر پیش از آنکه
نه سال هلالی او تمام شود ببیند خون
حیض نیست و ۳ آنچه بعد از سن یاس
ببیند نیز خون حیض نیست و حد یاس

و علامات دو چیز
تا عدد ذکر میشود

درما عدای

[illegible] قرشیه کامل بودن پنجاه
[illegible]یت و در قرشیه هر چند
از سا[illegible] نباشد کمال شصت سال
هلالیست پس اگر قرشیه بعد از شصت
سال و غیر آن بعد از پنجاه سال خون
ببیند عمل استحاضه می‌نماید هر چند
در ایام عادت موافق صفت خون
حیض ببیند و ۴ اقل حیض سه روز است
و اکثر آن ۵ ده روز است و اقل پاکی مابین
هر دو حیض ده روز است و ۷ هر خونی
که از زن بیرون آید و امکان حیض
داشته باشد باین نحو که از سه روز

اصل حیض

کمتر نباشد و از ده روز بیش[تر]
مابین آن و حیض [illegible]
خون حیض باشد یا نه و [illegible] را ایام عادت
باشد یا نه و هرگاه خون بیش از ده روز
گذرد اکثر حیض است تجاوز نموده یا اینکه دو
خون دید که مابین آنها اقل طهر فاصله نباشد
و باین جهت هر یک را حیض مستقل نتواند
گرفت و مجموع هم زیاده تر از ده روز
باشد که همه را یک حیض نتوان
محسوب داشت در این صورت
تفصیلیست که مذکور میشود و این
است که زن یا ذات العاده است یا
مبتدیه

قاعدهٔ دوم در تنقیحات

و دیگر یا خون [illegible] حیض اول طهر فاصل باشد آن خون حیض [illegible]

[م]ضطربه و ایضا یا ذات تمیز است
یا [illegible] و لهذا باید اقسام مذکوره را
بیان نمود بعد حکم آنها مذکور شود
ذات العاده آنست که او را در حیض عادتی
بحسب وقت یا عدد یا هر دو حاصل شده باشد
پس ذات العاده بر سه قسم است ذات
العاده وقتیه و ذات العاده عددیه
و ذات العاده وقتیه و عددیه ذات
العاده وقتیه آنست که او را عادت مستقره
بحسب وقت باشد چنانچه در اول
هر ماه مثلا اول حیض او باشد لیکن
آخر آن مختلف باشد هرگاه [illegible] قطع

ذات العاده

وقتیه

اول آنستکه اول خون دیدن
[illegible] آنست که او را عادت [illegible]
بهیچ وجه از وجوه مستقر حاصل
نشده باشد چه اول خون دیدن او
باشد یا نه و مضطربه آنست که عادت
خود را در حیض فراموش نموده باشد
و آن نیز چند قسم است چه یا هر
یک از عدد و وقت را فراموش نموده
است و او را متحیره میگویند یا آنکه وقت
را دانسته و عدد را فراموش نموده
یا بعکس آن و میتواند شد که از اصل
در عدد یا وقت عادتی ندارد فراموش
کرده و ذات

مضطربه

[illegible]

[ذات] تمیز آنستکه خون خارج
[illegible] حیض از سه روز کمتر
نباشد و از ده روز تجاوز ننماید و مابین
آن و خون بی صفت دیگر اقل طهر که
ده روز است فاصله شده باشد و بی
تمیز آنست که خون او بطریق مسطور
نباشد پس بعد از بیان اقسام مذکوره
حکم هر یک از آنها مذکور میشود و تفصیل
آن چنین است که ذات العاده اگر ذات
العاده عددیه و وقتیه باشد و خون
او از ده تجاوز ننماید همان ایام عادت را
حیض قرار میدهد و زاید بر آن را استبرا

ذات تمیز

حکم ذات العاده وقتیه و عددیه

شود وگاه پنج وگاه هفت [illegible]
در عدد ایام عادتی نبوده [illegible]
آن فی الجمله معین باشد و [illegible] نیست
در حصول وقتیه مابین آنکه اول حیض
او معین باشد و آخرش غیر معین باشد
وفرقی نیست در حصول عادت وقتیه
مابین آنکه اول حیض او معین باشد و
آخرش غیر معین باشد یا بعکس یا
آنکه طرفین غیر معین و وسط آن
معین باشد چنانچه اول ماه وسط
حیض او باشد وگاه یک روز پیش از
اول ماه خون بیند وگاه دو روز و

گاه سه روز

[illegible] مثلا و آن آخر پنج چنین باشد
[illegible]ده عددیه آنست که او را
[illegible] که او را در عدد ایام حیض
عادتی معین باشد لیکن او را در وقت
عادتی نبوده باشد چنانچه گاه در اول
ماه بعدد معین خون بیند وگاه
در آخر ماه بهمان عدد و ذات العاده
وقتیه و عددیه آنست که هم وقت و
هم عدد آن معین باشد چنانچه مثلا
پنج روز اول ماه عادت او باشد و عادت
حاصل میشود بتکرار خون دو دفعه متوالی
با حد طرق مذکوره و مبتدئه و تفسیر

عددیه

وقتیه و عددیه

مبتدئه

از ایشان که رجوع باو ممکن [illegible]
نموده عمل بآن می نماید و [illegible]
احیا و اموات از ایشان [illegible] و هرگاه
خویشان او مختلف در عادت باشند
و هر کدام را عادت جداگانه باشد یا
آنکه هیچکدام را عادتی نباشد یا آنکه
رجوع بهیچکدام ممکن نباشد یا آنکه
او را خویش موجود نباشد و اطلاع
از عادت اموات نداشته باشد رجوع
بعادت اقران خود در سن می نماید بنا
بر مختار بسیاری از علمای ما و تفاوت
بقدر یک سال و دو سال تقریبا

مانع ندارد

[illegible]د و حکم مسطور مستند و
[illegible] و اقوال متفرقه در مسئله
مذکوره [illegible] و اکثر آنها مستند ظاهری
نیست و احوط آنست که رجوع باقوال
با عمل بروایت که بعد مذکور میشود
مطابقه نماید اگر منطبق باهم باشند
پس بنای عمل را بران گذارده اشکالی
نسبت بان نخواهد بود و اگر مطابق
باهم نباشد در محل اختلاف غسل
نموده نماز و روزه را بجا آورده با
عمل استحاضه و بعد روزه نماز اختلافی را

مذهب

استحاضه میگذارد و اگر زمان [illegible]
رقیقه باشد و اول خون ا[illegible]
همان زمان را اول حیض قرار میدهد
و از آن بعد اکمال مینماید و هرگاه آخر
حیض او معین باشد از احیض قرار
میدهد و اکمال مینماید و در تعیین عدد
ایام حکم او حکم مبتدئه است و رجوع برو
ایات میکند چنانچه مذکور میشود و
هرگاه ذات العاده عددیه باشد همان
عدد را حیض قرار میدهد پس اگر خون
تمیزی داشته باشد و موافق با عدد
باشد همان را حیض قرار میدهد و

هرگاه تمیز

حکم وقتیه

عددیه

[illegible]تمیزی نداشته باشد حکم او
[illegible]بین وقت حکم مبتدئه است
و هرگاه [illegible]ن ذات العاده وقتیه و
عددیه در زمان عادت بصفت
حیض نباشد و خون بعد از عادت
بصفت حیض باشد پس اگر اقل
طهر ما بین آن دو خون فاصله باشد
مختار جمعی از علما آنست که هر دو را
حیض قرار میدهد و مسئله محل
اشکالست و احوط آنست که در غیر
زمان عادت عمل استحاضه را بجا آورد
و وقت انقطاع آن غسل حیض احتیاط

تعارض عادت و تمیز [illegible]

قضا نماید و هرگاه رجوع ب[illegible]
ممکن نباشد یا مختلف [illegible]
هر یک را عادتی نباشد رجوع بروایات
مینماید و در روایات در این مقام
نیز اختلافست و اوضح عمل بروایت
معتبره ناله بر بنای حیض بر هفت
روز است پس تعدد را حیض قرار
داده بنای باقی ایام را بر استحاضه
میگذارد و آنچه مذکور شد در مبتدئه
بمعنی اول ظاهر است چون مورد
نص است و اما جریان آن در مبتدئه
بمعنی ثانی پس خالی از تاملی نیست و

بعضی

[illegible]ن را حکم مضطربه دانسته اند
و [illegible]بت با و جمع بین الحکمین است
و اما مضطربه پس اگر هر یک از وقت
و عدد را فراموش نموده و ذات تمیز
باشد رجوع بتمیز مینماید و خونی که
بصفت حیض نیست استحاضه قرار
میدهد و اگر صاحب تمیز نباشد رجوع
بروایت می نماید و در روایات در
اینجا نیز اختلافی هست و اقوال فقهاء
در این خصوص کمال اضطراب دارد
و هرگاه بنا را بر هفت گذارد ظاهراً
بی عیب خواهد بود و هرگاه عدد را

غریب
مضطربه و
وقت و عدد

فراموش نموده وقت را [illegible]
نباشد همان وقت را حیـ[illegible]
دهد پس اگر اول حیض را دانسته
باشد از روز دوم روز بعد از ان
بی شبه حیض خواهد بود و چهار
روز دیگر را نظر بعمل بعدد مذکور
در روایت کامل مینماید که هفت
روز تمام شود و اگر اخر حیض را
دانسته باشد از روز دو روز
پیش از ان بی عذر حیض خواهد
بود و چهار روز دیگر قبل از زمان
یقین حیض قرار میدهد و هرگاه وسط

حیض را بخاطر

[illegible]طر اورد از روز و یکروز
به[illegible] روز بعد بی شبه حیض
است [illegible] وسط حقیقی حیض متحیض
بر او شده نباشد دو روز دیگر را
از هر طرف حیض قرار میدهد که
هفت روز تمام شود والا تتمه را
در هر طرف که خواهد کامل میتواند
نمود بلی هرگاه تمیز موافق با یک طرف
نباشد حیض را موافق با ان باید
قرار دهد و هرگاه وقت را فراموش
نموده عدد را بخاطر داشته باشد
همان عدد را حیض قرار میدهد

اگر تمیزی در خون باشـ[illegible]
تمیز را حیض قرار میدهـ[illegible]
تمیز موافق با عدد [illegible] باشد
فبها و اگر کمتر باشد از ان بقدر عدد
عادت از خون خالی از صفت کامل
مینماید و هرگاه زاید بر ان باشد
اقتصار در حیض بعدد عادت
میشود و احوط انستکه اول زمان
تمیز را از حیض محسوب دارد و
اگر تمیز نداشته باشد حکم او نسبت
بوقت حکم متحیره است و جمعی از علما
متحیره را نسبت بوقت مخیر است

را نسبت

[illegible]ند پس هر وقت را که تحقق
[illegible] ممکن نباشد میتواند حیض
قرار [illegible]د و احوط انست که در ماه
اول هفت روز اول را حیض قرار داده
و در ماههای دیگر حیض را موافق
ان قرار دهد و بدانکه ذات العاده
وقتیه و ذات العادت وقتیه و
عددیه بمجرد دیدن خون در زمان
عادت حکم بحیض بودن ان می
نماید چه بصفت حیض باشد یا نه پس
احکام حایض بر او جاری میشود بدون
انکه سه روز بر او گذشته باشد بلی

قاعدة

هرگاه اتفاقاً پیش از سه روز ...
نقد اقل حیض نیست ...
میشود و باید عمل استحاضه ... را بجا
آورد و نماز را اگر ترک نموده قضا کند
واما ذات العادة عددیه وغیر
ذات العادة چه مبتدئه یعنی اول
یا ثانی یا مضطربه که وقت یا وقت را
و عدد را فراموش نموده باشد در حکم
بتحیض از مجرد دیدن خون خلاف
بعضی گذشتن سه روز را در حکم
مذکور اعتبار نموده اند پس بعد از
اکمال سه روز که اقل حیض است حکم

بحیض بودن

... بودن آن میشود و در آن سه روز
... استحاضه نموده نماز و روزه را
بجای آورد و بعد از آن سه روز که حکم
بحیض بودن آن میشود باید روزه را
قضا نماید و جمعی از علما حکم بتحیض او
بمجرد رویت خون نموده اند چه بصفت
حیض باشد یا نه و این قول خالی از قوه
نیست و احوط قول اول است و اما مضطربه
که وقت را فراموش نکرده باشد پس خونی که
در وقت عادت میبیند حکم بحیض
بودن آن مینماید چنانچه در ذات العادة
مستقره مذکور شد و هرگاه خون

ذات العادة مستقره از عادت ...
یا بتاخیر افتد در حکم بتحیض ...
خون در غیر زمان عادت ... خلاف است
و اظهر آنستکه بمجرد دیدن خون حکم بحیض
میشود و احتیاجی بگذشتن سه روز
نیست و چون خون زن حایض پیش
از ده روز قطع شود باید اول استبرای
رحم خود را نماید چه مبتدئه باشد
یا مضطربه یا ذات العادة چه قبل از
مضی قدر عادت یا بعد از آن و ظاهر
اکثر اصحاب وجوب استبرا است چنانچه
از ظاهر حدیث نیز مستفاد میشود و کیفیت

استبرا که

... آنستکه پنبه را بر خود برداشته بیرون
... ملوث بخون نباشد پاک
شده است و بهتر آنست که پای چپ
خود را بدیوار محکم گذارد و بعد
از آن پنبه را داخل نماید چنانچه در
بعض روایات مذکور است و در روایت
دیگر وارد شده که بایستد و شکم خود را
بدیوار چسباند و پای خود را بدیوار
بلند سازد بوضعی که سگ مینماید
در حالی که خواهد بول کند بعد از آن پنبه
را داخل نموده بیرون آورد مانند سر مگس خون
باشد بیرون می آید پس چون استبرا نماید

وخونی بر پنبه ظاهر نشود ... [illegible]
و باید غسل نماید چه ... [illegible]
العادت یا مضطربه و چه ... تمام
ایام عادت او باشد یا قبل از آن بل انتظار
اتمام عادت را میکشد بلی هرگاه مظنه دیدن
خون را تا نیاراشته باشد چنانچه عادت
او اینچنان باشد که یک روز مثلا پیش از
تمام شدن ایام عادت خون منقطع
شود بعد نیز یک روز مثلا خون دیده
پاک شود بدون آنکه خون او از ده روز
تجاوز نماید در وجوب غسل بر اینصورت
بعد از انقطاع اول تامل است و احوط آنست

مسئلهٔ غریبه محتاج الیها

که غسل نموده

... عبادت را بجا آورد و بعد هرگاه
... روزه را اگر گرفته قضا نماید و
هرگاه عبور ایام ذات العادة عددیه یا
ذات العادة عددیه و وقتیه از ده کمتر
باشد و عادت او منقضی شد از خون
پاک نشود استظهار می نماید بترک
عبادت و در زمان استظهار خلا
فست بعضی او را مخیر ما بین یک روز
و دو روز دانسته اند و بعضی بتخییر
ما بین یک روز و دو روز و سه روز
قایل شده اند و اینها در صورتیست که
ایام عادت او با زمان استظهار از ده

تجاوز ننماید چه باتفاق علما او ... [illegible]
روز استظهاری نیست و ... استظهار
او را تمام ده روز قرار داده اند و بعضی
او را مخیر ما بین چهار وجه مذکور دانسته
اند و این وجه خالی از قوة نیست چه هر یک
از وجوه مذکوره در حدیث معتبر وارد
شده است و تخییر او در استظهار ما بین
یک روز و دو روز و سه روز در حدیث
صحیح وارد شده است پس عمل بآن احوط
است و در وجوب استظهار و استحباب
آن خلافست و احوط قول اولست و قول
ثانی خالی از قوت نیست و بعد از زمان

استظهار هرگاه

... هرگاه خون منقطع شد فبها
و ... [illegible] باشد غسل حیض را بجا
بجا آورد و بجهت آن خون عمل استحاضه
میکند پس اگر خون او بر ده منقطع شود
مجموع را حیض محسوب می نماید و روزه
ماه رمضان که بعد از زمان استظهار
بجا آورده قضا می نماید و هرگاه از ده تجاوز
نماید زاید بر ایام عادت استحاضه محسوب
میشود و در وجوب قضای نماز و روزه
ایام استظهار خلافست و منقول از
اکثر علما وجوب قضای آنست و آن احوط
است و دور نیست که اظهر باشد و از زن

حایض نماز و روزه ساقط است و [illegible] روزه
بر او لازمست و حرامست مقاربت [illegible]
قبل و از برای آن کفاره معینه وارد شده
و در وجوب آن خلافست و اظهر قول
باستحباب است و نیز بر زن حرامست
آنچه بر جنب حرامست و تفصیل
آن مذکور میشود ان شاء الله تعالی
سیم بیرون آمدن خون استحاضه
است بدانکه خون استحاضه بر سه قسم
است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله آنست
که چون زن موافق متعارف زنان پنبه را
بخود بر داشته خونی که در محل است

طاهر پنبه را

[illegible] پنبه را ملوث نماید و توی پنبه را
[illegible] که بطرف دیگر پنبه نرسد
متوسطه آنست که توی پنبه نفوذ
نماید و بطرف ظاهر پنبه برسد لیکن
از پنبه بخارج سرایت نکند و بکهنه نرسد
و کثیره آنست که از پنبه بکهنه سرایت نماید
استحاضه قلیله
اما استحاضه قلیله پس آن از اسباب
غسل نیست و از موجبات وضوست
چنانچه سابق مذکور شد و بر او لازمست
که برای هر نماز پنبه نجس را تغییر داده
خود را از نجاست تطهیر دهد و برای
غ ب
هر نمازی وضو سازد هر گاه از حال شروع

در افعال واجبه وضوی الی [illegible] شروع در
نماز ثانی از او خونی بیرون [illegible]
و هر گاه از حال وضو الی حال شروع در نماز
بعد از او خونی بیرون نیامده باشد وضوی
آن منتقض نشده است و اما استحاضه
متوسطه
متوسطه پس در آن یک غسل از برای
نماز صبح لازمست بضمیمه تطهیر ظاهر
فرج و تبدیل کهنه و پنبه علی المشهور
و در نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا
اکتفا بهمان غسل میشود و نیز وضو بجهة
کثیره
هر نماز بر او لازمست و استحاضه کثیره
پس در آن سه غسل لازمست باین

اعمال بر نحو

اعمال [illegible] نحو مذکور یک غسل بجهة نماز
[illegible] غسل بجهة نماز ظهر و عصر
و جمع ما بین آنها میکند و یک غسل از
جهة نماز مغرب و عشا و نیز جمع ما
بین آنها میکند و وضو برای هر نماز
میسازد و بدانکه خون استحاضه مانند
سایر احداث است پس چون خون استحاضه
کثیره یا متوسطه که باعث حدث اکبر است
از او خارج شود بدون غسل نماز نمی
تواند شد مگر آنچه عفو از آن شده
مانند چهار نماز بعد هر گاه غسل متوسطه را
برای نماز صبح بجا آورده باشد و نماز عصر

وعشا هرگاه غسل کثیره را برای [illegible] ظهر
ومغرب واقع نموده باشد [illegible] زن
اولاً قلیله باشد وقبل از ظهر متوسطه
شود باید بجهة نماز ظهر غسل نماید وانچه
مذکور شد که غسل برای صبح بعمل می آورد
در صورتیست که قبل از نماز صبح خون
او متوسطه باشد پس غسل او بجهة
نماز صبح برای نمازهای پنجگانه آن روز
کافیست وهرگاه بجهة نماز صبح غسل را
نکرده باشد یا اینکه استحاضه متوسطه
را بعد از نماز صبح دیده باشد غسل آنرا
بصبح آینده بتاخیر نمی اندازد بلکه بجهة

[illegible] غسل را بعمل آورد و وضو کفایت
او [illegible] ودر اکتفای بان بجهة نماز
صبح اشکالست واحوط آنست که از برای
نماز صبح غسل کند هرچند غسل استحاضه
متوسطه بجهة نماز عشا نموده باشد و
هرگاه صبح متوسطه باشد وغسل نماید
وقبل از نماز ظهر کثیره شود از برای
نماز ظهر وعصر باید غسل دیگر نماید
وهرگاه بعد از نماز ظهر وعصر یا آن
متوسطه شود دور نیست که از برای
نماز مغرب وعشا غسل بر او لازم نباشد
وهرگاه وقت صبح متوسطه باشد

وغسل نماید وبعد قلیله ش[illegible]
نماز ظهر وعصر وضو سازد [illegible] ز
نماز مغرب وعشا باز متوسطه شود
غسل دیگر بر او نیست وهرگاه صبح کثیره
باشد وغسل نماید وبعد متوسطه
شود وجوب اتیان بغسل دیگر از برای
نماز ظهر وعصر محل تاملست واحوط
آنست که قبل از نماز ظهر غسل دیگر نماید
وبعضی از علماء خون استحاضه را
مانند سایر احداث ندانسته اند که
وقت بیرون آید غسل از آن از برای
ادای نماز واجب لازم باشد هرچند

خود را
[illegible] نماز نباشد بلکه زن حال
[illegible] نماز ملاحظه می نماید بهر نحو که
در آنحال خون را ملاحظه نموده عمل بمقتضای
آن میکند پس اگر در آنحال قلیله است غسلی
بر او نیست ووضو ساخته نماز می
کند هرچند سابق بر آن متوسطه
یا کثیره باشد وخون استحاضه را از
طرف قلت وکثرت حدی نیست پس
می تواند که یک لحظه باشد ومیتواند
یکسال وزیاده طول کشد ومستفاد
از احادیث متعدده توقف حلیت وطی
او بر غسل است پس اگر استحاضه متوسطه

یا کثیر غسل را بعمل نیاورده باشد [حیض ا]و
جایز نخواهد بود و احوط آن[ست که] بیرون
آمدن بچه اغسال مطلوبه و اعمال واجبه بجهة
نماز را بعمل آورد و طی نماید چهارم بیرون
آمدن خون نفاس است و آن خونیست
که با بچه بیرون می آید یا بعد از تولد بچه
بی فاصله یا با فاصله هرگاه اکثر نفاس فیما
بین فاصله نشود و اقل نفاس را حدی
نیست و میتواند شد که یک لحظه باشد
پس بعد از آن باید غسل نموده نماز نماید و
در اکثر نفاس خلافست و اقوال متعدده
در آن هست و اشهر و اظهر آنست که اکثر

ایام نفاس اکثر

ایام نفاس [مث]ل اکثر حیض ده روز است و زاید
بر [آن اس]تحاضه است و هرگاه خون
او بر ده قطع شود مجموع را نفاس
محسوب می نماید چنانچه در حیض
مذکور شد و هرگاه از ده تجاوز نماید
پس اگر او را عادت معین در عدد
ایام حیض باشد رجوع بآن می نماید و
ما بقی را استحاضه محسوب میدارد و
بعضی از علما مذکور نموده اند کرده
روز را نفاس قرار میدهد و اظهر
قول اولست و احوط آنست که بعد از
اتمام ده روز نیز غسل نفاس را بجا آورد

فرع [illegible] ثالث

و ذات العادة مذکوره هرگاه خون او
از عدد عادت ایام حیض او [تجاوز نماید]
نیز استظهار می نماید چنانچه در اخبار
وارد شده است و در حدیث صحیح در
این مقام استظهار او بدو روز مذکور
است و اظهر استحباب استظهار است
و هرگاه ذات العادة در حیض نباشد
چنانچه مبتدئه بهر یک از دو معنی
مذکور باشد یا اینکه مضطربه باشد
مختار بسیاری از علما آنست که ده روز را
نفاس قرار میدهد و احتمال میرود
که رجوع بتمییز نماید و با فقدان مبتدئه

رجوع باقارب

فرع ب

رجوع باقارب و با فقدان یا اختلاف
رجوع باقران و با فقدان یا اختلاف
رجوع بروایت نماید چنانچه در حیض
گذشت و مضطربه رجوع بروایت نماید
و احوط آنست که جمع بین الوجهین نماید
پس بطریق مسطور رفتار نموده از باب
احتیاط عبادت را بجا آورد و بعد از اکمال
عشره نیز غسل نفاس را بجا آورد و روزه
آن ایام را هرگاه در ماه رمضان اتفاق
افتد قضا نماید و هرگاه بعد از ولادت
یک لحظه خون ببیند و در روز دهم
نیز یک لحظه مجموع آن ده روز نفاس

محبوب میشود پس هرگاه در ماه رمضان
نباشد روزه آن ایام را باید قضا نمود
هرگاه لحظه از روز دهم را خون بیند همان
لحظه نفاس است و بدانکه حرامست بر زن
صاحب نفاس انچه حرامست بر زن حایض
بی تفاوت چه خون نفاس فی الحقیقه چه
حیض است که در زمان حمل جمع شده پنجم
مس میت است بعد از انکه تمام بدن او
سرد شود و قبل از انکه او را غسل دهند
و هرگاه بعد از مردن و پیش از سرد شدن
مس نماید غسل مس بر او نیست و هرگاه
محل مس سرد شده باشد لیکن بعض

مواضع از بدن

مواضع از بدن او چون سینه و سر او
هنوز گرم باشد نیز غسل لازم نمیشود
و در وجوب شستن دست هرگاه
با رطوبت ملاقات نموده باشد خلاف
و اظهر لزوم شستن است و فرقی نیست
در میت مابین صغیر و کبیر و مرد و زن
و کافر و مسلمان و بعضی از علما احتمال
تخصیص آن را بمسلمان داده اند بنا
بر این مس کافر چون مس سگ و خوک است و
باعث وجوب غسل نمیشود و این خلاف
از ضعف نیست و هرگاه شروع در غسل
نموده باشند لیکن هنوز آن را تمام نکرده

[illegible]

باشند نیز حکم مذکور جاری است هرچند
غسل عضوی را که مس نموده باشد تمام کرده
باشند بنابر احوط بلکه اظهر و بعضی
در اینصورت غسل را لازم ندانسته اند
و در حدث بودن مس میت و توقف
صحت نماز و غیر آن از فعلی که صحت آن
متوقف بر رفع حدث است بر غسل مس
خلافست و مختار اکثر علما حدث بودن
آنست و آن اولیست پس اگر آن را فراموش
نماید یا آنکه از روی جهل بمسئله غسل نکند
و نماز بجا آورد اعاده و قضای آن بر او
لازم است و ظاهر عدم توقف روزه و

دخول در مسجدین

دخول در مسجدین و مکث در سایر
مساجد بر آنست و همچنان قرائت عزائم
و هرگاه قطعه از بدن انسان را مس نماید
چه آن را از مرده بریده باشند یا از زنده
پس اگر استخوانی در آن نباشد غسل
بر او لازم نمیشود و هرگاه مس بعد از سرد
شدن آن باشد و هرگاه هنوز گرم
نباشد ظاهر اینست که غسل بر او نیست
هرچند آن را از زنده بریده باشند و
اگر استخوانی در آن باشد غسل
بر او لازم میشود و هرگاه آن را با رطوبت
مس نماید باید محل ملاقات آن را بشوید بجت

سوم در بیان کیفیت غسل است [و آن]که
بر دو وجه واقع میشود اول ترتیبی و
آن چنین است که اول سر را بشوید
بعد طرف راست بعد طرف چپ را بشوید و باید
تمامی هر یک از اعضای مسطوره را
بشوید بنحوی که بقدر سر موئی از
بشره ناشسته نماند و شستن موی در
اینمقام علی المشهور وجوبی ندارد
و آن نسبت بموی طویل که از محل
خود تجاوز نموده باشد ظاهرا شکی
ندارد و اما نسبت بموی مختص محل
پس حکم بعدم وجوب هر چند قوی

است ولی خالی

ولیکن خالی از تأمل نیست و احوط شستن
است و شستن زیر موی از بشره واجب
چه موی کم باشد یا انبوه پس رسانیدن
آب بزیر ریش و ابرو و نحو اینها لازم
است و گردن را با سر میشوید و احوط آنست
که شستن آن را با طرفین نیز بعمل آورد
و عورتین را با هر یک از جانبین بشوید
یا اینکه آن را یک دفعه ما بین شستن
جانب راست و چپ بشوید یا بنحوی
که اول نصف راست عورتین را شسته
بعد نصف چپ آن را بشوید و هر گاه
در بدن مانعی از وصول آب باشد

آن را باید ازاله نماید یا اینکه حرکت [دهد] که
زیر آن شسته شود و هر گاه شک در
مانع بودن آن نماید نیز باید آن را حرکت
دهد یا ازاله نماید یقین بشستن
بشره حاصل نماید و هر گاه شک در وجود
مانع داشته باشد پس اگر اول یقینی
بوجود آن داشته شک در ازاله آن نماید
باید یقین بازاله آن کند و هر گاه شک
در اصل حصول مانع داشته باشد
بعضی از علما حکم بعدم التفات بشک
نموده و آن محل اشکال است و احوط
بلکه اظهر وجوب تحصیل یقین

بغسل محل آن

بغسل محل است و ملاحظه ترتیب ما بین
سر عضو مذکور لازم نیست پس اگر از
شستن جزئی از اجزای عضو سابق
غافل شود باید جزو را شسته شستن
عضو لاحق را از سر گیرد و ما بین اجزای
یک عضو ترتیبی نیست پس میتواند
از اعلای عضو و از اسفل و از وسط
آن شروع بشستن نماید و از بالا به پایین
بشوید یا بعکس آن دوم غسل ارتماسی
است و آن چنانست که بیکدفعه عرفیه
بر نیت غسل زیر آب رود در اینجه غسل
بان در حال ارتماس متحقق میشود و

احتمال است یکی آنست نشستن هر عضوی بفرو
رفتن آن عضو در آب حاصل شود
چنانچه اتمام غسل برفتن عضو آخر
در آب بعمل آید و احتمال دیگر آنستکه
نشستن اعضا در حال استیلای آب
بر تمام بدن در زیر آب متحقق شود و
متفرع بر این دو وجه میشود اینکه
هرگاه مثلا دست‌های غسل نماید و
پیش از رفتن تمام بدن در آب پای
او در گل فرو رفته و بعد از آن بقیه
بدن او بزیر آب رود بنا بر وجه
اول غسل او صحیح است بخلاف احتمال

ثانیه استیلا

ثانی چه استیلای آب بر تمام اعضا دفعه
حاصل شد و دور نیست که قصد هر
یک از دو وجهی کافی در حصول غسل
نباشد و هرگاه بقصد غسل بزیر آب رفته
ملتفت باینچه مذکور شد نشده باشد
صحت غسل او بعید نیست و احوط
آنستکه در حین ارتماس حصول غسل را
هر دو قسم منظور داشته باشد نه
باینکه تردید در نیت نماید بلکه حصول
غسل را برفتن هر عضوی در آب نیت
کند و در حال استیلای آب بر اعضا
نیز احتیاطا حصول غسل را منظور داشته

نباشد و بعضی از علما بیرون بودن
تمام بدن را از آب در حصول غسل ارتماسی
معتبر میدانند و این قول خالی از ضعف
نیست و ظاهر اینست که هرگاه پا زانو و
قریب آن در توی آب نباشد و ارتماس
بعمل آورد اشکالی در صحت غسل نباشد
بلکه هرگاه کمر و سینه بلکه تا گردن در
میان آب باشد و بنیت غسل بزیر
آب فرو رود اکتفا باین دور نیست
و هرگاه در زیر آب نیت غسل کند و
خود را در زیر آب حرکت دهد صحت
غسل خالی از وجه نیست لیکن حکم بصحت

نیز خالی

نیز خالی از اشکال نیست و احوط ترک این
قسم است و هرگاه بعد از غسل ارتماسی
معلوم او شود که در جزئی از اجزای بدن
مانعی از وصول آب بوده غسل او باطل است
و هرگاه سه دفعه زیر آب رود و در
دفعه اول شستن سر و گردن را منظور
داشته باشد و در دفعه دویم شستن
طرف راست و در دفعه سیم شستن
طرف چپ او را مجزی خواهد بود و
عوض اینکه تا طرفین را باینکه یک دفعه
مابین شستن طرف راست و چپ چنانچه
مذکور شد بشوید و غسل بطریق

مطوبین ترتیب و هرگاه سر و گردن را
بیرون نشسته طرف راست و چپ را
در آب فرو برد بین مجزیست و شرایط
غسل همان شرایط وضواست الا اینکه
در اینمقام موالات در غسل ترتیبی
اعتباری ندارد بلکه میتواند سر و گردن
را صبح نشسته طرف راست را ظهر و
طرف چپ را وقت عصر بشوید و هرگاه
در اثنای غسل جنابت را و حدث اصغری
صادر شود در ان خلافست و اشکال
عظیمی دارد و یک قول است که غسل
او باطل میشود باید غسل را اعاده نماید

و قول دیگر

و قول دیگر است که غسل را تمام نموده و
وضوئی بجهة ان حدث که صادر شده
بگیرد و قول سیم است که غسل را تمام
نموده بر او هیچیک از وضو و غسل لزومی
ندارد و بهمان طریق داخل نماز میتواند
شد و احوط انستکه غسل را تمام نموده
و بعد اعاده کرده وضو نیز بسازد
فصل چهارم در بیان تیمم است و در ان
چند بحث است مبحث اول در بیان شرایط
مشروعیة تیمم است بدانکه مشروعیت تیمم
در صورت عدم تمکن از استعمال اب
مگر در دو صورت اول تیمم نمودن بجهة

خواب پس تیمم در ان صورت جایز است
هر چند متمکن از استعمال اب باشد و
مورد حدیث انست که وقتی که بخوابگاه خود
در اید و بخاطرش رسد که وضو ندارد
تیمم انجا اورد پس تعدی از مورد
حدیث مصور که عمدا وضو را ترک
نموده بخوابگاه خود رود اشکالست
و همچنان هرگاه اب نزد رختخواب
او باشد و مانعی از استعمال ان نباشد
هر چند مانع ترشدن رخت خواب
نباشد و در صورت مفروضه تیمم
برخت خواب خود بخوابد میتواند

نموده و هرگاه

نموده و هرگاه خاک نزد او حاضر باشد جواز
تیمم بغبار چنانچه مورد نص است نیز محل
تامل است دویم تیمم برای نماز میت
است و فرقی نیست مابین انکه محدث بحدث
اکبر باشد یا اصغر و ظاهر اطلاق حدیث
و کلام بسیاری از علما عدم فرق مابین خوف
فوت نماز بر میت است یا اتیان بطهارت
اختیاریه و عدم ان و در غیر این دو
صورت صحت تیمم موقوف بر عدم قدرت
بر استعمال اب است چه اب در نزد او موجود
نباشد یا اینکه موجود باشد لیکن باب
نتواند رسید چنانچه در مکان مرتفعی

یا متخفیص باشد و راه بان نداشته
باشد و بر دلو و ریسمان و نحو آن قادر
نباشد که بتواند آب را بالا کشد یا اینکه از
رفتن نزد آب خائف و جان یا مال یا
عرض خود یا مؤمنی باشد هر چند آب کنار
قرار داشته باشد چنانچه از ترس دشمن
در پس توی خانه و نحو آن پنهان شده
باشد و آب در طاق یا در خانه موجود
باشد یا اینکه از استعمال آب متضرر
شود چه ناخوش باشد و از شدت ناخوشی
یا طول کشیدن آن خائف باشد یا اینکه
صحیح باشد و از عروض ناخوشی بترسد

یا اینکه بر قیمت آب قادر نباشد یا اینکه
از استعمال آب خائف بر نفس خود یا
مؤمنی بجهت قلت آب باشد و همچنین
است هر گاه خائف از موت نباشد لیکن
خوف از تشنگی شدیدی باشد که عادت
متحمل آن نشوند یا اینکه تشنگی منشأ مرض
نسبت باو شود یا اینکه ظالمی او را از استعمال
آب منع نماید و از مخالفت او خائف باشد
پس در جمیع صور مفروضه تیمم میکند
و در جواز تیمم در وسعت وقت خلاف
و در صورت عدم رجای زوال عذر اظهر
جواز تیمم در وسعت وقت است و احوط تأخیر

آن بضیق وقت مطلقا و هر گاه تیمم
او بجهت نیافتن آب باشد پس اگر یقین
نماید که در آن حوالی آب نیست بدون
تجسس تیمم نموده نماز میکند و هر گاه
احتمال وجود آب را در آن نزدیکی میدهد
پس اگر آن احتمال را در هر یک از چهار
طرف بدهد پس اگر در زمین هموار باشد
بقدر رفتن یک تیر متعارف از هر یک
از چهار جانب تفحص مینماید و هر گاه
بداند که در بعض جوانب آب یافت
نمیشود تجسس او در آن جانب ساقط
میشود و هر گاه با وجوب تجسس تفحص

نکرده تیمم نماید تیمم او باطل است هر چند
بعد مشخص او شود که آب در آن حوالی
موجود نبوده بلی اگر تجسس را ترک نموده
تا وقت تنگ شود و وقت بجهت تجسس
از آب نباشد تیمم کرده نماز را بجا آورد و
احوط آنست که آن نماز را قضا نماید بحث
دویم در بیان کیفیت تیمم است بدانکه
عبارت از چهار فعل است اول زدن دستها
بر زمین است و باید مع الامکان دستها را
با هم بر زمین زند پس هر گاه مع الاختیار
یک دست را اول بر زمین زده بود دیگری را
بزند کفایت نمیکند و باید آنها را بقوت

بر زمین زند بنحوی که زدن دستها بر
زمین کافی نیست بنا بر اقوی و در عدد
زدن دستها بر زمین خلاف است بعضی
بیکدفعه اکتفا نموده اند و بعضی یک
دفعه را بجهت مسح رو و یک دفعه را
بجهت مسح دستها واجب دانسته اند و
بعضی بتفصیل ما بین تیمم بدل از وضو
و بدل از غسل داده اند پس در اول بیک
اکتفا نموده اند و در ثانی دو دفعه را
لازم دانسته اند و قول اول خالی از قوتی
نیست و احوط آنست که دو تیمم نماید یکی
بیک ضرب و دیگری بدو ضرب خصوصا

هرگاه تیمم بدل از غسل باشد و هرگاه یک
دفعه دستها بر زمین زده مسح رو و
دستها را بعمل آورد و دفعه دیگر نیز
دستها را بر زمین زده دستها را دو
باره مسح نماید دور نیست که کافی در
حصول احتیاط باشد چرا که اگر تیمم
یک ضربی باشد بضرب اول تیمم او
تمام میشود و هرگاه دو ضرب در آن
لازم باشد بضرب ثانی تیمم حاصل
میشود غایت امر اینست که مسح دستهائی
که اول نموده لغو باشد و ظاهر اینست
که منافی موالات معتبره در تیمم چنانچه

بعد مذکور میشود نباشد دویم مسح
رواست و محل مسح تمام رو نیست بلکه مسح
زاید بر پیشانی تا بحد بالای بینی و جبینین
و ابروها بیدغدغه لازم نیست و بعضی
از علما مسح تمام رو را لازم دانسته اند و
این ضعیف است و قول باکتفای بمسح پیشانی
خالی از قوت نیست و بعضی از علما مسح
جبینین را نیز لازم دانسته اند و این نیز
خالی از وجهی نیست و احوط آنست که تمام پیشانی
و جبینین را مسح نماید و بعضی از علما علاوه
بر آن مسح ابروها را نیز لازم دانسته اند
و خالی از ضعفی نیست هر چند احوط نیز مراعات

بباطن
الف و واجب است که مسح مذکور را
بکف دست و بظاهر هر دو دست مع
الاختیار مجزی نیست و استیعاب
مسح ممسوح واجب است و احوط آنست
که اول آنست که اول بالمس هر دو دست را
از پیش بند دست بر رستنگاه مو گذارده
تا پائین آکشد بنحوی که تمام ماسح بر تمام
ممسوح بکذرد رو جبهه و دو جبین
و دو ابرو را مسح نماید و باید حایلی در
عضو ماسح و عضو ممسوح مع الاختیار
نباشد سوم مسح ظاهر دست راست است
از بند دست تا سر انگشتان بباطن دست

چپ چهارم مسح ظاهر دست چپ است
از بند دست تا سر انگشتان بباطن دست
راست و واجب است که بشره ماسح ببشره
ممسوح برسد و حایلی فیمابین نباشد
و استیعاب ممسوح نیز واجب است
و مسح مابین انگشتها لازم نیست چه
آن از حد ظاهر دست خارج است چنانچه
پهلوی دستها نیز خارج است و مقصود
از استیعاب مسح آنست که عرفا صدق
نماید که همه پشت دست را مسح نموده و
اجزای صغاری که در میان خطهای
دست باقی ماند ظاهرا مانعی ندارد و

هم چنان آنچه

بحسب

هم چنان آنچه از ناخنها باقی ماند که
تعارف ماسح بآن نرسد بلکه آنچه از
ظاهر انگشتها که قریب بر مابین انگشتهان
واقع شده و باطن کف دست حین مسح
پشت دست غالبا بآن نمی‌رسد نیز
نیست که مسح آن لازم نباشد و احوط
آنست که آن نیز مراعات نماید بآن
نحو که در وقت مسح پشت دست سر
انگشتان ماسح را از مابین انگشتان
ممسوح گذرانیده که تمام ظاهر انگشتان
مسح شود و هرگاه این طریق نکند
لیکن بعد از آنکه مسح را باخر رساند

مسح

ثانیا انگشتان را مانحل گذرانیده تا مسح
آنها نیز بعمل آید دور نیست که کافی
در حصول احتیاط باشد و در وجوب
استیعاب ماسح تاما تامل است و جمعی
از علماء واجب ندانسته‌اند و هرگاه
چنان مسح نماید که عرفا صدق کند
که پشت دست راست را مثلا باطن
دست چپ مسح نموده دور نیست
که کافی باشد و احوط مراعات استیعاب است
که تمام اجزای باطن دست چپ بر پشت
دست راست مسح شود و هم چنان
نسبت بر پشت دست چپ و باطن

دست راست

دست راست بحث سوم در بیان
شرایط صحت تیمم است اعدای آنچه
مذکور شد از شرط مشروعیت آن و
آن چند چیز است اول نیت است و باید
مشتمل بر قربت باشد چنانچه در نیت
وضو مذکور شد و ضم نیت وجوب
و ندب لازم نیست و علی المشهور نیت
رفع حدث بآن حاجت نیست و جمعی از
علمای متاخرین تجویز نموده‌اند و
اولی خالی از قوت نیست و احوط آنست
که تیممی را از برای نماز میکند نیت
استباحه صلوه را ضم نماید و در

لزوم نیت تعیین بدل بودن آن از
وضو یا غسل خلافست و احوط اعتبار
تعیین است خصوصا هرگاه هر دو
تیمم بر او لازم باشد دویم ترتیب
ما بین افعال مذکوره است پس اول
دستها را بر زمین زده بعد رو را
مسح نماید و بعد روی دست راست
و بعد روی دست چپ را بنحوی که
مذکور گردید سوم آنستکه مسح
از بالا بپایین نماید چنانچه از
رستنگاه مو مسح نموده تا بالای
بینی منتهی شاند و از بند دست
مسح نموده

مسح نموده تا سر انگشتان کشد چهارم
موالاتست یعنی افعال تیمم را پی در
پی بعمل آورد و فاصله معتد به در ما
بین آنها بهم نرسد و مرجع در آن عرفست
پنجم طهارت خاک تیمم و آنچه قایم مقام
آنست ششم اباحه تصرف در آنست
چنانچه زمین مباح باشد یا اینکه او
مالک آن باشد یا مالک او را اذن
داده باشد هفتم طهارت مواضع
تیمم است از روی و ظاهر دستها و
باطن آنها مع الامکان چنانچه جمعی
مذکور نموده اند و در احادیث تصریح

بآن نشده و علی ای حال مراعات آن
از باب احتیاط لازمست هشتم اباحه
محل تیمم است نهم آنستکه خود
مباشر افعال تیمم شود پس مباشر شدن
غیر الا مع عدم الامکان صحت ندارد دهم علم
بکیفیت تیمم است و اینقدر که دانسته
باشد که آن تیمم که واقع میسازد
موافق فرموده جناب اقدس الهیست
کافیست هرچند تفصیل واجبات و
مستحبات و غیر آنرا ندانسته باشد
بحث چهارم در بیان اموریست که
تیمم بآن میشود بدانکه خلافی ما بین
علما در صحت

علما در صحت تیمم بر خاک نیست و
در جواز تیمم بر سنگ و نحو آن از
سایر روی زمین ما عدای خاک
خلافست بعضی از اجله جایز دانسته اند
مطلقا و از امثل خاک شمرده اند و
ظاهر اطلاق بسیاری از احادیث نیز آنست
و احوط مع الاختیار اجتناب از آن
و اختیار خاکست و بعضی مطلقا
منع نموده اند و آن خالی از ضعف
نیست و بعضی تفصیل ما بین حال
اختیار و اضطرار داده اند و در تقدیم
تیمم بر غبار بر آن نیز تامل است و

هم چنان در تقدیم تیمم بگل واحوط است
بادوران امر مابین تیمم بسنگ یا غبار جمع
بین التیممین نماید وهرگاه ممکن شود
گرد بهم رسد وزد مستحب است ابعمل
اور چنان نماید وبا دوران امر مابین
تیمم بسنگ وگل نیز احوط جمع است وهرگاه
قادر بر تیمم بخاک وهمچنان بر غیر خاک
از سایر وجه الارض نباشد بلا اشکال تیمم
بغبار می نماید یعنی بچیزی که مشتمل بغبار
باشد چون نمد وجل الاب ونحو
انها وباید غبار مسطور غبار ما یصح
التیمم به باشد پس هرگاه غبار ارد

ونحوان باشد

ونحوان نباشد تیمم بان جایز نیست
ونباید ایضا چنین که محل غبارات مباح باشد
پس اگر مغصوب باشد وبا علم بغصبیت
ان تیمم کند تیمم او باطل است ودر اشتراط
طهارت ان تامل است ومشهور واضحی ندارد
واظهر عدم اشتراط است وهرگاه غبار
مسطور از زمین مغصوب باشد
درجواز تیمم بان تامل است وهرگاه
غبار ان بنحوی باشد که تواند ازان نکاند
وبر خاکی که غبار ازان جمع شود تیمم
نماید بر او لازم است که چنان نماید و
تیمم بغبار در اینصورت جایز نیست و

هرگاه تیمم بغبار نیز ممکن نباشد تیمم بگل
می نماید واز بعض احادیث تقدیم بگل
بر تیمم بغبار مستفاد میشود پس در
صورت تمکن از هر دو جمع بین انها
احوط است واحتمال تفصیل میرود ما
بین گلی که هر چند که بدست
نداشته باشد وگلی که میعان داشته باشد
پس اول را بر غبار مقدم دارند وثانی را
موخر ومیتوان از وجه جمع بین الاخبار
قرار داد لیکن حدیثی که مشتمل به تفصیل
باشد بنظر نرسیده ووارد در کلام بعضی
از علما تقدیم غبارات بر گل مایع وغیر

از امذکور

از امذکور نکرده اند بلکه در تاخیر ان
از غبار خلافی بنظر نرسیده پس حکم بان
معین است واما تیمم بگلی که میعان
نداشته باشد پس تاخیر ان از تیمم بغبار
محل تامل است واحوط جمع بینهما است
بحث پنجم در بیان تیمم اضطراریست
وچند وجه ازان مذکور میشود اول
تیمم صاحب جبیره است پس اگر گشودن
جبیره او را ممکن باشد بر او واجب است
که ازا گشوده مسح بر بشره نماید هر
چند بشره نجس باشد هرگاه تطهیر
ان ممکن نباشد وهرگاه گشودن ان

تیمم اضطراری

ممکن باشد و پاک باشد مسح بر آن می
کند و هرگاه نجس باشد و تبدیل آن
یا تطهیر ممکن نباشد نیز مسح بر جبیره
میکند و هرگاه جبیره در عضو ماسح باشد
نیز حکم جبیره بر عضو ممسوح را دارد
و احوط مع الامکان تحقق جبیره
است چنانچه در وضو مذکور شد و
هرگاه در باطن کفین جبیره باشد
و نتواند آن گشود و در پشت دستها
مانعی نباشد در مقدم بودن زدن
محل جبیره بر زمین بر زدن پشت دستها
تاملست چون در مسئله حدیثی وارد

نشده و احوط

نشده و احوط جمیع بینهماست و هرگاه
در باطن کفین مانعی باشد که نتواند
آنها را بر زمین گذارد پشت دستها را
بر زمین میزند و دور نیست که مسح
هر یک بدیگری مع الامکان نیز لازم
باشد و هرگاه متمکن از مسح هر یک
بدیگری نباشد پشت دستها بر زمین
زده مسح رو را بآنها بعمل می آورد اگر قادر
مسح آنها بر رو باشد و اگر قادر نباشد
قدر ممسوح از رو را بر زمین میمالد و
ثانیا از باب احتیاط بجهت حصول ضربتین
بار پشت دستها را بر زمین میزند بعد

پشت دستها را بر زمین میمالد و هرگاه
نتواند که چیزی را از ما یصح التیمم برابر
محل ممسوح مالد دور نیست که آن مقدم
بر آن باشد پس از آنچه مذکور شد معلوم
شود که زدن دستها بر زمین هرگاه مقدور
او نباشد بجهت عدم قدرت بر مسح آنها
بمحل ممسوح ساقط نمیشود و هرگاه در
صورت معروضه تولیت غیر نیز ممکن باشد
که باطن دستهای خود مسحات را بعمل
آورد از باب احتیاط ازین مرعی دارند
چون در مسئله حدیثی نیست و احتیاط
در آن مطلوبست و حکم تیمم کسیست

که قادر

که قادر بر مباشرت افعال تیمم نباشد
چون بیمار و مقعد و نحو اینها پس اگر
قادر بر بعض افعال باشد هر چند بر
زدن دستها بر زمین آنرا بعمل می آورد
و در بقیه استنابه میکند و اگر مطلقا
قادر نباشد در تمام افعال تیمم نایب
میگیرد و نیت را خود بجا می آورد پس
آن شخص نایب دستهای او را بر زمین
زده بدستهای او مسحات تیمم را
بجا می آورد و هرگاه آن نیز ممکن نباشد
دستهای خود را بر زمین زده بر مواضع
ممسوح مسح میکند و هرگاه زدن دستهای

انها
او بر زمین ممکن نباشد لیکن مالیدن انها
بر محل مسح ممکن باشد بعضی از علما
در کیفیت تولیت غیر در این صورت
چنین مذکور نموده‌اند که دیگری دستهای
خود را بر زمین زده بدستهای او می
مالد و دستهای او را بر داشته مسح نماید
بان بعمل می اورد و بس احوط انست که اثر
نیز مرعی دارند ششم تیمم کسیست که بعض
اعضای تیمم او بریده شده باشد پس
حکم قدر بریده ساقط میشود و بقیه
افعال تیمم را بجا می اورد و بس اگر یکدست
او بریده باشد بهیچ یک از محل فرض

تیمم در ان

تیمم در ان دست چیزی باقی نمانده باشد
دست دیگر را بر زمین زده مسح رو را
بعمل می اورد و بعضی دست را بر خاک
می مالد و احتمال دارد که ذراع را بر خاک
زده روی اورا مسح نماید یا اینکه غیر را متولی
ساختن او دست خود را بر زمین زده
بر ان مسح نماید و احوط انست که وجوه
مذکوره را بعمل اورد و چون مسئله خالی
از نص است و احوط انست که بنابر اعتبار
تعدد ضرب در تیمم دست خود را ثانیا
نیز بر زمین زند هرچند بان مسح نتواند
کشید و بعد طریق مذکور را معمول دارد

هرگاه هر دو دست او بریده باشند
اقتصار بر مسح رو مینماید و احوط انست
که طرق ثلثه مذکوره را در مسح رو بعمل
اورد و هرگاه بعضی از یک دست یا از
هر دو دست او بریده باشد مسح رو را
نیز هر دو بعمل می اورد و مسح روی دست را
بر بقیه انچه از دست باقی مانده بجا می اورد

بحث ششم در بیان لواحق تیمم

تیمم است بدانکه تیمم مبیح میشود انچه را
که وضو یا غسل مبیح است از نماز و روزه
و مس کتابت قران و مکث در مساجد
غیر ان و بعضی از علما انرا مبیح و بعضی

از مذکورات

از مذکورات ندانسته‌اند و ان وجه
واضحی ندارد و انچه وضو را منتقض
میسازد تیمم را نیز نقض میکند هرچند
تیمم بدل از غسل جنابت یا غیر ان از اغسال
واجبه واقع شود تیمم ثانی نیز بدل از غسل
بعمل می اورد و بعضی از علما در اینصورت
تیمم را بدل از وضو بر او لازم دانسته‌اند
وان ضعیف است و متفرع بر این قول
میشود اینکه هرگاه متمکن از وضو باشد
بنابر قول ثانی باید وضو گیرد و تیمم او
مجزی نیست و بنابر مختار بر او نیز تیمم
بدل از غسل لازمست و نیز منتقض میسازد

و تیمم را قدرت از استعمال آب پس اگر پیش از
دخول در نماز آب یافت شود بی شبهه
تیمم او باطل میشود و باید وضو یا غسل را
بعمل آورده مشغول نماز شود مگر آنکه وقت
تنگ باشد و فرصت طهارت مائیه نباشد
پس درین صورت بهمان تیمم نماز میکند و
هرگاه بعد از نماز آب یافت شود نماز
او صحیح است و برو اعاده در وقت و قضا
در خارج وقت نیست و هرگاه در اثنای
نماز آب یافت شود پس هرگاه وقت تنگ
شده باشد و فرصت وضو و غسل
و ادراک وقت نباشد بی شبهه نماز را

تمام میکند

تمام میکند و هرگاه وقت وسعت آنرا
داشته باشد پس در حکم آن خلافست
و اقوال متعدده در مسئله مذکوراست
و اظهر آنستکه اگر قبل از رکوع رفتن
باشد نماز را برهم زده وضو یا غسل را
بعمل می آورد و اگر بعد از رفتن برکوع
باشد آنرا تمام میکند و نماز او صحیح است

فصل پنجم در بیان نجاسات و مطهرات
و دران نیز چند بحث است بحث اول در
بیان نجاسات است و آن دوازده چیز
است اول و دوم بول و غایط است از حیوان
حرام گوشت که خون جهنده داشته باشد

چه حرمت گوشت آن بالاصل باشد یا بالعارض
چون حیوان موطوء انسان و اما حیوانیکه
خون جهنده نداشته باشد پس مشهور
حکم بطهارت بول و غایط آنست و
حکم مسطور نسبت بحیوانیکه تحرز
از آنها موجب حرج باشد چون مگس
و زنبور و پشه و مانند اینها واضح است
و اما مانند مار و سوسمار و نحو اینها
پس حکم مذکور خالی از تامل نیست و
احوط اجتناب هرچند حکم بطهارت
خالی از قوت نیست سوم خونست از
حیوانیکه خون جهنده داشته باشد

[illegible]

چه حلال گوش[illegible]

چه حلال گوشت باشد یا حرام گوشت
و چون آن خون بقوت و دفع بیرون
آید یا بر سبیل ترشح چون خون رعاف
و خونیکه بسبب فرو رفتن خار و نحو آن
بیرون آید و خونیکه در ذبیحه حیوان
حلال گوشت باقی میماند بعد از بیرون
آمدن خون متعارف طاهر و حلالست
بلی ابجره را که از نفس باند زور کشد آن
خونیکه بیرون می آید نجس است و در
طهارت خونیکه در مواضع محرمه از
ذبیحه باقی ماند تامل است و مشهور نجاست
خون باقی در ذبیحه حیوان حرام گوشت است

هر چند گوشت و پوست او بذبح پاک
میشود و حیوانیکه خون جهنده نداشته
باشد چون مار و ماهی خون او پاکست
چهارم میته از حیوانیکه خون جهنده
داشته باشد چه منی انسان یا غیر آن
از سایر حیوانات و چه نجس نباشد یا
ازین و چه از حلال گوشت باشد یا
حرام گوشت و غیر از بول و غایط و خون
و منی نجس از انسان یا حیوان طاهر
العین بیرون آید پاکست بخلاف میته
حیوانیست که خون جهنده داشته
باشد چه میته انسان باشد یا

سایر حیوانات

سایر حیوانات و چه حلال گوشت باشد
یا حرام گوشت بلی میته انسان بعد از
حصول غسل شرعی پاک میشود و ششم
و هفتم و هشتم سگ و خوک بری
و کافرانست چه کفر او اصلی باشد یا ارتدادی
و چه اهل کتاب باشد یا غیر اهل کتاب
و اظهر طهارت اهل خلافت از اهل سنت
و سایر مذاهب باطله از فرق اسلام
هرگاه منکر ضروری از ضروریات دین
اسلام نباشد و خارج و نواصب و غلاة
از منتحلین دین اسلام نجس اند و همچنین
صوفیه که اظهار اسلام میکند و ضروریات

دین اسلام را انکار مینماید و تحلیل محرمات
ضروریه شریعت میکنند و اظهر نجاست
جمیع اجزای حیوانات ثلثه است چه ذی
روح باشد یا غیر ذی روح و بعضی از
علما غیر ذی روح از آنها را پاک داشته اند
و آن ضعیف است و سگ و خوک
آبی طاهر است علی الاظهر نهم مسکر مایع
بالاصاله است چون شراب انگور و شراب
مویز و خرما و غیر آنها و آنچه مایع بالاصاله
نباشد از مسکرات چون بنگ و چرس
نجس نیست هر چند از ما مایع نمایند دهم
فقاع است و آن از شیره جو میساخته اند

و خلال

و خلال مترو بیست و او مسکر نیست لیکن
نزد علمای ما در حکم مسکرات در حرمت
و نجاست و حد و ماء الشعیر متعارف
غیر آنست یازدهم آب انگور است بعد
از حصول غلیان و قبل از ذهاب
ثلثین بنابر مشهور بین الاصحاب
و در اعتبار اشتداد یعنی غلظ بسا بند
قوام فی الجمله در حصول نجاست آن تا
ملست و ظاهر بعضی از علمای اعتبار
آنست و قول بنجاست آن مستند واضحی
ندارد بجهت جمعی از متاخرین علما رحمه
الله بنابر طهارت آن گذارده اند لیکن

نظر بظاهر بعضی اخبار بضمیمه شهرت
بین الاصحاب و اجماع منقول بر آن در
کلام بعضی از علما قول بنجاست آن خالی
از قوت نیست و حکم مذکور در سرکه انگور
و آب غوره جاری نیست و در عدم در
طهارت آنها بعد از غلیان تامل نمیباشد
هرچند بعضی از علما در حلیت آنها
بعد از غلیان و قبل از ذهاب ثلثین
تامل نموده اند و آن ضعیف است و
اما آب کشمش و مویز تحقیق آنست که ظاهر طهارت
آنها است بعد از غلیان قبل از ذهاب
ثلثین و حکم بنجاست آنها مستندی

سرکه

آب مویز و خرما

ندارد و حلیت

ندارد و حلیت آنها خصوصا آب مویز
و کشمش خالی از اشکال نیست و اظهر
حلیت آب خرما است و اما آب کشمش و
مویز پس حکم بحلیت آن در صورت
مفروضه کمال اشکال دارد و ظاهر
بعضی از روایات معتبره حرمت
آنست پس مراعات در احتیاط در این
خصوص لازم باید نمود و از جمله
عرق جنب از حرام است علی الاظهر
و مراد بجنابت از حرام آنست که جنابت
او مستند بیکی از اسباب محرمه
جنابت باشد چنانچه زنا یا لواطه

نماید یا اینکه عمدا ملاعبه با زن اجنبیه نماید
تا انزال کند و خواه از اسباب محرمه و
دور نیست که استمنا بدست خود نمودن
نیز این حکم را داشته باشد و هرگاه حال
حیض مقاربت با زن خود نماید دور
نیست که حکم مذکور در آن جاری باشد
و هرگاه در ماه رمضان مقاربت با
حلال خود نماید در طهارت عرق اشکالست
اما اگر مقاربت باو ضرر رساند و
مع ذلک عالما مقاربت نماید یا
اینکه در مکان یا بر روی فرش غصبی یا
در لباس غصبی مع العلم مقاربت

مقاربت مضر مستلزمست

نماید در

نماید در اینصورت حکم مذکور جاری
نیست و عرق او نجس نمیباشد و فرقی
نیست ما بین عرقی که در حال مقاربت
حاصل شود بعد از حصول دخالی که
سبب جنابت است و آنچه بعد از فراغ
از آن حاصل شود تا اینکه از غسل فارغ
شود و اما عرقی که در حال حصول سبب
انزال حاصل شود قبل از حصول آن
چنانچه در حال ملاعبه با اجنبیه عرق
نماید و بر آن ملاعبه انزال متفرع شود
عرق او پاکست تا اینکه منی از او خارج
شود پس بهم عرق نیز حلال لر اجمعی

از علما از جمله نجاسات شمرده اند بعضی
از روایات معتبره دلالت بر آن دارد
وجمعی دیگر پاک دانسته اند وقول اول
خالی از قوت نیست وبعضی عرق سایر
حیوانات جلاله را بان الحاق نموده اند
وان احوط است بحث چهارم در بیان
مطهرات وان پانزده چیز است
اول آب واحکام آنها سابقا گذشته
وکیفیت تطهیر بان بیان میشود
انشاء الله وتعالی دویم خاک است
وغیر آن از سایر روی زمین است
از سنگ وریگ ونحو اینها وان

چند چیز

چند چیز معین را پاک می نماید اول
کف پا است بعد از آنکه ازاله عین
نجاست از آن بشود چه براه رفتن بر
زمین باشد یا بمالیدن آن بر زمین
وچه عین نجاستی براه رفتن یا
بر زمین مالیدن ازاله نماید یا اینکه
بکهنه ونحو آن عین را زایل کند بلی
در صورت اول بمحض ازاله پاک میشود
ودر صورت ثانیه بمجرد گذاردن
آن بر زمین بعد از زوال عین طاهر
میشود دویم ته نعل وچکمات بطریقی
که در کف پا مذکور گردید وظاهر این

است که ته کفش وگیوه ودوبندی ونحو
اینها نیز در اینحکم باشد سوم سایر چیزهای
که در پا کنند از قبیل قبقاب وچوبی که
بجای پای بریده قرار میدهند وبان
راه میروند بنابر مختار بعضی از علما
وحکم مذکور هر چند خالی از وجه نیست
اما احوط آنست که بشویند وجریان
حکم مذکور نسبت بچوب احتمالی دارد
خالی از بعد نیست بلکه اظهر عدم جریان است
چهارم ته عصا است بنابر مختار بعضی
از علما ولیکن حکم بحصول طهارت
آن محل تامل است واحوط شستن آنست

ودر شرط بودن

(حصول)
ودر شرط بودن طهارت زمین در
تطهیر بان خلافست واحوط اعتبار
طهارت آنست ودر اعتبار خشک بودن
زمین نیز خلافست ومختار بعضی از
قدما وجمعی از متاخرین اشتراط آنست
وان احوط است اما هرگاه رطوبت آن
بنحوی باشد که سرایت بملاقی نکند
دور نیست که اشکالی در حصول تطهیر
بان نباشد سوم از مطهرات
آتش است چنانچه نجس را بسوزانند
تا خاکستر کنند یا اینکه دود نماید یا
بخار کنند گرد وچراغ هرگاه روغن او

دود چراغ

نجس باشد پاکست و بعضی از علما آن را
نجس دانسته‌اند و آن بعید است و هم
چنان بخاری که از بول و نحو آن که
از نجاسات متصاعد شود پاکست
بلکه هرگاه سرکه نجس را عرق گیرند یا
اینکه گلاب نجس یا عرق نعناع نجس را دو
باره عرق گیرند و آلات عرق گیری که
بعد از استحاله بخار بعرق ملاقی
بان میشود پاک باشد دور نیست
که پاک شود هر چند بخصوصه در کلام
علما تنبیه بان نشده و هرگاه چیز
نجس زغال شود در طهارت آن

[illegible]

تامّلست و احوط اجتناب و هرگاه گل
نجس را بآتش طبخ دهند تا آجر یا خزف
شود جمعی از علما آن را طاهر دانسته‌اند
و حکم بطهارت در نظر قاصر محل اشکالست
و احوط عدم اکتفای بآنست و هرگاه
خمیر نجس را نان پزند بعضی از علما
حکم بطهارت آن نان نموده و اکثر
~~مطهر این نان نموده و~~ اکثر مطهر
آن ندانسته‌اند و مشهور نجاست
است و آن اظهر است چهارم آفتاب
و آن چند چیز را پاک می‌نماید اول
زمین است هرگاه بر آن آفتاب

بر آن بتابد تا آن را خشک کند و عین نجاست
در زمین باقی نماند چنانچه نجاست بی
جرم باشد و بخشک شدن عین
او بر طرف شود چون بول یا اینکه جرم
او را زایل نموده رطوبتی که خالی از جرم
باشد بآفتاب خشک شده باشد
و از آب و نحو آن تر نمایند و آفتاب
آن را بخشکاند سطح طاهر میشود و دیوار
و پشت بام و نحو آن ملحق بزمین است
دویم حصیر و بوریا است و حکم آنها نیز
حکم زمین است و هرگاه آفتاب بر حصیر
یا بوریا تابد ما بین درزهایی که عین

آفتاب بآن نمی‌تابد هم چنان نجس که
در میان حصیر است نیز پاک میشود
و هرگاه نجاست بان روی سرایت نموده باشد
دور نیست که بتابیدن آفتاب بیک
روی آن روی دیگر نیز پاک شود
اما هرگاه سرایت بزمین نموده باشد
بتابیدن آفتاب بر حصیر زمین پاک
نمیشود چهارم سایر اشیاء غیر منقوله
است چون در و پنجره که کار گذارده و
درخت و نحو آنها آفتاب بنابر مختار جمعی
از متأخرین و خالی از وجه نیست لیکن
چون خارج از مورد حدیث صحیح است

خالی از اشکال نیست و احوط شستن
آنها است نهم استحاله است چنانچه
نطفه و علقه مستحیل بحیوان طاهر
العین شود و آب نجس مستحیل ببول
حیوان حلال گوشت شود یا مستحیل
برطوبت حاصله در میوه‌ها و سبزیها
شود چنانچه درخت آب نجس دهند
و میوه آن از آن پرورش یابد یا آنکه
خربزه و هندوانه و خیار و کاهو و
نحو آنها را از آب نجس مشروب سازند
پس آب نجس که مستحیل بآنها میشود پاک
و هم چنانست هرگاه نجاست کرم شود

خوک

یا مرده از خاک شود و هرگاه سگ یا
در نمکزار افتد و نمک شود در حصول
طهارت بآن خلاف و اظهر طهارتست
و فی الحقیقه تطهیر آتش بجهة استحاله
است و آتش بالخصوصه مدخلیتی
نیست ششم انقلاب است چنانچه
شراب منقلب بسرکه شود هفتم
استهلاک است و آن در استهلاک
نجاست است بآبی که منفعل بنجاست
شود چنانچه قدری بول در حوض
ریزند که احد اوصاف ثلثه آب را تغییر
ندهد هشتم انتقالست چنانچه خون

انسان از بشره یا پشه یا کیک مثلا بخورد
بعد از انتقال بآن حیوان پاک میشود
و جریان حکم مذکور نسبت بزالو وجهی
دارد لیکن خالی از تأمل نیست و دور
نیست که انتقال از قبیل استحاله باشد
چه نجس خون انسانست مثلا نه خون
کیک و پشه و جهة اشکال در زالو
نیز همین است چه دور نیست که آن خونرا
که از انسان خورده از خون انسان
گویند نه خون زالو نهم اسلامست
دهم نقص است و آن مطهرات انگور است
بعد از نجاست آن بغلیان چه آن

بذهاب ثلثین پاک میشود یازدهم
کشیدن آبست بنابر اینکه چاه بملاقات
نجاست نجس میشود پس بکشیدن
مقدارات شرعیه تطهیر میشود یا
اینکه بتغییر احد اوصاف ثلثه نجس شود
و بمجرد زوال التغیر حاصل شود و لو تقدیرا
معتبر دانیم چنانچه مختار بعضی از متاخرین
است و سابقا اشاره بآن شد دوازدهم
غسل میت است چه آن او است از نجاست
موت سیزدهم زوال عین است و آن مطهر
حیوانات است چنانچه دهان گربه بخون
و نحو آنها نجس شود بمجرد زوال عین

[illegible]

پاک میشود و بعد از ان هرگاه سر چند ظرف
اب و نحو ان نماید مانعی ندارد چهاردهم
هر چیزیست که مزیل عین نجاست باشد
و ان مطهر مخرج است از غایط بطریقی
که در فصل وضو گذشت پونزدهم
تبعیت است و ان در چند موضع است
از انجمله انست که چون کافر مسلمان
شود اولاد صغار او در حکم مسلمان
اند و پاک میشود و از انجمله ظرف شراب است
بعد از انقلاب ان بسرکه و از انجمله
ظرف عصیر است که بعد از ذهاب ثلثین
ان نیز پاک میشود و همچنین الات

از انجمله

تطهیر باب

این بحث سوم در بیان کیفیت تطهیر است
بدانکه مشهور لزوم تعدد غسل است
در ازاله نجاست بول از رخت و بدن
سوای مخرج بول و سوای بول شیرخوار
چنانچه بیان میشود و بعضی اکتفا
بیکدفعه نموده اند و ان ضعیف
و اما نسبت بمخرج پس اظهر اکتفای
بیکدفعه است چنانکه در مبحث وضو
گذشت و نسبت بغیر رخت و بدن
در اعتبار تعدد تأملست و مختار بعضی
از متاخرین اکتفا بیکدفعه است و ان
خالی از وجهی نیست و احوط مراعات

تعدد است و اعتبار تعدد در صورتیست
که باب قلیل تطهیر نماید و اگر باب جاری
غسل نماید بیکدفعه کفایت میکند و
هرگاه در اب کر تطهیر نمایند در اکتفا
بیکدفعه اشکالست و اظهر کفایت
است و احوط مراعات تعدد است
و در بول شیرخوار که بخواهش خود غذای
دیگر نخورده باشد مجرد یکدفعه ریختن
اب بر ان کافیست هرگاه نجاست موجود
نباشد یا انکه بان ریختن زایل شود
و احتیاجی باعتبار زوال و تعدد
ریختن نیست و در بول دختر شیرخوار

خلاف و مشهور

خلاف و مشهور عدم جریان حکم
مذکور در انست بلکه حکم ان حکم بول
غیر شیرخوار است و بعضی فرق نگذارده اند
و احوط قول اول است و اما سایر نجاسات
غیر از بول پس در ازاله انها از رخت و
بدن و فرش و نحو انها ما عدای ظروف
یکدفعه مزیل عین کافیست و احتیاج
بتعدد نیست و حکم تطهیر ظروف علیحده
عنقریب بیان میشود و بدانکه اعیان
متنجسه اگر غساله در انها نفوذ نکند
چون بدن و سایر اعیان صلبه پس اگر
نجاست حاصل در ان جرمیت نداشته

باشد یا آنکه عین آنرا بچیزی دیگر زایل
نموده باشند ریختن آب بر آنها در
حصول غسل کافی نیست و هرگاه آب غساله
در آنها نفوذ میکند و بفشار و نحو آن
بیرون می آید چون رخوت پس در تطهیر
آنها فشار لازمست و هرگاه بنجاستی
نجس شوند که تعدد شستن در آن
لازم باشد بعضی از علما برای هر شستن
یک فشار لازم دانسته اند و بعضی یک
فشار را مابین دو شستن لازم دانسته اند
و بعضی یک فشار را بعد از دو شستن
مذکور نموده اند قول اول اولست و اظهر

آنست که هر

تطهیر ظروف

آنست که هرگاه تطهیر بآب جاری و کر
و نحو آنها بعمل آورند حاجت بفشردن
نباشد و هرگاه غساله در آن نفوذ
نموده بیرون نرود مانند خاک تطهیر
آن بآب قلیل حاصل نمیشود و اما تطهیر
ظروف و اوانی پس چون در بعض نجا
نجاسات بخصوصه حکمی وارد شده
اولا اشاره بآنها نموده بعد از آن کیفیت
تطهیر آنها از سایر نجاسات مذکور میشود
از آنجمله ظرفیست که سگ در آن ولوغ نموده
باشد یعنی بزبان خود از آن آب خورده باشد
و طریق تطهیر آن چنین است که یک دفعه آنرا بخاک

شسته دو دفعه دیگر بآب بشویند و در وجوب
مزج خاک بآب یا لزوم اقتصار بخاک یا جواز
هر دو وجهیست خلافست و احوط آنست که هر دو طریق را
بعمل آورند هرچند اکتفا بمالیدن خاک هرگاه
ممزوج بقلیلی از آب باشد خالی از قوت نیست
و تقدیم شستن آن بخاک بر شستن بآب
یا آنکه شستن بخاک ما بین دو شستن بآب
بعمل آورد نیز خلافست و اظهر وجه اولست
و هرگاه سگ ظرف را بلیسد دور نیست که
حکم مذکور نیز جاری شود اما هرگاه دست یا پای
او مثلا بظرف برخورد یا از آبی که خورده در ظرف
بریزد حکم مذکور جاری نیست و هرگاه لعاب

دهان او در

دهان او در ظرف بریزد در جریان حکم مذکور
تاملست و بعضی از قدمای علما در اقتصار سگ
در ظرف آب حکم مذکور را جاری نموده اند و مراعات
آن در صورت مفروضه بلکه در جمیع صور مقدمه
احوط است و در وجوب تعدد غسل هرگاه از آن
بآب کثیر بشویند خلافست و مشهور اکتفا
بیکدفعه است و خالی از وجه نیست لیکن احوط
مراعات تعدد است و بنابر اکتفا بیکدفعه
در سقوط وجوب تعفیر نیز خلافست و
قول بسقوط محل نظرست و احوط قول
بعدم سقوطست و از آنجمله ظرفیست که خوک
از آن آب بیاشامد جماعتی از علما شستن آنرا

باب هفت دفعه لازم دانسته اند وظاهر حدیث
صحیح بر این دلالت دارد وبعضی ان را بمنزله ولوغ
سگ دانسته اند وبعضی اکتفا بیکدفعه نموده اند
وقول اول خالی از قوت نیست واحتیاج بخاک
مالیدن نیست هر چند رعایت ان احوط است وازان
جمله ظرف شراب است جمعی از علما شستن انرا
هفت دفعه لازم دانسته اند وبعضی بکو
اکتفا بسه دفعه نموده اند وقول اخیر خالی از
قوة نیست هر چند رعایت قول اول احوط است
وبعضی سه دفعه را لازم دانسته اند وبعضی
اکتفا بیک دفعه نموده اند وبعضی ظرف فقاع را
بظرف شراب ملحق نموده اند وان احوط است

وازانجمله ظرفیست که موش دران مرده باشد
هرگاه نجاست ان سرایت بظرف نماید پس بعضی
از علما هفت دفعه شستن را لازم دانسته اند
وان در حدیث معتبر در مرده جرذ وظرف
وارد شده است وجرذ نوعیست از موش پس
عمل بان احوط است خصوصا در مورد نص
وحکم بوجوب ان محل نظر است وهرگاه ظرف
نجس شود بغیر امور مذکوره پس در وجوب
تعدد شستن ان نیز خلافست جمعی از
علما سه دفعه را لازم دانسته اند وبعضی
دو دفعه را لازم میدانند وبعضی اکتفا
بیک دفعه نموده اند وحدیث معتبر دلالت

بر قول اول دارد پس قول بان خالی از قوة نیست هر چند
حمل حدیث مذکور بر استحباب نیز دور نیست
وعلی ای حال قول مذکور احوط واولی است وبنابر
قول بوجوب سه دفعه یا دو دفعه هرگاه در اب
کر یا جاری شسته شود اکتفا بیکدفعه دور نیست

فصل ششم در بیان سایر مقدمات نماز است
ودران چند بحث است بحث اول در بیان اوقات
نماز یومیه است بدانکه هر یک از نمازهای پنج
گانه را دو وقت است یکی وقت فضیلت ودیگری
وقت اجزا اما وقت فضیلت ظهر پس از اول زوال
افتاب تا اینکه سایه که در اول ظهر شروع بر
گشتن میکند بقدر مثل شاخص شود ووقت

بلغ اوقات

اجزای ان ممتد است تا اینکه بغروب افتاب بقدر
ادای عصر باقی ماند ووقت فضیلت نماز عصر
بعد از گذشتن مقدار ادای نماز ظهر است
از زوال تا اینکه سایه مذکور بقدر دو مثل
شاخص شود ووقت اجزای ان ممتد است تا
بغروب ووقت فضیلت نماز مغرب از غروب
افتاب تا اینکه سرخی طرف مغرب برطرف شود
ووقت اجزای ان از برطرف شدن سرخی
مغربیست تا اینکه بنصف شب مقدار ادای
عشا باقی ماند ووقت فضیلت نماز عشا بعد از
فراغ از نماز مغرب تا ثلث شب ووقت
اجزای ان باقیست تا نصف شب ودر امتداد

وقت مغرب و عشا است بمضطر مثل کسی که
خواب باشد یا زنی که حایض باشد تا طلوع
صبح با اختصاص قدر ادای عشا بعشا مختار جمعی
از علمای ما است و احادیث متعدده بر آن د
دلالت دارد لیکن خلاف مشهور ما بین علمای
ما است و موافق مذهب اهل سنت پس میتواند
شد که این احادیث محمول بر تقیه باشد و
علی ای حال احوط نیز مراعات است پس هر گاه
بعد از نصف شب بیدار شود و ممکن باشد که
هر دو نماز را بکند هر دو را بجا آورد و الا نماز
عشا را بکند و هیچ یک نیت ادا و قضا نکند
و در صورت جمع نماز مغرب را بعد از فجر

[illegible]

بعمل آورد و نماز عشا را نیز قضا نماید و وقت
فضیلت نماز صبح از طلوع فجر صادق تا
ظهور سرخی در سمت مشرق چنانچه شهرت
بین الاصحاب بر آن نقل شده و در بعض
روایات ضعیفه مخصوصه مذکور است
و آنچه در حدیث صحیح مذکور است واضح
شدن صبح و فرا گرفتن روشنی آسمان را
دور نیست که با ظهور سرخی مشرقی تفاوت
نکند و وقت اجزای آن ظهور حمره مشرقیه است
یا اسفرار صبح چنانچه مذکور شد تا طلوع
آفتاب و زوال مشخص میشود بزیادتی
سایه بعد انتهای کوتاهی آن چنانچه در

معظم بلاد است یا بوجود سایه ثانیا بعد از طرف
شدن آن چنانچه در بعضی بلاد ان در بعض سال
اوقات اتفاق می افتد و غروب مشخص میشود
به بر طرف شدن سرخی مشرقی بنابر مشهور
بین الاصحاب و بعضی اکتفا بغیبوبت قرص
آفتاب نموده اند و روایات متعدده دلالت
بر آن دارد و دور نیست که محمول بر تقیه باشد
چون موافق با مذاهب اهل سنت است و اما
طلوع آفتاب پس مناط در آن ظهور قرص از افق
مشرق است و ظهور سرخی طرف مغرب در این
مقام اعتباری ندارد و بعضی از علما احتمال
اعتبار آن را در این مقام نیز داده اند تا حال

طلوع و غروب یکسان باشد و آن بعید است
و نصف شب را از ملاحظه حرکت ستاره
و طلوع و غروب ماه مشخص میتوان نمود
و با حصول شک بنا را بر بقای وقت می
گذارد و هر گاه از ملاحظه ساعت یا
غیر آن از آلات که تعیین اوقات از آن
میتوان نمود یقین بنصف شب نماید
متبع است و هر گاه مظنه آن حاصل نماید
در اعتبار آن با عدم حصول مانع تامل است
و هر گاه از آخر وقت مقدار ادای یک رکعت را
با مقدمات ادراک نماید بمنزله ادراک
تمام وقت نماز او در حکم ادا است و قضا محسوب

نمیشود و فرقی در حکم مذکور ما بین نماز
صبح و غیر آن نیست پس اگر پنج رکعت را قبل از
غروب ادراک نماید هر یک از نماز ظهر و عصر را
ادراک نموده و همچنین هرگاه پنج رکعت قبل از
نصف شب ادراک کند و هرگاه چهار رکعت را
قبل از نصف شب ادراک کند در بقای وقت
نماز مغرب اشکالست و بعضی از علما نماز
مغرب را ادا دانسته اند و از هر یک از نماز
مغرب و عشا ادراک یک رکعت میکنند
بعمل آمده و آن خالی از بعدی نیست و
بدانکه بر مکلف لازمست که علم بدخول
وقت بهم رساند پس مشغول نماز شود

و بمجرد ظن

و بمجرد مظنه بدخول وقت داخل نماز نمی
تواند شد هر چند مظنه او حاصل از اذان
مؤذنین باشد بلی هرگاه دو عدل شهادت
بدخول وقت بدهند قول باکتفای بآن
موجه است و در خبر عدل واحد نیز
احتمال اکتفا میرود و در حکم بآن مشکل است
و هرگاه روز ابر باشد و تحصیل علم بدخول
وقت ممکن نباشد اکتفا باثار مفیده ظن
میشود بنابر مشهور بین الاصحاب و بعضی
تاخیر نماز را تا حصول یقین بدخول
وقت واجب میدانند و اظهر قول
اول است و ثانی احوط است و هرگاه عدم

هرگاه [illegible] مقام علم [illegible] اکتفا

مظنه قوی

سماوی

تمکن از استعلام وقت نیز از جهة مانعی
نباشد چنانچه او را محبوس نموده باشند
و وقت را تمیز نتواند داد پس اگر بهیچ وجه
وقت بر او معلوم نشود عمل بمظنه بر او
لازمست و اگر از تاخیر علم باداء نماز
در وقت حاصل تواند نمود در اکتفای
او بمظنه دخول وقت تاملست و ظاهر
مشهور بین الاصحاب چنانچه بعضی
نقل نموده اند اعتماد بر مظنه است و
احوط تاخیر است تا حصول یقین بوقت
و هرگاه در صورت جواز عمل بظن بعد از
نماز منکشف شود که قبل از دخول وقت نماز

نموده پس

نموده پس اگر تمام عمل قبل از دخول وقت واقع
شده نماز او فاسد است و باید اعاده
نماید و اگر در اثنای عمل وقت داخل شود
هر چند جزئی از آن باقی باشد مشهور
صحت است و جمعی از علما حکم ببطلان و وجوب
اعاده نموده اند و اظهر قول اول است و
احوط مراعات ثانیست بحث دوم در بیان
قبله است بدانکه استقبال قبله شرط صحت
نماز است مع الامکان چه نماز واجب
باشد یا سنتی بلی نماز سنتی را در سفر
هرگاه سواره بعمل آورد یا در حال راه رفتن
استقبال قبله در آن معتبر نیست بلکه نماز را

رو بهر طرف که میرود بعمل می آورد و هم چنین است
در حضر بنابر اشهر چنانچه بعد از این مذکور
میشود و قبله کعبه مشرفه است نسبت
بنزدیک که متمکن از استقبال عین آن
باشد و نسبت بدور جهة آنست و مراد
بجهة کعبه آنست که در عرف آنرا سمت
کعبه گویند و در آن وسعتی هست و مراد
آن نیست که هرگاه از پیش روی او خط
راستی بکشند بعین کعبه منتهی شود
چه اعتبار آن نسبت بکسانیکه از مکه
دورند بحسب عادت بعید الوقوع است
و علم بان عادةً متعذر است و هرگاه

علم بجهة ناس

علم بجهة حاصل نموده لیکن بنا مس و بنا بر فی
الجمله که مانع از صدق جهة نباشد بر او مشخص
نموده باشد تحصیل علم بان لزومی ندارد
چه قدر لازم تعیین جهة است بلی بعد از آنکه
وقت نموده طریق معتبر از آنها آنست
که مسامت قبله است انحراف از آن صورتی
ندارد و هرگاه قادر بر تحصیل علم بجهة نباشد
اکتفا بظن میشود و با امکان تحصیل
تحصیل علم اکتفا بظن محل اشکالست هر
چند مظنه از ملاحظه محراب یا قبور مسلمین
یا اخبار صاحب خانه و نحو آنها حاصل
شده باشد و ظاهر قاعده آنست که مع

الامکان تحصیل علم لازم و با عدم امکان آن
رجوع بظن اقوی فالاقوی میشود و با تعذر
ظن قوی بظن ضعیف اکتفا میشود و با
عدم امکان ظن ظاهر اطلاق جمعی از علماء
جواز تقلید غیر است و اظهر عدم اعتبار
آنست هر چند مخبر عادل باشد و با حصول
مظنه از قول او فرقی ما بین خبر عادل و
فاسق نیست بلکه هرگاه از خبر کافر ظن
اقوی از خبر عادل حاصل شود از آن ترجیح ب
خبر عادل میدهد و هرگاه از هیچ جهة
ظن بجهة قبله حاصل نتواند نمود و متحیر
در جهة قبله باشد مشهور ما بین علما

آنست که

آنست که بهر یک از چهار طرف نماز می کند
و بعضی از علما اختیار ما بین جهات
داشته اند بین بهر طرف که خواهد نماز
میتواند نمود و احادیث متعدده دلالت
بر آن دارد لکن احوط قول اول است و هرگاه
بعضی از چهار جانب را بداند که جهة قبله
نیست نماز او در آن جهة ساقط میشود
و هم چنین هرگاه مظنه داشته باشد و
هرگاه جهة قبله را مشخص نموده شروع بنماز
نماید و بعد معلوم او شود که آن جهة قبله
نبوده بس نماز او ما بین مشرق و مغرب
یعنی ما بین یمین و یسار کسیکه محاذی

صور خلل

قبله ایشند واقع شده یا اینکه بر نفس یمین
یسار بجا آورده یا بر عکس قبله واقع بوده و
بر هر یک از سه وجه مذکور یا در اثنای نماز
معلوم او شود یا بعد از فراغ از آن پس
این شش صورت است اول آنکه ما بین مشرق
و مغرب واقع بوده و در بین نماز مشخص
او شود پس باید همان وقت خود را بطرف
قبله کرداند و نماز را باتمام رساند و باز
چنین است دوم نیز اینصورت است
لیکن بعد از نماز منتقل شود و در اینصورت
نیز نماز او صحیح است و اعاده و قضای
بر او نیست سوم آنکه نماز را بر نفس مشرق

صور نماز بغیر قبله

یا مغرب

یا مغرب یعنی بر پشت به قبله واقع بوده باشد
و در بین نماز بر او مشخص شود در اینصورت
نماز او باطلست و باید از سر کیرد و هر کاه وقت
او تنک باشد و کنجایش استیناف نماز
را در وقت نداشته باشد بطلان
نماز در اینصورت خالی از قوت نیست
و احوط اتمام نماز و قضای آنست چهارم
نیز این صورت است لیکن بعد از اتمام
نماز بر او مشخص شود پس در اینحال
اگر وقت باقی باشد اعاده بر او لازمست
و هر کاه وقت کذشته باشد قضای
بر او لازم نیست پنجم آنستکه پشت بقبله

شروع بنماز نموده و در بین نماز معلوم
او شود در اینصورت نیز نماز او
باطلست و اعاده بر او لازمست مکر آنکه
وقت وسعت اعاده را نداشته باشد
پس در آن نیز اشکالست و احوط اتمام و قضای
آنست ششم نیز همین صورت است لیکن
بعد از فراغ از نماز مشخص او شود پس اکر
وقت باقی باشد اعاده آن نماز در وقت
واجبست بلا اشکال و اکر بعد از
خروج وقت باشد ظاهر اخبار معتبره
عدم وجوب قضا است و آن خالی
از قوة نیست و جمعی از علما قضا را

بر او لازم دانسته

بر او لازم دانسته اند و مراعات آن احوط
است و بدانکه صور مذکوره در باره
کسی است که اجتهاد در قبله نموده و بعد
خلاف آن منکشف شود و در جاهل
تفصیل مذکور در آن تاملست و
اظهر جریان آنست و منقول از بعض
علما لزوم اعاده و قضا است مطلقا
و مراعات آن احوطست مبحث سوم
در بیان لباس مصلی بدانکه بر مرد
لازمست که مع الامکان عورتین خود را
در نماز بپوشاند هر چند ناظر محترم نباشد
یا نه و بر زن لازمست که تمام بدن و موی

و اما ساهی پس

خود را سوای انچه استثنا شد بپوشاند
پس اگر جزئی از بدن او یا از موی او ظاهر
باشد و با علم و عمد مشغول نماز شود
نماز او باطلست و همچنین هرگاه جزئی
از عورتین مرد ظاهر باشد و هرگاه
غفلتا در اثنای نماز عورت او نماید
یا بعضی از ان گشوده شود یا اینکه
قبل از نماز منکشف شده و او از ان
غافل بوده یا اینکه از روی فراموشی منکشف
العورة نماز گذارده نماز او صحیح است
چه در اثنای نماز مطلع شود یا بعد از
ان و چه در ضیق وقت باشد یا سعه

این و بعضی از علما در صورت انکشاف
عورتین او در نماز بغیر عمد حکم باعاده
ان نموده اند و ان خالی از ضعف نیست
و از بعضی از علما فرق مابین انکشاف
ان از اول نماز یا عروض ان در اثنای
ظاهر میشود پس در اول فاسد و در ثانی
صحیح دانسته اند و مستند ان ظاهر نیست
و در حکم مذکور فرق مابین عورتین
مرد و سایر بدن زن که عورتست
نیست و دختر نابالغ هرگاه گشاده سر
نماز کند مانعی ندارد و بر کنیز پوشانیدن
سر لازم نیست و فرقی نیست مابین مدبر

و ام الولد که ولد او زنده نباشد و غیر اینها
و مابین ام مزوجه و غیر ان و از حدیث
معتبر وجوب پوشانیدن سر بر ام الولد
هرگاه فرزند او زنده باشد مستفاد
میشود و میتوان ان را حمل بر استحباب
نمود و احوط برای او ترک است و دور
نیست که سر در اینمقام گردن را نیز شامل
باشد چنانچه از روایات استفاده می
توان نمود و هرگاه بعضی از اولاد او با
پوشانیدن سر او لازمست و روی
زن عورت نیست بلا خلاف پس
پوشانیدن ان بجهة نماز لازم نیست

لیکن باید از موی زلف و سر چیزی پیدا
نبوده باشد و در دستها تا بند
دست خلافی نیست و ان نیز علی الاظهر
الاشهر استثنا است و در قدمها نیز
خلافست و اشکال در انها بیشتر است
و احوط انست که انها را بپوشاند هرچند
قول بعدم وجوب قوتی دارد و معتبر
در ستر طریق متعارفست پس از جوانب
اربعه باید ستر متحقق شود و در وجوب
ستر از جانب فوق نیز دوری نیست پس
باید عورت او از طرف گریبان او
نمایان نباشد چنانچه هرگاه کسی از بالای

او ملاحظه نماید از میان گریبان او عورت
او را تواند دید و از جانب تحت ستر لازم
نیست ولهذا پوشانیدن زیرجامه در
نماز لزوم ندارد و هرگاه بر طرف پای یا روی
پارچه ایستاده باشد و عورت او بر کسی
که در زیر ایستد نمایان باشد در صحت
نماز او تامل است و احوط مراعات ستر
در اینصورت است و هرگاه که بر زمین مسطح
نماز گذارد و چنان باشد که هرگاه کسی
از حوالی زیر پای او ملاحظه نماید عورت
او را تواند دید مانع در صحت نماز نمیشود
و هرگاه بالفعل کسی باشد که عورت او را
مشاهده نماید

مشاهده نماید احتمال صحت نماز او
خالی از قوت نیست هرچند ستر عورت
از ناظر محترم منکر ده و یا بخفیه عاصی باشد
پس بنابراین نسبت ما بین ستر عورت
در نماز و ستر آن از ناظر محترم عموم
من وجه است و احوط در اینصورت
اعتبار ستر است و باید ستر عورت
در جمیع احوال نماز بر وجه مذکور حاصل
شود پس اگر در حال رکوع یا سجود مثلا
عورت او نمایان باشد نماز او باطل است
و بعضی از علما تجویز نموده اند که
در پیراهنی نماز گذارد که گریبان

او گشاده باشد و در حال رکوع عورت
خود را از حال گریبان مشاهده نماید
و آن ضعیف است و بعضی دیگر از آن
منع نموده اند لیکن هرگاه ریش او چنان
باشد که وقت خم شدن گریبان او را
فرا گیرد که عورت او نمایان نشود
کافی دانسته اند و آن نیز خالی از بعد
نیست چرا اکتفا بحصول ستر بریش و
نحو آن در حال اختیار مستفاد از ادله
نمیشود و هرگاه در لباسی که ساتر عورت
قرار میدهد چون لنگ و نحو آن
سوراخی باشد پس اگر محاذی عورت
نباشد مانع

نباشد مانعی ندارد و هرگاه محاذی عورت
واقع شود نماز او صحیح نیست چه ستر
تمام عورت متحقق نشده و هرگاه شک
نماید که محاذی عورت واقع است یا نه
نیز حکم بصحت نماز نمیشود چه باید علم
بتحقیق ستر داشته باشد و هرگاه محل
سوراخ را بیش هم آورده بدست خود یا
دیگری آن را نگاه دارد که عورت منکشف
نشود دور نیست که بآن اکتفا شود و
هرگاه بر روی آن دست خود را گذارد
اکتفای بآن مشکل است بلکه عدم
جواز خالی از قوت نیست و چنانچه ستر

ستر کل عورت بدست مع الاختیار کافی
نیست همچنان نسبت ببعض و هرگاه
شک در سوراخ بودن آن داشته باشد
پس اگر یقین بسوراخ بودن یکی از جامها
معتبر داشته باشد و شک در تعیین
آن نماید در اینصورت نیز حکم بصحت
نمیشود و هرگاه در اصل صحیح بوده
و ابتدا شک نماید که سوراخ شده
باشد در اینصورت حکم بصحت خالی
از اشکال نیست و احوط مراعات
علم بتحقق ستر است و بدانکه باید ستر
مع الاختیار از جنس ملبوس متعارف

باشد چه

باشد چون رختهائی که از پنبه و پشم
و کتان و نحو آن باشند بنا بر مختار جمعی
از علما و این قول احوط است و با عدم
امکان آن مختار بعضی آنست که برگ
درخت و گیاه و نحو آنها ستر نماید و
هرگاه این ممکن نباشد بگل و نحو آن
ستر نماید و احتمال میرود که در صورت
تعذر لباس متعارف تخییر در وجوه مذکوره
باشد بی تفاوت و احوط وجه اول است
و بعضی از علما هر یک از وجوه مسطوره
را در حال الاختیار تجویز نموده اند و آنها
مناط را پوشانیدن عورت میدانند

پس هر چه حاصل شود نزد ایشان مجزی
خواهد بود و آن خالی از اشکال نیست
و هرگاه بهیچ وجه ممکن از ستر نباشد
عریان نماز میکند و نماز از او ساقط
نمیشود چه مرد باشد یا زن و چه نا
محرم آنجا باشد یا نه و در کیفیت
نماز او خلاف است و در روایات اختلاف
بعضی ایشان ایما را واجب میدانند مطلقا
چنانچه بعض روایات دلالت بر آن
دارد و بعضی تفصیل داده اند ما بین
ایمن بودن از ناظر محترم و عدم آن پس
در صورت اولی ایستادن بر او لازم است

و در صورت

و در صورت ثانیه نشستن و این قول
معروف بین متأخرین است و خالی
از قوت نیست چنانچه بسیاری از روایات
دلالت بر آن میکند و علی ای حال رکوع
و سجود را بطریق ایما بجای آورد و
بعضی از علما ایما را در صورت نشستن
مذکور نموده اند و چون ایستاده نماز نماید
باید رکوع و سجود را بطریق متعارف
بجا آورد و آن ضعیف است و مخالف
با ظاهر روایات بلی در بعض روایات
معتبره که در خصوص نماز جماعت برهنه
گان وارد شده اینست که امام ایشان

نشسته نماز میکذارد بایما آء برای رکوع
وسجود ومامومین ایستاده نماز می
کنند ورکوع وسجود را بجا میاورند و
بعضی از علما بمقتضای ان در نماز
جماعت که مورد نص است قایل شده اند
وخالی از ضعف نیست وحدیث مذکور
علی المشهور معمول بر نیست پس یا مؤول
یا مطروح است وبنا بر مختار چون ایشانرا
نماز کذارند رکوع وسجود را در حال ایستادن
بایما بجا می آورند ومنقول از بعض
علما است که بجهة ایمای سجود نشسته
ایما را بجا آورند چه حال جلوس اقرب

بحال ساجد است وان خالی از ضعف
نیست ومخالف با ظاهر فتاوی علما
وخلاف دارد در بعض روایات
صحیحه است ودر وجوب نشستن
بر او در حال تشهد تاملست چه در
روایات وارده در مسئله اشعاری
بان نشده وظاهر قاعده مقتضی وجوب
است وهرکاه عاریا نماز کذارد ودر
اثنای نماز ساتری بهم رسد اکر بدون
توقف بر اتیان بمنافی نماز ستر عورت
تواند نمود ستر می نماید ونماز او صحیح
واکر بدون اتیان بمنافی ممکن نباشد

اکر وقت تنک نباشد وابطال نماز منشا
قضا شدن ان شود نماز او صحیح است
وبهمان طریق نماز را بانجام میرساند
وهرکاه وقت متسع باشد در صحة نماز
او باین طریق یا بطلان و وجوب استیناف
ان نماز اشکالست واحوط انست
که این نماز را اتمام نموده در وقت ان
اعاده نماید وهرکاه متمکن از ستر
بعض عورت باشد مراعات ان
بر او واجبست ومختار است در ستر
مابین اجزای عورت وباید طریقی را
اختیار نماید که ستر اجزای عورت از ان

بیشتر متحقق شود وهرکاه امر دایر بین
ستر قبل یا دبر باشد بعضی اولی ستر
قبل را دانسته اند چه دبر با الیتین مستور است
وهرکاه نسبت بزن امر داین مابین ستر
عورتین وسایر اجزای بدن بحسب
مساحت بیشتر ستر شود وهرکاه ساتر
عورت نداشته باشد تحصیل
ان مع الامکان بر او لازم است هرچند
بخریدن ان زیاد از قیمة المثل باشد
بلکه هرکاه اجحاف در قیمة ان باشد
بلی اکر بذل ان قیمة مضر بحال او باشد
عدم وجوب خالی از قوة نیست هرچند

از قیمة المثل زیاده نباشد وهرگاه عاریه نتوان
کوفت بدن را اعضا صنعتی براو نباشد بر او
واجب وجوب نیست که قبول هبه ان
در این حکم نباشد بلی اگر باعث تحمل منتی
از انشخص باشد ومناسب حال نبوده
در وجوب ان تاملست وبدانکه در ستر
عورت بلکه در مطلق لباس مصلی شش
چیز شرطست اول آنکه از پوست مردار نباشد
هر چند حلال گوشت باشد وهر چند انرا
دباغی نموده باشند چه وسعت اداشته
باشد که توان در ان بر تنهائی نماز گذارد
یا نه دوم آنکه از حیوان غیر ماکول اللحم نباشد

چون پوستها

چون پوست ان هرچند مزکی باشد و مو
و پشم و کرک ان چه تمام ان لباس از ان بافته
باشند یا آنکه ممزوج باین باشد بلکه
هرگاه مو یا آب دهان ان مثلا برخت
چسبیده باشد نیز نماز در این صحت
ندارد چه دانسته باشد یا نه وخز از
حکم مذکور مستثنی است پس نماز در لباسی
که از کرک ان بافته باشند بلا خلاف
جایز است ونماز در پوست ان نیز جایز
است لیکن جریان حکم مذکور در پوست
خزی که در این ایام معمولست خالی از
اشکال نیست وبعضی از علما از اغنی

خزی که در سابق معمول بوده میدانند
ولهذا نماز در انرا تجویز نمیکنند وان
خالی از بعد نیست واظهر جواز نماز در
چیزهائیست که از انسان جدا میشود
چون مو و ناخن و عرق چه از خود مصلی
باشد یا دیگری سوم آنکه از ابریشم خالص
نباشد نسبت بمرد در غیر حال ضرورت
وحال جنگ اما زن پس پوشیدن لباس
حریر از برای او مانعی ندارد چه در نماز یا
غیر ان وبعضی نماز زنرا نیز در لباس
حریر محض منع نموده اند وان ضعیف است
واشهر بین العلما جواز نماز در ما لا یتم

الصلوة فیه

الصلوة فیه است هرگاه از ابریشم محض باشد چون
جوراب وبند زیر جامه وعرقچین ودوری
کلاهها ومانند اینها لیکن حکم بان خالی از
اشکال نیست واحوط اجتناب است واحوط
نیز اجتناب از سجاف حریر است چهارم
آنکه ملبوس او از طلا نباشد وان نیز
مخصوص مردانست وپوشیدن طلا بر او
حرامست مطلقا چه در نماز یا غیر نماز
وچه از ان رخت نموده باشند یا نه چون
انگشتری ونحو ان وپوشیدن ان در
نماز مبطل نماز است پنجم آنکه لباس او غصبی
نباشد وحرمت پوشیدن لباس غصبی

با علم بان فی الجمله از ضروریات دینست
و نماز در ان باطلست مطلقا چه عورت را بان
پوشیده باشد یا علاوه بر ساتر عورت باشد
و چه همه آن لباس غصبی باشد یا بعض اجزای
آن بلکه حمل مغصوب در نماز چنانچه حرکات
واجبه نماز در ان واقع شود مبطل نمازست
و هرگاه حرکات واجبه نماز در ان واقع نشود
چنانچه مال ایشان حامل مغصوب باشد
و آن را از خود جدا نموده برکوع و سجود رود
حکم بصحت نماز دور نیست و آنچه مذکور
شد از حرمت بطلان نماز در صورتیست
که عالم بغصبیت باشد و عمدا در ان

نماز گذارد

نماز گذارد و هرگاه جاهل بغصبیت باشد
پس اگر از روی جهل بموضوع باشد چنانچه
لباسی را از دست مسلمی مثلا بگیرد و نداند
که آن غصب نموده استعمال او حرام نیست
و نماز او نیز درو صحیحست و هرگاه جاهل
بحکم باشد چنانچه مغصوب بودن لباس را
دانسته باشد لیکن بطلان نماز در
لباس غصبی را نداند نماز او باطلست
و چنین جهل عذر نمیشود نهم آنست
که لباس او طاهر باشد پس نماز در لباس
نجس در حال اختیار باطلست سوای
مواضعی که استثنا شده چنانچه اشار

بان میشود و آنچه مذکور شد در صورت
علم و عمدست و جاهل بمسئله در حکم عامدست
اما اگر جاهل بموضوع باشد چنانچه نداند
که رخت او نجس شده است یا نه و نماز در ان
نماید پس اگر بعد از گذشتن وقت علم بنجاست
آن حاصل نماید قضای بر او نیست و
اگر وقت باقی باشد در لزوم اعاده خلاف
هست و اظهر عدم وجوبست و احوط
اعاده است خصوصا هرگاه بعروض نجاست
بوده دانسته و تجسس از آن نکرده نماز را
بجا آورده باشد و هرگاه علم بنجاست
رخت بهم رساند و فراموش نموده نماز

در ان نماید

در ان نماید و بعد ملتفت شود اعاده
آن لازمست مطلقا چه در وقت ملتفت
آن شود یا در خارج وقت و حکم مذکور در
لباس در بدن نیز جاریست ~~و حکم مذکور~~
~~در لباس در بدن نیز جاریست~~ و از حکم
مذکور چند صورت استثنا شده اند
اول خون قروح و جروح است پس خونی
که از آن در بدن یا رخت باشد نماز در ان
جایزست هرچند بسیار باشد و در رفع
خلافست بعضی غایت آن را خوب شدن
قرح یا جرح میدانند و بعضی غایت آن را
بند شدن خون از آن بنحویکه مانعی

از شستن نباشد دانسته‌اند هرچند
جاف نشده باشد و این قول احوط است
دوم خونیست که از سعت درهم بغلی کمتر
باشد و هرگاه بقدر درهم باشد در عفو
آن خلافست و اظهر و اشهر عدم عفو است
و باید خون مذکور از خون حیض نباشد
چه از قلیل و کثیر آن عفو نیست و بعضی
از علما خون استحاضه و نفاس را ملحق
بحیض نموده‌اند و این احوطست بلکه
خالی از قوه نیست و بعضی از علما خون
نجس العین را نیز بآن الحاق نموده‌اند
و این اظهر است این بوده است مقابله

شود بلکه قول

شود بلکه قول بالحاق خون حیوان غیر
ماکول اللحم مطلقا نیز دور نیست چه در
فضلات غیر ماکول اللحم هرگاه ملاصق
بدن یا رخت شود نماز جایز نیست
و در حکم مذکور فرقی ما بین بدن و
لباس نیست و بعضی از علما از تخصیص
بلباس نداده‌اند و در بدن قایل بعفو شده
اند هرچند خون بسیار کم باشد و
آن خالی از ضعف نیست هرچند احوط
است سوم ما لا یتم فیه الصلوة است
یعنی وسعت آن نداشته باشد که
عورتین را ستر نماید که اختیار ادران

برهنگی نتوان نماز کرد چون جوراب
و عرقچین و نحو اینها پس هرگاه نجس باشند
نماز در آنها مانعی ندارد چهارم رخت
زنیست که طفل ذکور را تربیت نماید و
او را یک رخت بیش نباشد و آن طفل
برخت او مکرر بول نماید پس شبانروزی
یک دفعه از آب بشوید و بعد از آن هرچند
طفل بر آن بول نماید عفو است و نماز در آن
میتواند نمود تا روز دیگر و آن روز نیز
یک دفعه آب بشوید و بعد از آن
عفو است و همچنین در سایر ایام و
بدانکه با عدم قدرت بر تطهیر رخت

و عدم تمکن

و عدم تمکن از کندن آن بجهت سردی هوا
و نحو آن نماز در آن بجا میآورد در
وجوب انتظار ضیق وقت تاملست و
احوط انتظار است و هرگاه زوال عذر
او بعد از خروج وقت شود اعاده آن
نماز لازم نیست و احوط اعاده است
و هرگاه قادر بر کندن لباس نجس باشد
و متمکن از لباس طاهر نباشد در وجوب
کندن آن و عریان نماز کردن خلا
فست اشهر آنست که از آن کند عریان نماز
گذارد و بعضی پوشیدن لباس نجس را
لازم دانسته‌اند و جمعی او را مخیر بین

الوجهین مبدا انند واحوط انست که
با وسعت وقت بهر دو قسم نماز کذارد
و با عدم وسعت عریان نماز بطریقی
که در نماز عاری کذشت بحث چهارم
در بیان مکان مصلی بدانکه در
مکان مصلی چند امر معتبر است اول
انکه متمکن از ادای افعال واجبه نماز
دران بوده باشد پس اکر بنحوی تنک
باشد متمکن در ادای رکوع و سجود
دران نباشد مع الاختیار نماز دران
جایز نیست و همچنین است جائی که
استقرار مصلی دران ممکن نباشد

چنانچه در مکا

چنانچه در جائیکه نتوان مستقر شد یا
در مکانی که از شدت باد نتوان
قرار کرفت نماز کذارد دویم انکه نجاست
متعدیه غیر معفو دران مکان
نباشد که سرایت ببدن یا لباس او
نماید سوم انستکه نماز کذاردن او
در انمکان جایز باشد چه عین ان
مملوک او باشد و مانعی از جواز تصرف
دران نباشد یا منافع او بروجه مذکور
مملوک او باشد یا ماذون از صاحب
مکان در نماز بوده باشد هرچند
بودن ان در انمکان در سایر احوال

غصب باشد و بمنزله اذن مالک است
هرکاه از راه فحوی علم برضای او داشته
باشد یا اینکه مکان مباح باشد چون
بیابانها و کوهها که مملوک کسی نباشد
یا اینکه وقف برای نماز کذاردن نموده
باشند چون مسجد یا از برای اعم از ان
چون رباطهای موقوفه یا اینکه شرعا
ماذون در نماز کذاردن دران بوده
باشد چون صحراها و مواضع غیر محصوره
مملوک هرچند از مالک اذن حاصل
نکرده باشد هرکاه او را بخصوصه
نماز دران مکان منع نکند بلکه علم

بعدم رضا

بعدم رضای او در نماز او در انمکان
نداشته باشد و هرکاه مصلی غاصب
انمکان باشد نماز او در انجا باطل
هرچند احتمال بدهد که راضی بنماز
کذاردن او دران باشد و همچنانست
هرکاه عین مکان از او و منافع را
بغیر منتقل نموده و از او غصب نماید
خلاصه انست که بودن او دران
مکان و تصرف او دران بحسب شرع
باید جایز باشد و با عدم جواز تصرف
نماز او باطل است هرچند بحسب اعتقاد
او باشد و فی الواقع چنان نباشد چنانچه

مکانها را بعنوان غصب تصرف
نماید و بعد معلوم شود که ملک او
بوده یا اینکه بحسب اعتقاد خود بدون
اذن مالک تصرف نماید و بعد بجا
طرف آید که مالک او را اذن داده و
همچنین هرگاه مالک عین و منفعت
باشد لیکن مانع شرعی از تصرف
داشته باشد چون خانه مرهون بدون
اذن مرتهن یا اینکه خانه را بعقد خرید
و قبل از دادن قیمه بدون اذن
فروشنده خانه تصرف بدان
نماید و حکم نماز در خانه مغصوب

و بخوان با علم

و بخوان با علم و جهل بموضوع و حکم
تفصیلیست که در لباس گذشت و در
جواز محاذی بودن مرد با زن در
مکان در حال نماز یا مقدم بودن
زن خلاف جمعی قایل بمنع شده اند
و از امثال بطلان نماز لاحق می دانند
و هرگاه مقارن باهم شروع نمایند نماز
هر دو را باطل میدانند و جمعی مطلقا
مکروه دانسته اند و این خالی از قوتی
نیست و احوط قول اولست و این در
صورتیست که مابین ایشان حایلی
نباشد یا اینکه ده ذرع بذراع دست

فاصله مابین ایشان نبوده باشد و الا
مانعی نخواهد بود و نماز هر دو صحیحست
بلاشک و همچنان هرگاه مرد مقدم
ایستاده باشد فصل هفتم در بیان
اذان و اقامه بدانکه اذان و
اقامه بر نماز جمعه و نمازهای فرایض
یومیه چه ادا باشد یا قضا سنتست
خصوصا هرگاه بجماعت واقع سازند
و احوط عدم ترک اقامه است مطلقا
چون ظاهر احادیث وجوبست و
بانجهة بعضی متاخرین علما از واجب
دانسته اند و اظهر حمل این احادیث

اذان و اقامه

بر استحباب

بر استحباب موکد است و تاکید اذان
و اقامه در نماز صبح و مغرب بیشتر است
و همچنان نسبت بنماز جمعه بلکه مطلق
نماز جماعت و نسبت بزن استحباب
اذان و اقامه تاکیدی ندارد و در
احادیث متعدده اذن در ترک آنها
وارد شده است و در حدیث صحیح وارد است
که در اذان زن مجزیست که تکبیر و
شهادتین بگوید و در حدیث صحیح
دیگر مذکور است که اقامه زن آنست
که تکبیر بگوید و شهادت بدهد که
ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و

رسوله و در غیر نماز یکه مذکور شد اذان
واقامه نیست چون نماز عید و نماز خسوف
وکسوف و غیر انها و اذان و اقامه بجهة
انها گفتن بدعت وحرام است و فصول
اذان هجده است چهار تکبیر و اشهد
ان لا اله الا الله دو دو اشهد ان محمدا
رسول الله و هر یک از حی علی الصلوة
وحی علی الفلاح و حی علی خیر العمل
دو مرتبه باز تکبیر دو مرتبه و لا اله الا
الله دو مرتبه و فصول اقامه هفده
است باسقاط دو تکبیر از اول و یک
تهلیل از اخر و زیادتی و قد قامت

الصلوة بعد

الصلوة بعد حی علی خیر العمل و اشهد
ان علیا ولی الله جزو اذان و اقامه
نیست و گفتن ان بقصد جزئیت
بدعت و حرامست و هر گاه بقصد
جزئیت نگوید مانعی ندارد بلکه
مستحب است مانند صلوات بعد از
اشهد ان محمدا رسول الله و در
بعض مواضع اذان و اقامه ساقط
و در بعض مواضع اذان تنهائی
ساقطات اول انکه اذان و اقامه
هر دو ساقط میشوند از کسیکه وارد
مسجد شود نماز جماعتی بجا اورده

سقوط انها

باشند و هنوز متفرق نشده باشند
چه واردین نماز نماز جماعت خواه اقامه
نمایند یا اینکه منفرد نماز کنند و بعضی
از منفرد ساقط ندانسته اند و اظهر
سقوطست و در بودن سقوط مذکور
از باب رخصت که ایشان با نهم مانعی
نداشته باشد یا از باب عزیمة که
ایشان بان بدعت باشد خلافست
و ثانی اوطات دویم انکه اذان و
اقامه ساقط میشود از کسیکه بشنود
اذان و اقامه بجهة نماز خود بجا اورد
چه اذان و اقامه جماعت باشد یا

منفرد بلکه

منفرد بلکه در شنیدن اذان اعلام
نیز جاریست و هر گاه امام اذان و اقامه
دیگری را بشنود اکتفا بهمان اذان
و اقامه جماعت میشود و از بعض
احادیث مستفاد میشود که بعد از
شنیدن اذان و اقامه غیر گفتگو نکنند
تا او را کفایت نماید و سقوط اذان
و اقامه در اینصورت از قبیل رخصت
پس اگر خواسته باشد اذان و اقامه
بگوید مانعی از ان نیست سوم انکه
اذان ساقط میشود در عصر
روز جمعه و روز عرفه و عشاء

ب مشعر الحرام و هم چنان در عصر و
عشا در سایر روزها و شبها هر گاه
جمع بین الصلوتین نماید و در ان
سه صورت اسقاط اول نیز سقوط اذان
ظاهرا بجهة جمع بین الصلوتین است
چون در ان صور جمع بین الصلوتین
میشود و چون اتیان باذان در
صورة مذکوره محل تامل است و احوط
ترک است چهارم انکه اذان ساقط میشود
در نمازهای قضا هر گاه عقب یک
دیگر بجا آورند اعادی نماز اول پس
اول اذان و اقامه میگوید و نماز اول را

بجا می آورد

بجا می آورد بجهة نمازهای که بعد از ان
متوالی بعمل می آورد اکتفا باقامه مینماید
فصل هشتم در بیان افعال نماز است
و ان هفت چیز است چهار چیز ان
رکنست که زیادتی و نقصان انها عمدا
و سهوا منشا بطلان نماز میشود الا
در بعض مواضع که استثنا شده چنانچه
مذکور میشود انشاء الله تعالی و انها
تکبیرة الاحرام و قیام است که مذکور میشود
و رکوع و سجدتین است و باقی واجب
غیر رکنی است که ترک انها عمدا موجب
بطلانست نه سهوا و ان قرائت و

تشهد و سلامست و جمعی از علما افعال
نماز را هشت چیز میدانند زیادتی نیت
و ان رکنی دانسته اند پس ارکان نماز
برای ایشان پنج چیز است و اظهر انست
که نیت از نماز خارج و شرط در صحت
انست و ترک ان عمدا و سهوا باعث
بطلان نماز است و چون جمعی از
از جمله افعال دانسته اند احکام
ان در اینمقام ذکر میشود و چون
واجبات و احکام هر یک از امور مذکور
بسیار است احکام هر یک از مذکورات
در مبحثی ذکر میشود مبحث اول در بیان

مجملی از احکام

مجملی از احکام نیت است بدانکه در نیت
دو امر معتبر است اول قصد تقرب بخدا
جل شانه بنحوی که سابقا مذکور شد
و بعضی از علما عبادت ریائی را صحیح
میدانند باینمعنی که مسقط قضا را
دانسته اند و میگویند ثواب بر ان
مترتب نمیشود و ان ضعیف است
تعیین فعل واقع است چنانچه معین
نماید که ان چه فعلیست که بجا آورد از
نافله یا فریضه و ظهر و عصر و نحو
انها و اما تعیین صفات و فعل ان
وجوب یا ندب یا ادا یا قضا یا

یا اتمام پس لزومی ندارد بلی هرگاه تعیین
اصل فعل موقوف بر آن باشد چنانچه
نماز ظهر ادا و قضا بر ذمه او باشد
و بدون تعیین ادا و قضا فعل
واقع متعین نشود تعیین آن لازم است
و نیت ظهر مردد بین الوجهین
کافی نیست و هرگاه فرض و نفلی از یک
نوع بر ذمه او باشد چنانچه دو رکعت
سنت نذر نموده باشد و دو رکعت
نماز را بجا آورد که آن خصوص منذور است
یا غیر آن در اعتبار تعیین در این مقام
در نظر قاصر تامل است و احوط آنست

که تعیین نما

که تعیین نماید و باید نیت مقارن
تکبیرة الاحرام باشد چنانچه تکبیرة
الاحرام از روی نیت صادر
شود نیت علی الاظهر یعنی بر فعلیت
و بخاطر گذرانیدن در آن لزومی ندارد
چنانچه سابقا اشاره بآن شد و
استدامت فعلیه نیت تا آخر عمل لزومی
ندارد بلکه استدامت حکمیه کافیست
باین معنی که حکم نیت اول باقی باشد
چنانچه خلاف آن را قصد نکند و تردد
در آن نماید بلی گر عالما عامدا قصد
ابطال نماز نماید نماز او باطلست جز فعل

منافی بعمل آورد یا نه و بعضی از علما بمجرد
قصد ابطال و خروج از نماز عمل را باطل
ندانسته‌اند و آن وجه واضحی ندارد
و اظهر آنست که تردد در نیت در حکم
قصد ابطالست و هرگاه قصد فعل
مبطل نماید آن نیز در حکم قصد ابطالست
علی الاظهر و بدانکه نماز را بر نیتی که اول
نموده باید بانجام رساند و عدول از آن
نیت در اثنای نماز بر نیت نماز دیگر جایز
نیست پس اگر آن نماز را که نیت نموده از
روی اشتباه بوده و در آن حال مکلف
بآن نماز نبوده عمل او باطل است و باید نماز

دیگر را که مک

دیگر را که مکلف بآنست ابتدا نیت
کند نه آنکه در اثنای آن عمل عدول به نیت
آن نماید مگر در صور چند که استثنای
از حکم مذکور شده از آنجمله عدول از فریضه
حاضره لاحقه است بفریضه حاضره
سابقه چنانچه نماز عصر را سهوا
نیت نماید و بعد ملتفت شود که نماز
ظهر را نکرده است یا اینکه معتقد
این باشد نماز ظهر را کرده و شروع
بعصر نماید بعد معلوم شود که
ظهر را بجا نیاورده و یا اینکه نماز ظهر
او باطل بوده و آن را صحیح میدانسته و

شروع بعصر نموده و در اثنای این
فساد نماز سابق بر او منکشف شود
پس در اثنای نماز عصر بنیت اعدول
بر نیت ظهر نموده نماز را بقصد ظهر
باتمام میرساند و عمل او صحیح است و
هم چنانست حال در عدول از نماز
عشا بمغرب بلی هرگاه محل عدول
گذشته باشد چنانچه داخل رکوع
رکعت چهارم شود عدول جایز
نیست و نماز عشا را تمام نموده بعد
نماز مغرب را بجا آورد و هرگاه داخل
رکعت چهارم شده باشد و قبل از

رکوع متذکر شود عدول مینماید و این
زیادتی مانعی ندارد بلی احوط آنست
که دو سجده سهو بجهة زیادتی قیام
در محل قعود بجا آورد و از انجمله عدول
نیت از فریضه فائته لاحقه است بفائته
سابقه چنانچه از نماز عصر قضا بظهر
قضا عدول نماید و از نماز مغرب و
از نماز صبح بنماز عشا و از نماز ظهر بنماز
عشا و هم چنان در سایر صور و
باید از محل عدول تجاوز نکرده باشد
چنانچه در صورت سابقه اشاره
شد و از انجمله نقل نیت از نماز فریضه

اداست بفریضه قضا هرگاه بعد از شروع
بنماز ادا بخاطر آید که نماز قضا بر ذمه
او میباشد یا اینکه دانسته باشد و
در حین شروع بنماز ادا فراموش نماید
پس چون بخاطرش آید نیت از آن نماز
بنماز قضای مفروض بعمل می آورد اگر
وقت عدول نگذشته باشد و این
صورتیست که وقت وسعت داشته
باشد که نماز قضای مذکور را باتمام
رساند بعد نماز ادا را در وقت
بجا آورد و اگر وقت تنگ باشد عدول
جایز نیست و عدول نیت در صورت

اولهم واجب است چه ترتیب ما بین صلوة
حاضره و صلوة فائته لازمست و در
صورت اخیره وجوب عدول مبنی
بر فوریت قضا یا وجوب ترتیب ما
بین فائته و حاضره است و اظهر خلاف
آنست پس عدول در اینصورت واجب
نخواهد بود و از انجمله نقل نیت از
فریضه بنافله است در صورتیکه مشغول
بنماز فریضه شده باشد و نماز جماعت
بر پا شود و با تمام نماز ملحق نتواند شد
پس آن نماز را عدول بنافله مینماید
هرگاه محل عدول باقی باشد و السلام

میدهد و ملحق بجماعت میشود و در
حکم مذکور در حدیث بنظر رسید
و هر چه روایات مطلوبات و جواز
عدول مقید بخوف فوت جماعت
نشد لیکن مشهور بین العلما چنانچه
بعضی از علما مذکور نموده اند مقید
بودن جواز عدول بصورت خوف
فوت جماعت و تقیید مذکور
نظر باطلاق حدیث خالی از تامل
نیست و ظاهر اینست که خوف فوات
رکعت اول کافی باشد چنین است در
مبحث جماعت مذکور خواهد شد

مبحث دوم در بیان تکبیرة الاحرام است
بدانکه انعقاد نماز بتکبیرة الاحرام میشود
و آن از جمله ارکان نماز است بزیادتی و
کم نمودن آن عمدا یا سهوا نماز باطل
میشود و باید تکبیر را بلفظ الله
اکبر بگوید پس اگر بگوید پس اگر الله
اعظم یا الله اجل یا الرحمن اکبر و نحو
اینها بگوید مع الاختیار نماز او
باطل است باید همزه الله را اظهار
نماید نه چنانچه بد غالبی که قبل از این
میخوانند وصل نموده همزه را در درج
ساقط نماید بلکه هرگاه متصل بسابق

نموده و همزه را در درج ساقط نکند
نیز اجزای آن محل اشکالست و صورت
بی اشکال آنست که آنرا متصل بکلام
سابق و لاحق نکرده بعمل آورد چنانچه
متعارف و معمول است و آخر اکبر
باید مجزوم باشد پس اگر آنرا وصل بقرائت
نموده حرکت آنرا ظاهر نماید مجزی نخواهد
بود بلکه با اتصال بلاحق هرگاه مجزوم
نگوید بصحت آن محل اشکالست
و هرگاه از گفتن الله اکبر عاجز باشد
تعلیم بر او لازمست و واجبست
که نماز را بتاخیر اندازد تا آنرا یاد

گرفته نماز را بجا آورد و هرگاه قادر
بر تعلیم نباشد یا آنکه وقت وفا بتعلیم
نکند و خوف فوت نماز باشد پس
اگر ترجمه آن بلغت عربی بوده باشد
دور نیست که آن مقدم بر سایر لغات
باشد و هرگاه قادر بر آن نیز نباشد
ترجمه آن از سایر لغات اکتفا میشود
و بعضی احتمال داده اند که لغة سریانی
و عبرانی مع الامکان مقدم بر سایر
لغات باشد چون از کتب سماویه
بآن لغت نازل شده و با عدم امکان
آن لغة فارسی را بعض احتمال ترجیح

برسایر لغات نادره اند چه بر احتمال
نزول کتاب بآن لغة میرود و بعضی
گفته اند که لغة حمله عرش است لیکن مجرد
علل مذکوره باعث لغات مسطوره
نمیشود هر چند مراعات آن اولی و
الیق است و مشهور استحباب برداشتن
دستها بجهة تکبیرات و بعضی از
علما آنرا واجب دانسته اند چنانچه
ظاهر اخبار است و اظهر قول مشهور
است و احوط مراعات قول ثانیست
و در کیفیت برداشتن دستها خلاف است
و هرگاه با ابتدای شروع بتکبیر شروع

فارسی لغت ملکوت است

رفع یدین بتکبیر

برداشتن

ببرداشتن دستها نماید و با انتهای آن رسانیدن
ظاهرا بی عیب است و در مقدار برداشتن
دستها در روایات اختلاف است پس در بعضی
روایات برداشتن آنها تا بقلیلی پائین تر از
محاذی رو وارد شده و در جمله از روایات
تا محاذی رو وارد شد و در بعض اخبار
تا نزدیک بگوش رسید وارد شده و
مستفاد از بعض روایات آنست که غایت
مرتبه برداشتن دستها تا محاذی گوشهاست
و نهی از برداشتن دستها زیاده بر آن وارد
شده و ظاهر آنست که هر یک از وجوه
مذکوره کافی باشد و غایة مرتبه استحباب.

وجه اخیر است مبحث سوم در بیان قیامست
بدانکه قیام از جمله واجبات نماز است بلا
خلاف و بی اشکال فی الجمله رکنست در نماز
پس اخلال بان عمدا و سهوا مبطل نماز است
و در تعیین مقدار رکن از آن خلاف
بعضی آنرا مطلقا رکن دانسته اند و عدم بطلان
نماز را باخلال بان در موارد مستثنی دانسته اند
چنانچه زیادتی بعض ارکان دیگر در بعض
صور مستثنیست چنانچه اشاره بان میشود
و آن ضعیف است و اظهر رکن بودن قیام
در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع است
یعنی که از آن برکوع میرود و قیام در حال

قرائت وقیام

قرائت بعد از رکوع واجب غیر رکن است و بعضی
قیام در حال نیت را شرط صحت نماز دانسته اند
و مستند آن ظاهر نیست و اما قیام در حال
بعض افعال مندوبه چون قنوت پس آن
مندوبست و از آنچه گفتیم مشخص میشود
که زیاده و نقصان قیام متصل برکوع بی زیادتی
و نقصان رکوع متحقق نمیشود پس ثمره
رکنیت در آن بخصوصه متحقق نمیشود و
همچنان زیادتی قیام در حال تکبیرة الاحرام
بی زیادة تکبیرة الاحرام نمیشود و اما نقصان
آن بدون نقصان تکبیرة الاحرام واقع
میشود و در اینجا ثمره رکنیت ظاهر است

واجبات قیام

و در قیام چند چیز لازم است اول آنکه راست بایستد
خم نباشد و میل باحد الجانبین نکند بنحوی که عرفا
منافی با راست ایستادن باشد دوم آنکه
آنکه استقلال در ایستادن داشته باشد
نه آنکه تکیه بر چیزی بدهد بنحوی که هرگاه آن
چیز را بردارند بیفتد و تکیه بر عصا و نحو
آن فی الجمله بنحوی که برداشتن آن باعث افتادن
او نمیشود اگر بر همان وقت مستمر باشد دور
نیست که مانعی نداشته باشد و بعضی از
علما تکیه را مطلقا تجویز نموده اند نظر
بظاهر بعضی از اخبار و آن خالی از ضعف
نیست سوم آنکه بر دو پا بایستد پس

مع الاختیار

مع الاختیار بر یک پا ایستادن جایز نیست
چهارم آنکه قوة خود را بر هر دو پا اندازد نه
آنکه اعتماد او بر یک پا باشد و اصلا سنگینی
او بر پای دیگر واقع نباشد چنانچه جمعی
از علما تصریح بان نموده اند و بعضی
آن را معتبر ندانسته اند و بعضی از روایات
ظهور در آن دارد و احوط بلکه اظهر
وجوب اولست لیکن مساوات پاها در انداختن
سنگینی بانها لزومی ندارد پس اگر سنگینی
خود را بر یک پا بیشتر اندازد مانعی ندارد
و بعضی احوط مراعات آن دانسته اند
پنجم آنکه بر قدمها بایستد بطریق

عدم فاصله بسیار میان قدمها

متعارف نه بر بعضی از آنها چنانچه بر پنجه
ایستد یا آنکه بر پاشنه پا بایستد ششم
آنکه ما بین پاهای او فاصله بسیار نباشد
که از طریق متعارف در ایستادن خارج باشد
و مستحب است که پاهای زن بهم چسبیده
و فاصله ما بین آنها نباشد و پاهای مرد
فاصله داشته باشد از سه انگشت تا یک
وجب ~~و بعضی زیاده بر فاصله داشته~~
~~باشد از سه انگشت تا یک وجب~~ و بعضی
زیاده بر فاصله یک وجب را خلاف احوط
دانسته اند هفتم آنکه در حال ایستادن
استقرار داشته باشد و در حرکت

نباشد و هرگاه

واجبات جلوس

[illegible]

نباشد و هرگاه از ایستادن عاجز شود
حکم او منتقل بنشستن میشود و در نشستن
نیز مع الامکان استقلال و استقرار و
انتصاب معتبر است و هرگاه از اصل ایستادن
عاجز نباشد لیکن از احد قیود مذکوره
عاجز باشد پس ظاهر تقدیم ایستادن است
مگر در صورت تکیه بنا بر مختار بعضی
از علما و بعضی دیگر ایستادن را نیز در
اینصورت هرچند براه رفتن باشد ترجیح
بنشستن داده اند و علامه ره ازابر
ایستادن با استقرار هرگاه با تکیه بر
چیزی باشد نیز ترجیح داده و آن خالی

ترجیح قیام با تکیه بر قیام غیر مستقل

از بعضی بیت و از بعض روایات تقدیم
راه رفتن بر نشستن ظاهر میشود و مسئله
محل اشکالست و احوط با امکان تکرار
نماز است تا جمع بین الوجهین بشود و هرگاه
بعض نماز را تواند ایستاده بعمل آورد
راعات آن بر او واجبست پس قدری
از قیام را بعمل می آورد باقی را مینشیند
و هرگاه قدرت بر قیام بقدر قرائت و اذای
شروع نداشته باشد لیکن تواند که قیام
حال قرائت را بعمل آورد و در رکوع را نشسته
بجا آورد یا اینکه نشسته قرائت نماید و
بعد بایستد و رکوع را ایستاده بعمل

آورد تقدیم هریک ازین دو وجه بر دیگری
خلافست و حدیثی درین خصوص بنظر نرسیده
و ظاهر قاعده مقتضی ترجیح وجه اولست
و احوط مع الامکان تکرار نمازاست تا
بهریک از وجهین عمل نموده باشد و
هرگاه نشسته نماز کند و در اثنای نماز قدرت
بر ایستادن بهم رساند بقدر مقدور
قیام واجب است باید بعمل آورد هرچند بقدر
رکوع رفتن باشد و هرگاه از نشستن
نیز بالمره عاجز باشد هرچند با تکیه
و اعتماد بر غیر باشد نماز را خوابیده بجا
می آورد و اولی باید بدست راست خوابید

و استقبال قبله نماید چنانچه میت را در
لحد میخوابانند و هرگاه از آن عاجز شد
بر همین نحو بدست چپ میخوابد لیکن تفاوت
اینست که صورت اول سر بسمت مغرب و
پاها بجهت مشرق واقع میشود و در ثانی
بعکس است و هرگاه از این نیز عاجز شود
بر پشت میخوابد و استقبال قبله مینماید مانند
میت در حال احتضار چنانچه از جمیع بین
الاخبار مستفاد میشود و مختار جمعی از
علماست و ظاهر بعضی از علما تساوی
خوابیدن بدست راست و چپ است
بل او تخییر بین الوجهین و آن ضعیفست

و بعضی از علما بعد از تعذر خوابیدن
بر دست راست پشت خوابیدن را مذکور
نموده اند و خوابیدن بر دست چپ را
مذکور نکرده اند چنانچه بعضی از روایات
باین مضمون وارد شده و دور نیست
که وجه اول اظهر باشد و این خلاف در
صورتیست که هریک از وجهین او را ممکن
باشد و اما اگر متمکن از هریک وجه بیش
نبوده باشد بی شبهه آن بروی متعین
است بحث چهارم در بیان قرائت است
و خلافی در وجوب قرائت فی الجمله در نماز
نیست و بعضی از علما از ارکان دانسته اند

وان ضعیف است و در هر رکعت از نماز
دو رکعتی واجب و در دو رکعت اول از
نماز چهار رکعتی و سه رکعتی خواندن
حمد و یک سوره تامه واجب است و
در وجوب خواندن سوره حمد خلافی نیست
و در وجوب سوره خلاف است و بعضی
از علما از سنت دانسته اند و اظهر
و اشهر وجوب است لیکن آنچه از احادیث
مستفاد میشود وجوب آن مانند وجوب
حمد نیست پس اگر از راه حاجت مهمی که
ترک آن مضر بدین یا دنیای او باشد
و خواندن سوره باعث فوت آن شود

یا اینکه وقت

یا آنکه وقت تنگ باشد که ادراک یک
رکعت از وقت با سوره نتواند نمود
وجوب سوره از او ساقط میشود و
اما نماز سنتی پس خواندن سوره در آن
لزومی ندارد و اکتفا بحمد در آن مع
الامکان جایز است و در قرآت چند
امر واجب است اول آنکه قرآت بعربی نماید
پس مع الامکان ترجمه آن از سایر لغات
کافی نیست دوم ترتیب مابین حمد و سوره
است پس اگر عمدا سوره را قبل از حمد بخواند
و بآن اکتفا نماید نماز او بی شبهه باطل
است و اگر بعد از حمد سوره را دوباره

بخواند بعضی از علما آنرا صحیح میدانند و
اظهر بطلان نماز است چنانچه مختار
جمعی از فقهاست و هرگاه سهوا سوره را
مقدم داشته بعد حمد بخواند نماز او بی
اشکال صحیح است پس اگر بعد از رکوع بخاطر
او آید بر او چیزی نیست و اگر قبل از رکوع
بخاطر او آید نیز سوره را بخواند تا ترتیب
بعمل آید و ظاهر بعضی از علما وجوب
اعاده حمد است و آن ضعیف است سوم
ترتیب مابین آیات است پس اگر سهوا مخالفت
در ترتیب نماید رجوع نماید بنحوی که ترتیب
بعمل آید و هرگاه عمدا مخالفت ترتیب نماید

در صحت نماز

در صحت نماز او نیز اشکال است و قول
بفساد خالی از قوت نیست چنانچه در مسئله
سابق اشاره بآن شد چهارم آنکه
ادای حروف را از مخارج نماید بنحوی که
آن حروف از آن ظاهر شود و علم بمخارج حروف
لازم نیست اینقدر که حروف را درست
ادا نماید کافیست پنجم مراعات ادغام
و قرآت واجب است پس با مخالفت آن
عمدا نماز باطل است چه باعث تغییر معنی
باشد یا نه و احوط آنست که وقف بر
حرکت و وصل بسکون عمل نیاورد و در مراعات
ادغام در دو کلمه در صورتیکه نون ساکنه

بحروف بی ملفوظ رسد بجا آورد و جمعی
از علما مراعات این امور را در قرائت
لازم دانسته‌اند و اخلال بآن را عمداً یا
جهلاً باعث بطلان نماز میدانند و
مسئله محل اشکالست ششم موالات
یعنی آنکه عرفاً پی در پی قرائت نماید و
فاصله بسیار در بین ندهد هفتم آنکه
قرائت را مع الامکان از حفظ نماید
نه آنکه از روی قرآن تلاوت نماید و
دور نیست که متابعت با غیر در قرائت
نیز در حکم آن باشد هرگاه مستقلاً
نتواند تلاوت نمود و با اضطرار مانعی

جهر و اخفات

ندارد و آنچه مذکور شد در نماز واجبست
و اما نافله پس مطلقا مانعی در آن نیست
هشتم آنکه قرائت را در نماز صبح و
در دو رکعت اول نماز مغرب و عشا
بجهر بعمل آورد و در دو رکعت اول نماز ظهر
و عصر اخفات نماید و همچنان در
رکعت اخیره نماز مغرب و دو رکعت
آخر عشا و ظهرین هرگاه حمد قرائت
نماید بدل آن از تسبیحات و در
بقیه اذکار نماز مخیر است ما بین جهر
و اخفات هر چند در نماز جهری یا اخفاتی
و در نماز اخفاتی جهر به بسم الله الرحمن الرحیم

مستحب است چه در دو رکعت اول
چه در دو رکعت آخر و در حدیث از
علامات مؤمن شمرده شده و بعضی
حکم مذکور را مخصوص بدو رکعت اول
دانسته‌اند و بعضی جهر بآن را مطلقا
واجب دانسته‌اند و بعضی در دو
رکعت اول واجب میدانند و این
اقوال خالی از ضعف نیست و مشهور
استحباب جهر در دو رکعت اول از نماز
ظهر روز جمعه است هرگاه بجماعت ادا
نماید و جمعی در اداء آن بفرادا نیز
سنت دانسته‌اند و احوط اخفاتست

معتبر در جهر و اخفات عرفست

مطلقا و معتبر در جهر و اخفات عرفست
چون تحدیدی در این خصوص وارد
نشده و ادنای اخفات آنست که خود
بشنود و لو تقدیراً پس اگر چنانچه قرائت
نماید که با انتفاء موانع خود نتواند شنید
قرائت او باطلست و در شنیدن
خود سماع همهمه را بعضی کافی میدانند
هر چند حروف را تمیز ندهد و احوط
آنست که چنان بخواند با عدم مانع
تمیز ما بین حروف تواند داد و بعضی
از علما ادنای جهر را بآن تفسیر نموده
که دیگری اشنواند اگر در پهلوی

احوط

مفروض

او باشد و این مشکل است چه استماع
در صورت اخفات نیز حاصل میشود
پس اظهر در آن رجوع بعرف است و ما فوق
اعلای اخفات را دنای جهر است و اعلای
جهر آنست که بحدی نرسد که اجهار
آواز از طریقه متعارف بیرون رود
و بعضی نهی از جهر را در آیه شریفه
بر آن حمل نموده اند و آنچه مذکور شد
نسبت بمراتب است و اما زن پس بر او
جهری نیست بلکه در مواضع جهریه
شبهه اخفات میتواند نموده و در وجوب
اخفات بر او در مواضع اخفات تأمل است

بن عمر
و اعس

و این چند چیز است از آنجمله تحمیدات و صلوة
بر محمد و آل محمد فرستادن نزد عطسه نمودن
یا شنیدن عطسه غیر ابو بصیر بخدمت
حضرت صادق عرض نمود که بشنوم عطسه
و حال آنکه در نماز باشم پس حمد نمایم خدا را
و صلوة فرستم بر نبی صلی الله علیه و
آله و سلم فرمود بلی و نیز فرمودند
که چون عطسه نماید برادر تو یعنی برادر
دینی تو و حال آنکه تو در نماز باشی پس
بگو الحمد لله و صلی الله علی نبیه و آله
هر چند ما بین تو و صاحب تو در
یا فاصله باشد و روایت مسطور

۲

اشعاری باختصاص حکم مذکور بشنیدن
عطسه برادر ایمانی دارد پس در سماع عطسه
کافر و مخالف جاری نخواهد بود بنابر این
وجه عموم حکم نسبت بایشان خالی از تأمل
نیست و از آنجمله تسمیت عاطس است
بنابر مشهور بین الاصحاب و مراد بآن
دعا از برای عاطس است بقول یرحمک
الله و نحو آن و از آنجمله جواب تسمیت
است هرگاه مصلی عطسه کند و دیگری او را
تسمیت نماید پس او در جواب بگوید یغفر الله لکم
و یرحمکم یا یهدیکم الله و یصلح بالکم
و نحو آن و بعضی از متأخرین علماء

قائل بوجوب

قائل بوجوب جواب تسمیت شده اند
و مشهور استحباب است و علی ای حال
بنابر استحباب تسمیت در نماز نیز شبهه
جواز آن خواهد بود ولیکن در نظر
قاصر تأملی در جواز تسمیت و جواب آن
در نماز هست چه جواز آن در نماز مستند
ظاهری ندارد و اندراج آن تحت دعا
محل تأمل است چه مخاطبه در آن با جناب
اقدس الهی نیست و از آنجمله صلوات
فرستادن بر محمد و آل او است چون
نام مبارک آنحضرت نزد او مذکور
شود بلکه چون اسم آنحضرت را استماع

نماید چنانچه از بعض احادیث مستفاد
میشود و بعضی از علما صلوات فرستادن را
در وقتی که نام آنحضرت نزد او مذکور
شود واجب دانسته اند چه در نماز باشد
یا در غیر آن و آن احوط است لیکن اتیان
بان در نماز جائز و مرخص فیه باشد
چون کشتن شپش و کیک و کشتن
مار و عقرب هرگاه متوقف بر فعل
کثیر باشد و اتیان بفعل قلیلی که ماحی
صورت نماز میباشد و اتیان بفعل کثیر
غیر ماحی مخل نماز نیست چنانچه سابقا
اشاره شد و بعضی از آن محکوم بکراهت

است چنانچه

و احوط مراعات است هر چند قول
بعدم وجوب چنانچه مختار جمعی از
متاخرین علما است خالی از قوت
نیست و هرگاه از روی جهل بمسئله
مراعات جهر در محلیکه واجب است
بعمل نیاورد بدل آنکه جاهل ساذج باشد
نماز او صحیح است و اگر متردد در آن
بوده و کوتاهی در اخذ مسئله نموده
نماز او باطل است و اگر از روی سهو
این امر اعات نکرده باشد نماز او صحیح
است بدل اگر در اثنای قرائت متفطن
شود از همان محل مراعات مینماید

محرمات قرائت

و آنچه را که خوانده اعاده نمیکند و بدانکه
در قرائت چند امر حرامست اول آنکه خواندن
سوره که باعث فوات وقت نماز شود
جایز نیست بلکه سوره را اختیار نماید
که بتواند با خواندن آن نماز را در وقت
واقع نماید دویم آنکه خواندن هر یک از
سوره عزایم در نماز واجب جایز نیست
حتی آنکه بسم الله الا بقصد یکی از آن
سور نمیتواند خواند و خواندن آن
سوره در نماز سنتی مانعی ندارد
و چون بمحل سجود رسد سجده را
بجا آورد بعد همه سوره را میخواند

و هرگاه سجده

و هرگاه سجده در آخر سوره باشد چون
سجده را بعمل آورد مستحب است که حمد را
اعاده نماید تا رکوع او بعد از قرائت
واقع شود چنانچه در حدیث مرویست
سوم آنکه قران ما بین دو سوره در
نماز واجبی جایز نیست خواندن زیاده
بر یک سوره هر چند بعض سوره
باشد جایز نیست و در نافله هیچیک
مانعی ندارد چهارم آنکه حرامست گفتن
امین بعد از خواندن حمد و بعضی
گفتن آنرا در نماز مطلقا حرام دانسته اند
و آن احوط است و بدانکه سوره والضحی

والم نشرح لک سوره است و همچنین سوره
فیل و لایلاف پس خواندن یکی از این دو
سوره در نماز واجب مجزی نیست بلکه
باید هر دو را باهم بخواند و در وجوب
فصل بسمله ما بین آنها چنانچه در [illegible]
نفلست خلاف و در بعضی روایات
منسوب به ائمه هدی از آن وارد شده
و ظاهر بعضی از علما آنست که عمل بر
عدم فصل بسمله است لیکن مع ذلک
احوط آن ترک خواندن این چهار
سوره در نماز واجب است و مستحب است
که قبل از شروع بحمد استعاذه نماید و
بعضی از او[ا]

بعضی از او واجب دانسته اند و آن
ضعیف است و محل استعاذه در
رکعت اولست و مشهور بین الاصحاب
استحباب اخفاء است و کیفیت استعاذه
موافق مشهور بین الاصحاب اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم است و از حضرت
صادق باین لفظ روایت که اعوذ
بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
و در حدیث دیگر از آنحضرت باین لفظ
مرویست که استعیذ بالله السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم و اعوذ بالله ان
یحضرون ان الله هو السمیع العلیم

و نیز مستحب است ترتیل در قرآت و مراد
بآن چنانچه از کلام جمعی مستفاد میشود
آنست که تأنی در قرآت نماید و حروف ظاهر را
و بینا سازد و شمرده بخواند و از حضرت
امیر المؤمنین ع در تفسیر آن مرویست
که آن حفظ وقوف و بیان حروف
است و مستحب است خواندن سورهای
مفصل در نماز چنانچه جمعی تصریح بآن
نموده اند و مراد از سوره محمد ص است
تا آخر قرآن پس سورهای بلند از آن در
نماز صبح تلاوت نماید که از سوره محمد ص
تا باشد تا سوره عم و متوسطات از آن در
نماز عشا

نماز عشا و آن از سوره عم است تا سوره
والضحی و کوتاه است در نماز ظهرین و
مغرب و آن از سوره والضحی است تا
آخر قرآن و تفصیل مذکور هر چند در
حدیثی بنظر نرسید لیکن چون جمعی
از علما مذکور نموده اند تسامحاً فی ادلة
السنن عمل بآن مانعی ندارد و
در حدیث صحیح مرویست که در نماز ظهر
و عشا سبح اسم ربک الاعلی و سوره
والشمس و نحو آنرا بخواند و در عصر
و مغرب اذا جاء نصر الله والهیکم التکاثر
و مانند آنها را بخواند و در نماز صبح سوره

عم یتسائلون و هل اتیک حدیث الغاشیه
و لا اقسم بیوم القیمة و هل اتی را بخواند
و از حضرت امام رضا ع مرویست که
در سفری که بخراسان تشریف بردند
در جمیع نمازهای واجبی در رکعت اول
حمد و انا انزلناه میخواندند و در دویم حمد
و قل هو الله مگر در نماز صبح و ظهر جمعه
و عصر روز جمعه که در انها حمد و سوره
جمعه و منافقین را تلاوت مینمودند
و در نماز عشای شب جمعه در رکعت
اول سوره حمد و جمعه را تلاوت مینمودند
و در رکعت دویم حمد سبح اسم ربک

الاعلی و در نماز

الاعلی و در نماز صبح روز شنبه و روز
پنجشنبه در رکعت اول حمد و سوره هل
اتی را تلاوت میفرمودند و در رکعت
دویم حمد و هل اتیک حدیث الغاشیه را
و از حضرت صاحب الزمان مرویست
که عجب است از کسیکه نخواند در نماز
خود سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را
چگونه قبول میشود نماز او و نیز مرویست
که کسیکه بگذرد بر او یک روز پس نمازهای
پنجگانه را بعمل آورد و سوره قل هو الله
احد در انها نخواند گفته میشود باو
که نیستی ای بنده خدا از نمازگذارندگان

و نیز مرویست که هر که بخواند قل یا ایها
الکافرون و قل هو الله احد را در فریضه
از فرایض میآمرزد خدا او را و والدین
او را و اگر شقی باشد محو میشود از دیوان
اشقیا و ثبت میشود و بدانکه عدول
از سوره بسوره دیگر جایز است مادامیکه
بنصف آن نرسیده باشد بنابر مختار
بعضی یا از نصف نگذشته باشد
بنابر مختار بعضی دیگر و احوط قول اولست
و این تحدید در احادیث معتبره بنظر نرسیده
است و از احادیث جواز عدول مطلقا
میرسد و لیکن حکم بان بجهة عدم

موافقت

موافقت اصحاب مشکلست و حکم مستثناست
سوره جحد و توحید عدول از آنها بسوره
دیگر جایز نیست و عدول از یکی از آن دو
سوره بدیگری نیز جایز و از این حکم
مستثنی است عدول از آنها بسوره جمعه
و منافقین در نماز جمعه و مشهور بین
الاصحاب جواز عدول است در نماز ظهر
روز جمعه نیز و بعضی حکم مذکور را
در نماز جمعه و صبح و عشای جمعه اثبات
نموده اند و ظاهر بعضی منع از عدول
از آنهاست مطلقا و در جواز عدول
جمعی شرط نموده اند که بنصف سوره

نرسیده باشد یا از ان تجاوز نکرده
بنا بر خلاف سابق وان احوطست
هرچند استفاده ان از احادیث مشکلست
وبعضی حکم مذکور را در صورت فراموشی
اثبات نموده اند چنانچه بنای او بر خواندن
سوره جمعه و منافقین بوده و در حین
خواندن سوره را توحید را بخواند
اما هرگاه عمدا ترك ان دو سوره نموده
سوره توحید را بخواند بر رجوع او
جایز نیست و بعضی جواز عدول را
در اینمقام مخصوص سوره توحید دانسته
اند وعدول از سوره جحد را مطلقا

جایز نمیدانند

توحید
جایز نمیدانند چون در احادیث سوره
استثنا شده واستثنای سوره جحد در
روایات بنظر نرسیده لکن ظاهر فقها عدم
فرقست واحوط انستکه بعد از شروع بان دو
سوره عدول نکند مطلقا سوای عدول
از سوره توحید بدو سوره مذکوره در
نماز جمعه که علی الظاهر دغدغه در ان
نیست هرچند ظاهر محقق حلی علیه الرحمه
منع از انست وبدانکه مشهور بین الاصحاب
وجوب تعیین سوره است حین شروع
در بسمله چون بسمله مشترك بین السورتست
وبدون نیت متعین بسوره مخصوص

تعیین سوره

نمیشود وظاهر بعضی تفصیل ما بین است
که نیت خلاف نماید یا سوره را معین
نکند پس صورت ثانیه را مجزی میدانند بخلاف
صورت اول پس اگر بسم الله را اول بقصد
سوره معین نماید و بعد خواهد از ان
سوره عدول بسوره دیگر کند باید بسم الله را
بجهة انسوره دوباره بگوید وبعضی نیت
تعیین سوره را مطلقا لازم نمیدانند
واحوط قول اولست هرچند قول وسط
خالی از وجه نیست چون در احادیث اشعاری
باعتبار تعیین نیت در اینمقام نشده و
اگر معتاد او خواندن سوره معینه باشد

بهمان اکتفا

نیت
بهمان اکتفا میشود و احتیاج بتعیین
و بدانکه در دو رکعت اخر نماز چهار رکعتی
و اخر نماز سه رکعتی مخیر است ما بین خواندن
سوره حمد بر تنهائی و گفتن تسبیحات
اربع که گفتن سبحان الله والحمد لله ولا
اله الا الله والله اکبر است و در اکتفا بخواندن
از یك دفعه یا تکرار سه دفعه خلافست
وظاهر مشهور قول ثانیست و اول خالی
از قوة نیست و بعضی از علما اکتفا به
ذکر اول نموده اند و گفتن تکبیر را واجب
نمیدانند وسه دفعه گفتن را لازم
میدانند بر بنای این قول اکتفا بسه ذکر

تسبیح

میشود و بعضی در دفعه آخر گفتن تکبیر را
لازم میدانند پس واجب ده ذکر میشود
و بعضی اکتفا بمطلق ذکر نموده اند هر چند
گفتن یک سبحان الله باشد و آن ضعیف
است مبحث پنجم در بیان رکوع است بدانکه
در هر رکعت یک رکوع واجب است و آن
رکن است در نماز که بزیادتی و نقصان
آن عمداً و سهواً نماز باطل میشود و در
حقیقت آن دو امر معتبر است اول انحنا است
بحدی که سر انگشتان او بزانوی او رسد
چنانچه در حدیث صحیح بر آن دلالت
دارد و جمعی از علما مذکور نموده اند که

رکوع

[حاشیه: ... میشود انشاء الله والله اعلم]

حد آن امکان

حد آن امکان گذاردن دستهاست بر زانو
بلکه از بعض علما دعوای اتفاق بر اعتبار
امکان گذاردن کف دستهاست بر
زانو ظاهر میشود و آن احوط است و قول اول
اظهر است و معتبر در آن حال مستوی الخلقه
است پس اگر دستهای او بسیار بلند باشد
بنحوی که باندک خم شدن بزانوی او رسد
بهمان قدر اکتفا نمیشود بلکه باید رجوع
بمستوی الخلقه نماید و همچنین هرگاه دستهای
او کوتاه باشد پس آن قدر خم میشود که
هرگاه مستوی الخلقه میبود دست او
بزانو میرسید و هرگاه بجهة پیری یا عروض

ناخوشی پشت او بحد رکوع خم شده باشد
در تحقق رکوع بهمان قدر خمی پس فارق
ما بین حال قیام و رکوع او مجرد نیت باشد
یا اینکه باید اندکی زیاد خم شود تا فرق ما
بین حال رکوع و غیر آن متحقق شود دو
وجه است و ثانی احوط است و هرگاه
بدون انحنا بطریق انخناس دستهای
خود را بزانو رساند رکوع متحقق نمی
شود و همچنین هرگاه از مجموع انحنا و
انخناس متمکن از وضع ید بر زانو شود
و هرگاه متمکن از انحنا بقدر مذکور نباشد
قدری خم میتواند شد بقدری که متمکن

فرع

فرع

از خم شدن

از خم شدن میباشد خم شود چنانچه جمعی
از علما مذکور نموده اند و ظاهر ایشان
اکتفای ثابت در تحقق رکوع نسبت بشخص
مفروض و در نظر قاصر خالی از تاملی نیست
چه باعتبار انحنای خاص در تحقق مسمای
رکوع متحقق نخواهد شد پس با عدم تمکن
باید مستقل بایما شود چنانچه از روایات
مستفاد میشود نه اینکه بعض انحنا را بعمل
آورده اکتفا بآن نماید بلی اگر در تحقق
مسمای رکوع مجرد انحنا کافی دانیم و آن قدر
از انحنا را واجب دیگر شماریم حکم مذکور خالی
از وجه نیست لیکن قول بآن ضعیف است

والا بایست بنا بنا بقصد انحنا رکوع زیاد
شود و نماز باطل گردد و فی شبهه چنانکه
نیست و هرگاه متمکن از آن انحنا نباشد سر
ایما نماید و اگر از آن نیز متمکن نشود بچشمان
خود ایما بنماید در این دو صورت قایم مقام
انحنای مذکورات و حکم رکوع بر او جاریست
و از آنچه گفتیم ظاهر میشود که در تحقق رکوع
باید انحنای او از حال قیام باشد چرا که
انحنا و خم شدن مینامند پس اگر از حال
نشستن خم برخیزد رکوع نکرده است و
بآن جهت است که هرگاه ذکر رکوع را فراموش
نموده بسجود رود و قبل از وضع جبهه
بخاطرش آید

بخاطرش آید باید از آن حال رجوع بحد رکوع
نموده و ذکر واجب بعمل آورد چه بآن
ادای ذکر واجب شده بدون آنکه
رکن زیاد شود چون آن انحنای رکوع
ثانی محسوب نمیشود دوم آنکه انحنای
مذکور را بقصد رکوع بعمل آورد پس
اگر بقصد امر دیگر خم شود چنانچه خواهد
چیزی از زمین بردارد یا آنکه خالی از قصد
خم شود رکوع نکرده است و اتیان بآن
باعث زیادتی نمیشود پس اگر بقصد سجود
رفتن خم شود و چون بحد رکوع رسد
بخاطرش آید که رکوع نکرده است آن خم شدن

را رکوع محسوب نمیتواند نمود بلکه باید
بایستد و ثانیا بقصد رکوع خم شود و
در صورت خلو از قصدین هرگاه انحنا
از روی غفلت واقع شود بعضی
اشکال نموده اند و احتمال داده اند
که رکوع بآن محقق شود و این وجه خالی
از ضعف نیست و بدانکه در رکوع چند
چیز واجب است اول ذکر است و در قدر
واجب آن خلاف است بعضی بمطلق
ذکر اکتفا نموده اند از قبیل سبحان الله
والحمد لله و نحو اینها و بعضی خصوص
تسبیح را لازم میدانند لیکن بمطلق
تسبیح اکتفا

تسبیح اکتفا نموده اند هر چند سبحان
الله باشد و بعضی یک تسبیح کبری را
که سبحان ربی العظیم و بحمده باشد لازم
میدانند و بعضی بتخییر قایلند ما بین سه
تسبیح صغری و یک تسبیح کبری و بعضی
مطلق ذکر را بقدر تسبیح مذکور لازم میدانند
هرگاه تسبیح مسطور را نخوانند خلاصه
او را مخیر میدانند ما بین سه تسبیح صغری
یا یک تسبیح کبری یا بقدر آن از سایر اذکار
و این قول خالی از قوت نیست و احوط قول
چهارم است و از آن احوط قول سیم است
و از همه احوط آنست که تسبیح کبری

بعمل آورد مختار بعضی تعیین است سوم
آنکه بمقدار ذکر واجب استقلال داشته
باشد یعنی آنکه تکیه بر چیزی نکند بلی اگر
ضرورتی باعث شود بر ترک استقلال
اعتمادی نماید سوم طمأنینه و آرام بقدر
ذکر واجب است و هرگاه قدری از ذکر واجب
را قبل از استقرار گوید و بعضی از آن را
در حال سر برداشتن چنانچه شایع بین
عوام الناس است نماز باطل است چه مجموع
ذکر را در حد رکوع گفته باشد بدون
حصول طمأنینه با آنکه بعضی از آن
تسبیح را قبل از دخول بحد رکوع و بعضی

از آن را بعد از خروج از آن حد بعمل آورده
باشد چهارم برداشتن سر از رکوع
و راست ایستادن است و بعضی از
علما آن را رکن دانسته‌اند چنانچه از
بعض روایات مستفاد میشود
و مشهور بین الاصحاب آنست که
رکن نیست پس فوات آن سهوا باعث
بطلان نماز است نمیشود و فرقی در
حکم مذکور ما بین فریضه و نافله
نیست و علامه در بعض کتب
خود تفصیل بهم داده و مذکور
نموده است که هرگاه در نافله در

سر برداشتن از رکوع راست بایستد
مانعی ندارد و آن ضعیف است پنجم
طمأنینه و آرام است در حال ایستادن آن
و واجب از آن قدر مسمّی است و
مستحب است که قبل از رکوع رفتن تکبیر
گوید و بعضی از علما آن را واجب را
دانسته‌اند و آن ضعیف است لیکن
مراعات آن احوط است و نیز مستحب است
که دستها را نزد تکبیر گفتن بلند
سازد و مقدار بلند ساختن در
این مقام و کیفیت آن بنحوی است که
در تکبیرة الاحرام گذشت و احوط در

ادای سنت آنست که در حال قیام تکبیر
و رفع یدین را باتمام رسانیده بعد
برکوع رود چنانچه بخصوصیه این
کیفیت مرویست و نیز مستحب است
که در حال رکوع دستها را بر کاسه سر
زانوها گذارده چنانچه دستهای
او آن را فرا گیرد و انگشتان او از یک
دیگر جدا باشد و زانوها را برپشت
سر برد و چنان پشت خود را راست
نگاهدارد که هرگاه قطره آبی یا
روغنی بر آن ریزند از جای خود
حرکت نکند و گردن خود را پیش

دارد و در انحال ایمعنی را بخاطر آورد
که ایمان بتو آوردم اگر چه گردن مرا بزنی
یا گردن من زده شود علی الاختلاف
احتمالین و چشمهای خود را برهم گذارد
چنانچه در حدیث صحیح وارد شده و
در حدیث صحیح دیگر وارد شده که نظر
بمابین قدمهای خود نماید و در روایت
که ادای مستحب بهر یک از وجهین
بشود و فاصله مابین قدمهای او بقدر
یک وجب باشد و سه دفعه تسبیحه
کبیره را بجا آورد و از بعض روایات
مستفاد میشود که منتهای کمال فضیلت

در هفت تسبیحات و صلوات بر حضرت
رسول و آل او در حال رکوع و سجود مستحب است
و چون از رکوع سر بردارد و بایستد در
حال ایستادن بگوید سمع الله لمن حمده الحمد
لله رب العالمین و ظاهر روایات استحباب
سمع الله و تحمید است نسبت با امام و ماموم
و منفرد و محقق و علامه علیهما الرحمه
نقل اجماع بران نموده اند و از بعض
روایات مستفاد میشود که نسبت
بماموم تحمید مستحب است و در روایت
که اتیان امرین نسبت بهمه مستحب باشد
لیکن هرگاه اقتصار بر یکی از انها نمایند

امام سمعله گوید و ماموم تحمید نماید تا دعای
امام شامل ماموم شود بعد از ان تکبیر از
برای سجود گوید در حال قیام و در بعض
روایات وارد شده که تکبیر را در حال
فرو رفتن بسجود گوید ظاهر تخییر بین
الامرین است و رفع یدین در این مقام
نیز مستحب است بحث ششم در
بیان سجودات و در هر رکعتی دو
سجده واجبست و دو سجده باهم
رکنست باینمعنی که زیادتی دو سجده
باهم در یک رکعت باعث بطلان
نمازاست چه عمدا و چه سهوا و هم چنانکه

نقصان هر دو باهم مبطل عمدی و سهوی است
و بعضی از علما یک سجده را رکن دانسته اند
و مشهور منصور قول اولست پس زیادتی
و نقصان یک سجده سهوا باعث بطلان
نماز نیست و حقیقت سجده در شرع گذاردن
چنانچه مذکور نموده اند پیشانیست
بر ما یصح السجود علیه بر وجه معهود و
ما یصح السجود علیه در حال اختیار
سه چیز است یکی زمین است چه خاک
باشد یا ریگ یا سنگ و نحو انها و
هر گاه خاک را طبخ دهند چون سفال
و آجر در جواز سجده بر ان خلافست

واحوط اجتناب وهم چنان است اشکال
در کچ پخته واهک ومانند اینها واز
بعض روایات معتبره جواز سجود
بر کچ پخته مستفاد میشود دویم چیزیست
که از زمین روییده شده باشد
وماکول وملبوس معتاد نباشد چون
گیاههای غیر ماکول وبرگ درختان
وتخته وکاه ونحو اینها وسجود در حال
اختیار بر ماکول وملبوس معتاد جایز
نیست وبر مفروش مانعی ندارد چون
حصیر وبوریا وماکول وملبوس اعم
از انست که بالفعل قابل اکل ولبس

باشد چون

باشد چون نان وخرما وپیراهن وقبایا
اینکه موقوف بر تصرفی باشد تا ماکول
وملبوس شود چون گندم وجو وکتان
وپنبه ومانند اینها وبعضی از علما سجود
بر گندم وجو را تجویز نموده اند چون بالفعل
ماکول عادی نیست وهم چنان سجود
بر پنبه وکتان پیش از ریشتن وبافتن
تجویز نموده اند وبعد از ریشتن توقف
نموده اند وان ضعیفست وهر گاه
چیزی در بعض احوال ماکول ودر بعض
احوال ماکول نباشد در هریک از
حالتین حکم ان بروی جاریست و

گیاهی که در دوای مسهل ومنضج استعمال
میشود دور نیست که مندرج در ماکول باشد
ودر جواز سجود بر زنجبیل ودارچینی وزعفران
دو وجه است واظهر منع است وهر گاه چیزی
در بلدی ماکول یا ملبوس عادی باشد و
در بلدی دیگر نبوده باشد در جواز سجود
بر ان اشکال است واحوط منع است سوم
کاغذ است چنانچه روایات صحیحه واجماع
منقول بر ان دلالت دارد وظاهر اطلاق
روایات وکلام بسیاری از اصحاب عدم
فرق ما بین کاغذیست که از پنبه وکتان
ونحو ان ساخته باشند یا از ابریشم

ونحو

ونحو انها وبعضی از علما از سجود
بر کاغذی که از ابریشم ساخته باشد
منع نموده اند چون از زمین ونبات
زمین نیست وان خالی از ضعف
نیست واشتمال کاغذ بر نوره مانع
از سجود بر ان نیست هر چند بعضی
از علما از این جهت اشکال بر ان نموده
اند وان نیز ضعیفست واجتهاد
در مقابل نص است وظاهر اطلاق
عدم فرق ما بین کاغذیست که آهار
نشاسته داده باشند یا نه وان
خالی از اشکال نیست وجایز است

سجود بر کاغذ نوشته هرگاه بعضی از
پیشانی بر محل خالی از کتابت واقع شود
والا سجود بر آن جایز نیست چه جسم
مرکب مما یصح السجود علیه نیست و
در حدیث صحیح مرویست که آنحضرت
مکروه شمردند سجود بر کاغذی برو
کتابتی باشد وان محمول بر صورت
اولست واگر حمل بر صورت ثانیه شود
کراهت را باید حمل بر حرمت نمائیم
چنانچه در احادیث بسیار اطلاق
بر آن میشود واین در صورتیست
که کتابت از ما یصح السجود علیه

نباشد والا

نباشد والا سجود بر آن دغدغه ندارد بلکه
کراهت سجود بر آن نیز ثابت نیست بر غیر آنچه
مذکور شد جایز است چه از ابعاض مصلی باشد
چون پشت دست وچه از ابعاض سایر حیوانات
باشد چون گوشت واستخوان وموی وپشم و
کرک وچه از سایر اجسام باشد چون یخ و
برف ومعادن چون طلا ونقره ومس وقلع
وزیبق والماس وزمرد ونحو اینها از معادن
که از اسم ارض خارج شده باشند ودر احادیث
صحیحه جواز سجود بر قیر وارد شده وان
محمول بر تقیه یا حال ضرورتست واما بعض
معادن که از اسم ارض بیرون نباشد چون

معدنی که پیش از پختن پس سجود بر آن مانعی ندارد
ودر بعض معادن تاملست نظر بتامل در خروج
ان از اسم ارض چون سنگ مرمر وگل سرشور و
نحو اینها وانچه مذکور شد در حال اختیارست و
اما حال اضطرار پس سجود بر هر چیز جایزست
وترتیبی ما بین انها بظهور نرسیده واز بعض
روایات تقدم چیزی که از کتان یا پنبه بافته
باشند ظاهر میشود واز بعض روایات تقدم
سجده بر ثوب بر سجود بر پشت دست شاید
ظاهر شود چنانچه جمعی از علما بان قایل شده اند
وان احوطست ودر دلالت روایت بان
تاملست وبدانکه محل سجده باید مباح باشد

پس سجده

پس سجود بر مغصوب جایز نیست بتفصیلی که
در مکان مصلی گذشت وباید پاک باشد
پس سجده بر نجس جایز نیست چه نجس العین
باشد یا متنجس متعدی بمصلی باشد یا نه
واما واجبات سجود پس آن نیز چند امرست
اول آنکه سجود بر اعضای سبعه واقع
شود که اول جبهه است چنانچه مذکور
شد وباقی کفین ورکبتین وابهامی رجلین
است وبعضی از علما بدل کفین مفصل
زند نیز ذکر نموده اند وان ضعیف است
وبعضی در عوض ابهامین انگشتهای
پاها را ذکر کرده اند وان نیز ضعیف است

وقدر واجب در هر مذکورات مقدار
مسمّی است باین معنی که گذاردن آن عضو
بر زمین صدق نماید و بعضی از علما در جبهه
مقدار درهم را اعتبار نموده اند و از آن
کمتر را مجزی نمیدانند و اظهر عدم اعتبار
است هر چند مراعات آن احوط است
و علامه دره احتمال وجوب استیعاب
کفین را داده و وجه واضحی ندارد و واجب
وضع باطن کفین است چنانچه متعارف
و منساق از اطلاقات و بعضی از علما
در وجوب آن تامل دارند و احتمال اجزا
بهر یک از باطن و ظاهر را داده اند

نظر باطلاق اخبار و آن خالی از ضعف
نیست و اما ابهامین پس وضع باطن
آنها مجزیست و احوط آنست که سر ابهامین را
بر زمین گذارد و در اجزاء بوضع ظاهر
آنها اشکال است و بعضی از علما تصریح بجواز
نموده اند و معتبر در وضع مذکورات
آنست که سنگینی عضو بنحو متعارف
بر زمین واقع شود پس مجرد امساس بر زمین
آنها کفایت نمیکند و خصوصیتی که در
محل جبهه مذکور شد در سایر مساجد
اعتباری ندارد پس وضع آنها بر زمین
و انجدار از زمین روییده شدن لازم

نیست و هم چنان طهارت محل آنها معتبر نیست
علی الاظهر بلی باید مغصوب نباشد
و حکم آن حکم غیر آن از مکان مصلی
است و باید سجود او بر اعضای سبعه بر
نحو متعارف باشد پس مجرد وضع اعضای
مذکوره بر زمین کیف کان مجزی نیست
چنانچه دراز شود و برو خوابد بنحوی که
اعضای سبعه مذکوره بر زمین واقع
شود و تقدیم آنکه محل سجده بلند تر از
محل ایستادن او نبوده نباشد زیاده
از مقدار یک خشت و تفاوت آن بقدر یک
خشت مانعی ندارد چنانچه بعض نصوص

بر آن دلالت دارد و بعضی از علما در جواز
آن اشکال نموده اند و بعضی جواز آن را
تخصیص بحال ضرورت داده اند و آن
ضعیف است و علما مقدار خشت را
بچهار انگشت بهم بسته تعیین نموده اند
و ظاهر آنست که قطر خشت در آن
عصر باین مقدار بوده چنانچه از ملاحظه
آجرهای قدیم ظاهر میشود با اینکه حدیثی
در این خصوص بنظر ایشان رسیده
و ظاهر جمعی از علما جواز انخفاض محل سجود
٤ است زیاده بر قدر آجری مستفاد میشود
چنانچه مختار جمعی از علما است و آن

خالی از فوقع نیست و افضل بلکه احوط مساوات
موقف با محل جبهه است چنانچه حدیث
صحیح بران دلالت دارد و در حکم مذکور
فرقی ما بین ارض منحدر و غیر آن نیست
و آنچه مذکور شد در حال اختیارست
واما در حال ضرورت پس ارتفاع و انخفاض
محل جبهه بقدریکه ضرورت بان مندفع
شود مانعی ندارد و هرگاه امر دایر ما
بین ارتفاع و انخفاض شود احوط ترجیح
انخفاض است بلی اگر مقدار زاید بر قدر
ارتفاع باشد باید ارتفاع را مقدم
دارد بنابر آنکه مراعاة عدم انخفاض

نیز لازم باشد

نیز لازم باشد و حکم مذکور در جبهه نسبت
لبایر مساجد جاری نیست پس اگر زاید
بر قدر مذکور ارتفاع یا انخفاض در بعضی
انها حاصل شود مانعی ندارد و بعضی
از علما شرط مذکور را در انها نیز جاری
نموده اند و ان وجه واضحی ندارد هرچند
مراعات ان احوطست و هرگاه جبهه را
بر محل مرتفع یا چیزی که سجده بران
جایز نیست گذارد باید از وضع بر ما یجوز
السجود علیه نماید و ظاهرا خلافی در
جواز کشیدن ان بمحلی که سجود بران
جایز است بنظر نمیرسد هرچند جواز

سجده بر مرتفع یا بر ما لا یسجد علیه

مسئله

ان مطلقا خالی از اشکال نیست چه بر
فرضی که سجود را بوضع مفروض محقق
بدانیم چنانچه مختار بعضی از علما است
کشیدن ان بمحل که سجود بران جایز است
باعث صحت سجده نمیشود چه بوضع اول
سجود محقق شده و بمجرد کشیدن نیز
وضع صادق نیست تا سجود بعمل اید و در
جواز برداشتن جبهه و گذاردن ان
بر محلی که سجود بران صحیح است خلاف
است پس بعضی از علما از در هر دو صورت
تجویز نموده اند و بعضی در هر دو صورت
منع کرده اند و بعضی در صورت اول تجویز

و در صورت

تفصیل جواز رفع جبهه

و در صورت ثانیه منع نموده اند و در احادیث
وارده نیز اختلافست و انچه بنظر قاصر
میرسد آنست که بودن محل جبهه بما یصح
السجود علیه و همچنان عدم ارتفاع و
انخفاض آن بمقدار مذکور از جمله مقدمات
اصل سجود نیست بلکه امور مذکوره
از جمله خصوصیات معتبره زاید بر
اصل سجودست پس بمطلق وضع جبهه
هرچند بر ما لا یصح السجود علیه باشد
اسم سجود صادقست و از انجاست
که امور مذکوره در سجود نسیان شرط
نیست بلکه در سجده تلاوت جمعی شرط

نمیدانند زیرا اگر چنین بودی وجوب سجود
مانع قرائت غرایم در نماز نشدی بجهت انکه
این سوره را در سجده عزایم شرط نداینم چه
اتیان بان بر نحو مذکور باعث زیادتی
سجود در نماز نمیشدی و حال انکه چنین
نمیدانند و اتیان بسجده تلاوت را منشاء
زیادتی سجود در نماز میدانند پس بعد از
تقریر این مقدمه گوییم که چون جبهه
سهوا بر محل بلند یا پست زاید بر قدر
مستثنی واقع شود یا انکه بر ما لا یصح
السجود علیه سجده نماید نمیتواند
سر برداشته بر محلی سجده میتوان

کذارد در ما

گذارد چه در اینصورت زیادتی سجود عمدا
لازم می اید بلکه نظر بقاعده نا بیت پیشانی
را بمحل جایز بکشد تا اداء واجب بدون
زیادتی سجود بعمل اید چون در تحقق اسم
سجود عرفا ارتفاع جبهه از محل سجود
فی الجمله لازمست هرگاه سر را قلیلی بر دارد
بنحویکه بقدر سجود لازم نباید در درستی
گر جایز باشد که این نیز خالی از اشکال
نیست بلی هرگاه محل وضع جبهه چنان
مرتفع باشد که اسم سجود عرفا صادق
نباشد اشکال در جواز رفع نخواهد
بود و میتوان حدیث مجوز را بران

حمل نمود و درستی که در اینصورت کشیدن
جبهه بمحل مساوی جایز باشد چنانچه
اولا اشاره بان شد سیم ذکر واجبست
و کیفیت ان بنحویست که در رکوع گذشت
غیر از اینکه تسبیح کبری در اینجا سبحان
ربی الاعلی و بحمده است چهارم طمانینه
بقدر ذکر واجبست پنجم برداشتن سر
از سجده و نشستن بین السجدتین است
ششم طمانینه است و واجب از ان
قدر مسمی است و در سجده نیز چند
امر مستحب است اول انکه بعد از رفع
از رکوع و ایستادن تکبیر از برای

سجود بگوید

سجود بگوید خواه تکبیر را در حال ایستادن بگوید
یا در حال خم شدن بسجود دویم انکه چون سجده
نماید دستها را پیش از زانوها بر زمین گذارد
چنانچه وقت برخواستن دستها را پیش از
زانوها بر میدارد سیم تخنیح در حال سجود
است یعنی انکه مرفقها و استخوان ذراع را
از زمین بر دارد و دستهای خود را مانند
دو بال قرار دهد چهارم انکه کف دستها را
بر زمین بگذارد و از حضرت صادق
روایت که چون کسی از شما بسجده رود
میباید دو کف او مباشر زمین شود شاید
خدای عز و جل غل را از او بر دارد در روز

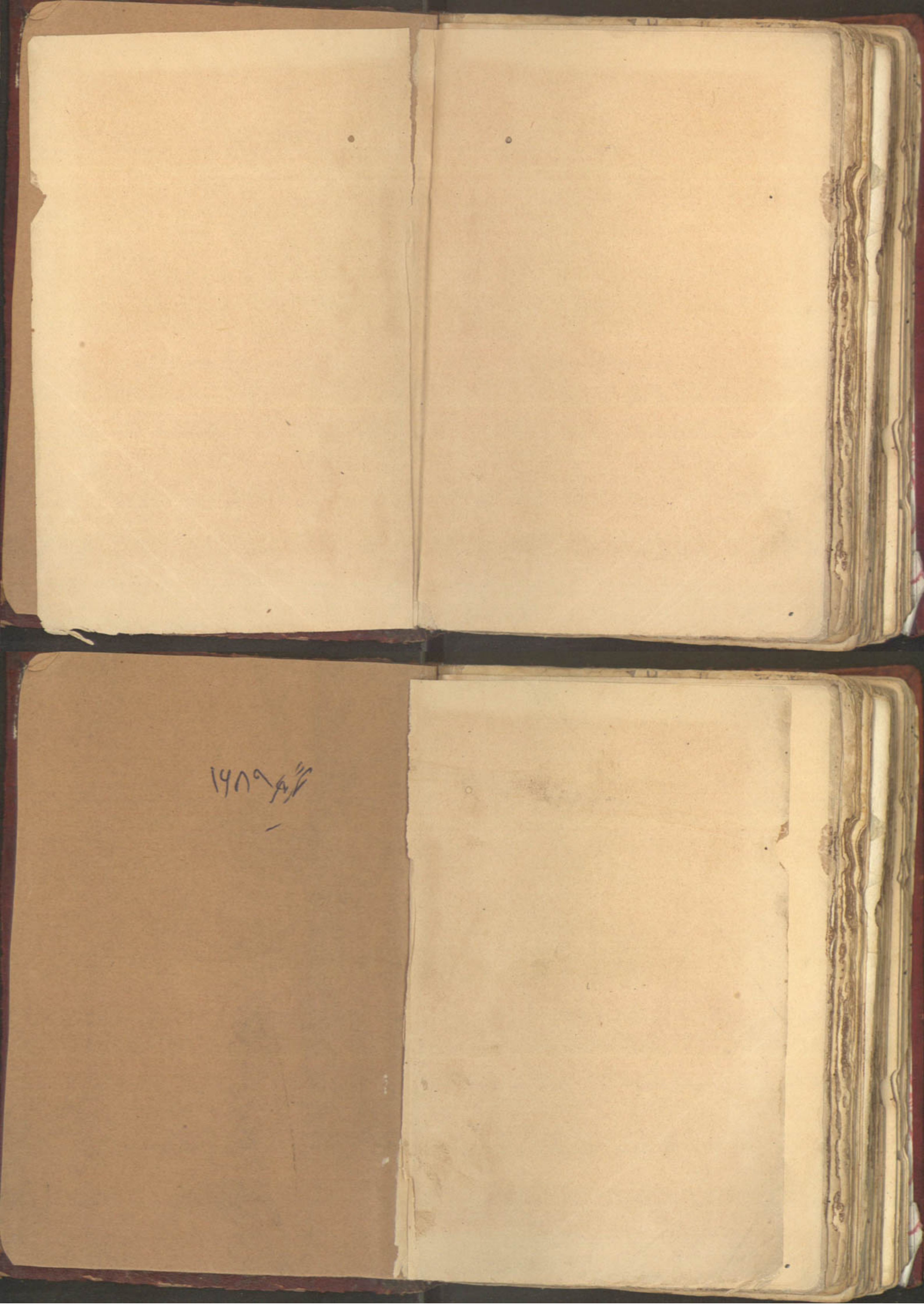
قیامت و از حضرت رسول مرویست که
بگذارید دستهارا در جائیکه رو را میگذارید
چه انها سجده مینمایند چنانچه رو سجده
میکند پنجم انکه در حال سجود انگشتهارا
بهم بچسباند و از همه جدا نسازد و ظاهر
اطلاق حدیث نستکه پنج انگشترا بهم بچسباند
و احتمال میرود که مناط چهار انگشت تما
عدای ابهام باشد چنانچه منقول از ابن
جنید از قدمای علماست لیکن ظاهر
حدیث که معتضد بفهم جمعی از اصحابست
معاضد قول اولست ششم انکه انگشتان
خود را رو بقبله گذارد هفتم انکه سجده

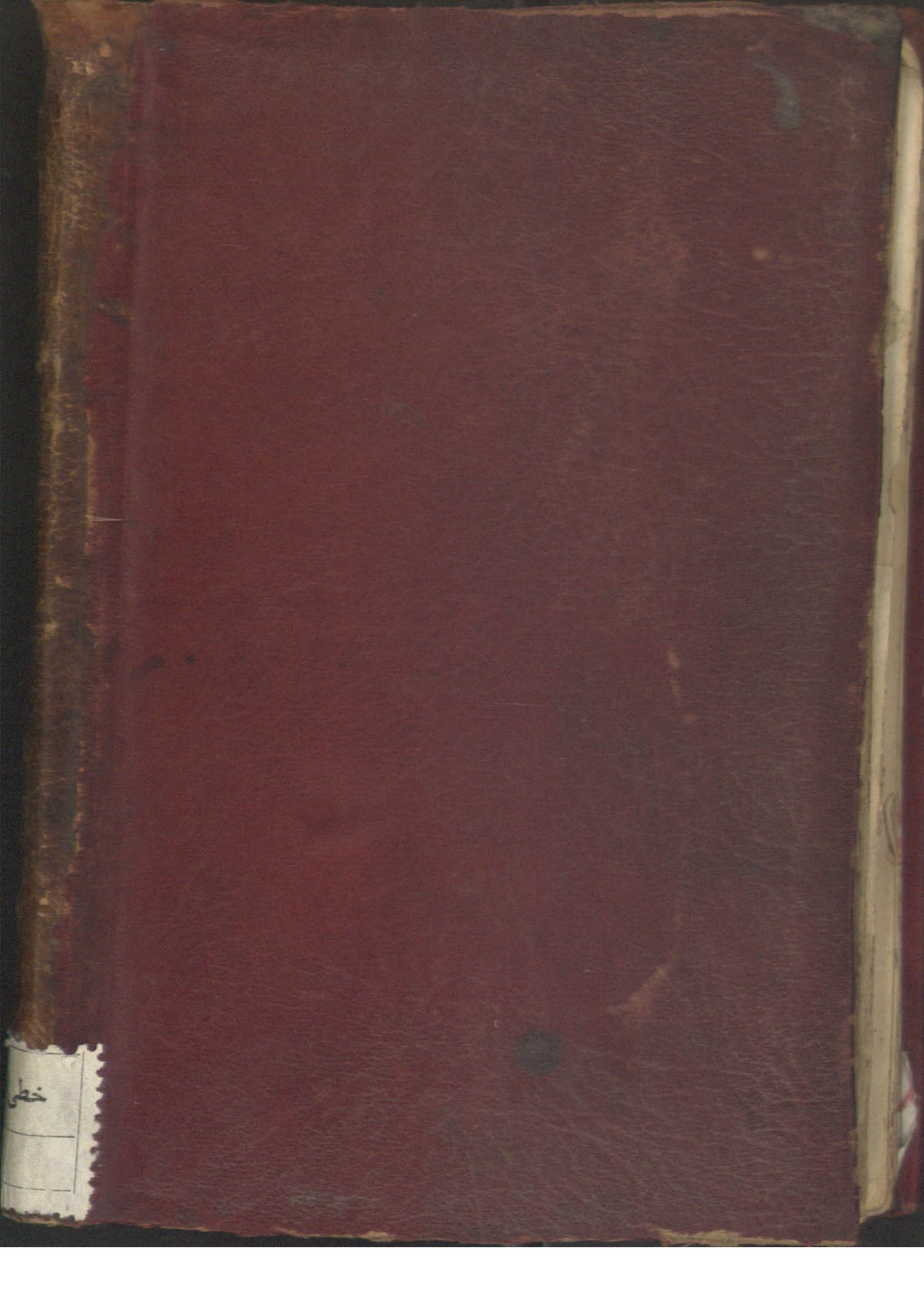
برابنی










خطی